



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

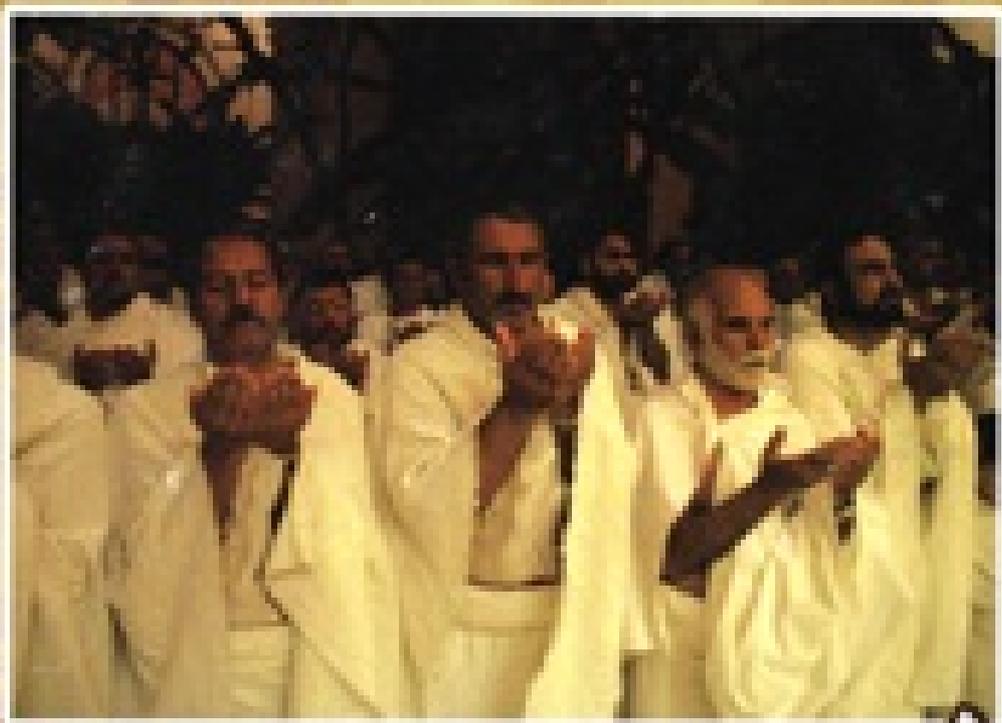
.net

.ir

میتا

مجله تخصصی احکام و مسائل فقهی

- حج و نقش آن در زندگی انسان
- ابعاد حج در قرآن (۲)
- بطح در دستور تاریخ
- داستانی در وفتین در باره پیامبر اعظم (ص)
- اسرار مناسک حج
- نقد و بررسی پارهای از مسائل مناسک (۲)
- سفر قاعه منعلوم مکه
- فلور فارچی و نقش آن در بیماری های تنفسی زائران
- سفر مردم نوسانتارا (اندونزی) به مکه



۵۸

پسبان ۱۳۸۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

میقات حج

نویسنده:

نادر سلیمانی بزچلوئی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	میقات حج-جلد ۵۸
۶	مشخصات کتاب
۶	اشاره
۱۱	اسرار و معارف حج
۱۱	حج و نقش آن در زندگی انسان
۳۳	ابعاد حج در قرآن (۲)
۷۱	اسرار مناسک حج
۸۷	فقه حج
۸۷	نقد و بررسی پاره‌ای از مسائل مناسک (۲)
۱۱۹	تاریخ و رجال
۱۱۹	داستانی دروغین در باره پیامبر اعظم (ص)
۱۲۹	بقیع در بستر تاریخ
۱۵۱	خاطرات
۱۵۱	سفرنامه منظوم مکه
۱۸۷	بهداشت در حج
۱۸۷	فلور قارچی و نقش آن در بیماری‌های تنفسی زائران
۲۱۶	از نگاهی دیگر
۲۱۶	سفر مردم نوسانتارا (اندونزی) به مکه
۲۲۶	درباره مرکز

میقات حج-جلد ۵۸

مشخصات کتاب

سرشناسه : سلیمانی، نادر، - ۱۳۳۹
 عنوان و نام پدیدآور : میقات حج / نویسنده نادر سلیمانی بزچلوئی
 مشخصات نشر : تهران: نادر سلیمانی بزچلوئی، ۱۳۸۰.
 مشخصات ظاهری : ص ۱۸۴
 شابک : ۹۶۴-۳۳۰-۶۲۷-۵۴۵۰۰-۵۴۵۰۰
 یادداشت : عنوان دیگر: میقات حج (خاطرات حج).
 یادداشت : عنوان روی جلد: خاطرات حج.
 عنوان روی جلد : خاطرات حج.
 عنوان دیگر : میقات حج (خاطرات حج).
 عنوان دیگر : خاطرات حج
 موضوع : حج -- خاطرات
 موضوع : سلیمانی، نادر، ۱۳۳۹ - -- خاطرات
 رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸/س۹م۸۵ ۱۳۸۰
 رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷
 شماره کتابشناسی ملی : م ۸۰-۲۵۲۴
 ص: ۱

اشاره

اسرار و معارف حج

حج و نقش آن در زندگی انسان

ص: ۶

محمد علی تسخیری / مهدی سرحدی

حج، تحقق اهداف انبیا (علیهم السلام)

با اندکی تأمل در متون اسلامی، می‌توان دریافت که در طول تاریخ، مفهوم حج، در ابعاد گوناگون با روند حرکت پیامبران (علیهم السلام) و اهداف آنان در ارتباط بوده است. برای نمونه، در منابع مذکور این گونه آمده است:

حج، عبادتی است که پیامبران آن را به جا آورده‌اند و این یکی از سنت‌های آنان بوده است.

در روایتی از حضرت امام رضا (ع) آمده است:

«اگر گفته شود: چرا زمان حج را در ده روز از ذی‌حجه تعیین کرده‌اند، نه پیش یا پس از آن؟ گوییم: زیرا خداوند متعال چنین اراده کرده است که در ایام تشریق، چنین عبادتی را برایش به جا آورند؛ و نخستین بار که فرشتگان برای خداوند حج گزاردند و طواف به جا آوردند، در چنین زمانی بود و پیامبرانی چون آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد (علیهم السلام) و دیگر پیامبران، در چنین زمانی حج گزاردند و این عمل برای آنان و فرزندانشان، تا روز رستاخیز، سنت شد.» (۱) عیاشی به نقل از حلبی آورده است:

۱- «فَإِنْ قَالَ فَلِمَ جُعِلَ وَقْتُهَا عَشْرَ ذِي الْحِجَّةِ قِيلَ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَحَبُّ أَنْ يُعْبَدَ بِهَذِهِ الْعِبَادَةِ فِي أَيَّامِ التَّشْرِيقِ فَكَانَ أَوَّلُ مَا حَجَّتْ إِلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَطَافَتْ بِهِ فِي هَذَا الْوَقْتِ فَجَعَلَهُ سُنَّةً وَوَقْتًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَأَمَّا النَّبِيُّونَ آدَمُ وَنُوحٌ وَإِبْرَاهِيمُ وَمُوسَى وَعِيسَى وَمُحَمَّدٌ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَعَبَائِهِمْ مِنْ الْأَنْبِيَاءِ إِنَّمَا حَجُّوا فِي هَذَا الْوَقْتِ فَجَعَلَتْ سُنَّةً فِي أَوْلَادِهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۲۷

ص: ۷

«از حضرت امام صادق (ع) پرسیدند: آیا پیش از بعثت پیامبر اسلام (ص) نیز حج بیت الله به جا آورده می‌شد؟ فرمود: آری و مؤید آن در قرآن کریم، گفته شعیب (ع) است که [در بیان شرط] ازدواج موسی (ع) با یکی از دختران خود، به او گفت: عَلَىٰ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حِجَجٍ (۱)

و نگفت: ثمانی سنین (هشت سال)؛ و آدم و نوح حج گزاردند و سلیمان بن داود به همراهی جن و انس و پرندگان و باد، حج به جا آورد؛ و موسی (ع) سوار بر شتری سرخ‌مو، در حالی که لیک می‌گفت، حج گزارد. همچنین خداوند متعال می‌فرماید: إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ (۲) ووَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ (۳) و أَنْ طَهَّرْنَا بَيْتَنَا لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ؛ (۴) و خداوند حجر [الأسود] را برای آدم (ع) فرو فرستاد، در حالی که خانه (کعبه) برپا بود. (۵) از امام باقر (ع) نیز روایت شده که فرمود:

«خداوند متعال چهار ستون به زیر عرش قرار داد و آن را «ضراح» نامید. آنگاه فرشتگانی را برانگیخت و به آنان فرمان داد که همانند آن را در زمین بنا کنند و برای آن اندازه‌ای معین کرد. هنگام طوفان [نوح] آن بنا فرا برده شد و پیامبران (علیهم السلام) به قصد گزاردن حج، به سوی آن می‌رفتند و نمی‌دانستند جای آن کجاست، تا آن گاه که خداوند آن جایگاه را نشان ابراهیم (ع) داد و محل آن را به وی آموخت...» (۶) همچنین در خطبه «قاصعه»، منقول از امیر مؤمنان (ع) آمده است:

«هر اندازه بلا و آزمون بزرگ‌تر باشد، اجر و پاداش آن فزونتر است. مگر نمی‌بینید که خداوند سبحان، نخستین و واپسین انسان‌های این جهان را از آدم (ع) تا کنون، با سنگ‌هایی آزموده است که سود و زیانی نمی‌رسانند و نمی‌بینند و نمی‌شنوند و آن (سنگ‌ها) را بیت الحرام خویش قرار داد و آن خانه را محل قیام و برپا شدن آدمیان گردانید...» (۷) همچنین در روایتی از امام صادق (ع) آمده است:

«... این [کعبه] خانه‌ای است که خداوند، بندگان خود را با آن به پرستش خویش فراخواند تا فرمانبری آنان را در روی آوردن به سوی آن بیازماید و ایشان را به

۱- در ازای این که هشت «حجه» برابر با هشت سال اجیر من باشی. قصص: ۲۷

۲- «در حقیقت نخستین خانه‌ای که برای [عبادت] مردم نهاده شده، همان است که در مکه است و مبارک و برای جهانیان [مایه] هدایت است.» آل عمران: ۹۶

۳- «و آن گاه که ابراهیم و اسماعیل، پایه‌های کعبه را بالا می‌بردند...» بقره: ۱۲۷

۴- «خانه مرا برای طواف کنندگان و معتکفان و رکوع و سجود کنندگان پاکیزه کنید.» بقره: ۱۲۵ «خانه مرا برای طواف کنندگان و معتکفان و رکوع و سجود کنندگان پاکیزه کنید.» بقره: ۱۲۵

۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۷۹ و به نقل از آن، در بحار، ج ۶۹، ص ۶۴

۶- «إِنَّ اللَّهَ وَضَعَ تَحْتَ الْعَرْشِ أَرْبَعَةَ أَسْيَاطِينَ وَسَيَّمَاهُ الضَّرَاحَ وَهُوَ الْبَيْتُ الْمُعْمُورُ وَقَالَ لِلْمَلَائِكَةِ طُوفُوا بِهِ ثُمَّ بَعَثَ مَلَائِكَةً فَقَالَ لَهُمْ ابْتُوا فِي الْأَرْضِ بَيْتًا بِمِثَالِهِ وَقَدْرِهِ وَأَمْرٌ مِّنْ فِي الْأَرْضِ أَنْ يَطُوفُوا بِهِ.»

بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۶۵، به نقل از دست نوشته شهید ثانی، منقول از راوندی.

۷- «وَكَلَّمَا كَانَتِ الْبُلُوى وَالْإِحْتِبَارُ أَعْظَمَ كَانَتِ الْمُثُوبَةُ وَالْجَزَاءُ أَجْزَلَ. أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ، اخْتَبَرَ الْأَوَّلِينَ مِنْ لَدُنْ آدَمَ صِلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، إِلَى الْآخِرِينَ مِنْ هَذَا الْعَالَمِ، بِأَحْسَنِ مَا لَمْ تَضُرُّوْا لَمْ تَنْفَعُ، وَلَمْ تُبْصِرُوْا وَلَا تَسْمَعُ، فَعَجَّلَهَا بَيْتَهُ الْحَرَامَ الَّذِي جَعَلَهُ لِلنَّاسِ قِيَامًا. نَهَج

ص: ۸

بزرگداشت و زیارت آن ترغیب کرد و آن را جایگاه پیامبران (علیهم السلام) و قبله گاه نماز گزاران قرار داد...» (۱) از سوی دیگر، برخی از روایات بر این نکته تأکید دارند که اماکن [پیرامون] کعبه و مکه، بر اساس رویدادهایی نامگذاری شده‌اند که برای برخی از پیامبران (علیهم السلام) رخ داده است؛ چنانکه برقی به نقل از حضرت امام صادق (ع) آورده است:

«خداوند، آدم و نوح را برگزید و حوّا بر کوه مروه فرود آمد و آن را مروه نامیدند؛ زیرا زن بر آن فرود آمده بود و نامی برگرفته از نام زن (مرأه) برای این کوه تثبیت شد...» (۲) همچنین برقی در روایت دیگری آورده است:

«از حضرت امام صادق (ع) پرسیدند: چرا عرفات را به این اسم خواندند؟ فرمود: جبرئیل (ع) در روز عرفه، ابراهیم (ع) را به عرفات برد و هنگام زوال خورشید به او گفت: ای ابراهیم، به گناه خویش اعتراف کن و مناسک خود را فرا گیر. سپس مناسک را به او آموخت و آن محل به سبب گفته جبرئیل [که فرمود: اعترف و اعرف]، عرفات نامیده شد.» (۳) امیر مؤمنان (ع) نیز مواقف و مراحل حج را همان مواقف انبیا (علیهم السلام) برشمرده و به حجاج یادآور می‌شود که بر جای پای آنان قدم نهاده‌اند؛ آنجا که می‌فرماید: «... و [خداوند] از میان بندگان خویش، شنوایانی را برگزید تا فراخوان او را پاسخ گویند و سخن او را تصدیق نمایند. در توقفگاه پیامبران او باز ایستند و خود را به شکل فرشتگان خدای در آورند که به گرد عرش او در طواف هستند...» (۴) دعاهایی که حاجی بر زبان می‌آورد نیز یاد پیامبران (علیهم السلام) و اهداف آنان را در خاطر او زنده می‌گرداند و با تأکید ویژه به درود فرستادن بر ابراهیم (ع)، او را به سلام گفتن بر تمامی انبیا (علیهم السلام) فرمان می‌دهد.

در روایات بسیاری از حج گزاردن پیامبران سخن به میان آمده است. همچنین در برخی احادیث، به ارتباط میان خانه کعبه و حضرت آدم (ع) اشاره شده است. از آن جمله می‌توان به روایت ذیل اشاره کرد:

۱- امالی صدوق، ج ۴، ص ۴۹۴؛ بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۲۹

۲- المحاسن، ص ۳۳۶، حدیث، ۱۱۰

۳- همان، حدیث، ۱۰۹

۴- «... وَ اِخْتِيَارَ مَنْ خَلَقَهُ سَمَاعًا اَحْبَابُوا اِلَيْهِ دَعْوَتُهُ وَ صَدَقُوا كَلِمَتَهُ وَ وَقَفُوا مَوَاقِفَ اَنْبِيَاءِهِ وَ تَشَبَّهُوا بِمَلَايِكَتِهِ الْمُطِيفِينَ بِعَرْشِهِ». نهج

البلاغه، خطبه ۱

ص: ۹

شیخ صدوق در روایتی از حضرت امام صادق (ع) آورده است:

«آدم (ع) خانه (کعبه) را بنا کرد و آن را پایه‌گذاری نمود و نخستین کسی بود که آن را [با پوششی از موی بافته شده] پوشانید و در آن حج به جا آورد. پس از آدم (ع)، قوم تبع آن را پوشانیدند...» (۱) همچنین در احادیث بسیاری، به حج گزاردن موسی (ع) اشاره شده است؛ از جمله:

- ابن عباس گوید: روزی پیامبر خدا (ص) از وادی «ازرق» میگذشت که [از همراهان] پرسید: اینجا چه نام دارد؟ عرض کردند: وادی ازرق است. حضرت فرمود:

«گویی موسی (ع) را می‌نگرم که از سوی گردنه فرود می‌آید و لیبک گویان به سوی خدا می‌شتابد». سپس به تنگه «هرشی» رسیدند و پرسیدند: این تنگه را چه نام است؟ گفتند: تنگه هرشی. فرمود: گویی یونس بن مَتی (ع) را می‌بینم، بر ناقه‌ای سرخ رنگ و درشت‌موی، در حالی که بالا پوشی پشمین در بر دارد و افسار شترش از لیف خرماست و لیبک می‌گوید.» (۲) - ابن عباس در حدیث دیگری آورده است که آن حضرت فرمود: «گویی موسی را می‌نگرم که لیبک گویان از وادی فرود می‌آید.» (۳) اما بیشترین تأکید را در مورد پیوند میان مناسک حج با سرسلسله یکتاپرستان، حضرت ابراهیم (ع) شاهد هستیم؛ چنان که قرآن کریم با تعبیر گوناگون از آن یاد کرده است و به عنوان نمونه، از آزموده شدن ابراهیم (ع) به «کلمات» الهی و در پی آن، پیوند او با خانه خدا سخن می‌گوید؛ آنجا که خداوند متعال می‌فرماید:

وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ * وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنَا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُضَمًّا وَوَعَدْنَا إِيَّاهُ وَإِسْرَاعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ. (۴)

۱- من لايحضره الفقيه، ج ۲، ص ۱۵۲

۲- سنن بیهقی، ج ۵، ص ۴۲

۳- صحیح بخاری، ج ۲، ص ۵۶۳، حدیث، ۱۴۸۰

۴- بقره: ۱۲۴ و ۱۲۵

ص: ۱۰

«و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود و وی آن همه را به انجام رسانید، [خدا به او] فرمود: من تو را پیشوای مردم قرار دادم. [ابراهیم] پرسید از دودمانم [چطور؟] فرمود پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد* و چون خانه [کعبه] را برای مردم محل اجتماع و [جای] امن قرار دادیم [و فرمودیم] در مقام ابراهیم، نمازگاهی برای خود اختیار کنید و به ابراهیم و اسماعیل فرمان دادیم که خانه مرا برای طواف کنندگان و معتکفان و رکوع و سجودکنندگان پاکیزه کنید.»

و نیز می‌فرماید:

قُلْ صِدْقَ اللَّهِ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ* إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ* فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مِّمَّا قَامَ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ. (۱)

«بگو خدا راست گفت. پس، از آیین ابراهیم، که حق‌گرا بود و از مشرکان نبود، پیروی کنید* در حقیقت نخستین خانه‌ای که برای [عبادت] مردم نهاده شده، همان است که در مکه است و مبارک و برای جهانیان [مایه] هدایت است* در آن نشانه‌هایی روشن است؛ [از جمله] مقام ابراهیم است و هر که در آن درآید، در امان است و برای خدا حج آن خانه بر عهده مردم است، [البته بر] کسی که بتواند به سوی آن راه یابد و هر که کفر ورزد، یقیناً خداوند از جهانیان بی‌نیاز است.»

همچنین خداوند متعال در سوره حج، در چندین مورد بر رویارویی دو جبهه تأکید دارد؛ جبهه حق و جبهه باطل؛ و پس از آن که به مؤمنان اجازه می‌دهد که با کافران پیکار کنند. یاری خداوند بر جبهه حق را نیز مورد تأکید قرار می‌دهد و در ادامه، کافرانی را که ستمکارانه در خانه خدا به کفر و الحاد روی آورده‌اند، نکوهش می‌کند و میان آن خانه و ابراهیم (ع) ارتباطی نزدیک برقرار می‌نماید و می‌فرماید:

وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ* وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تُوَكَّلُ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ

ص: ۱۱

ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ. (۱)

«و چون برای ابراهیم جای خانه را معین کردیم، [بدو گفتیم] چیزی را با من شریک مگردان و خانه‌ام را برای طواف کنندگان و قیام کنندگان و رکوع کنندگان [و] سجده کنندگان پاکیزه دار* و در میان مردم برای [ادای] حج، بانگ برآور تا [زائران] پیاده و [سوار] بر هر شتر لاغری که از هر راه دوری می‌آیند، به سوی تو روی آورند.»

در پایان سوره حج نیز، مؤمنان را به جهاد راستین فرا می‌خواند و دشواری را از آنان نفی می‌کند و این را از ویژگی‌های آیین پدرشان ابراهیم (ع) می‌شمارد و به مسلمانان یادآور می‌شود که آنان، با توجه به جایگاهی که در تمدن بشری دارند، گواه بر مردمان هستند و پیامبر اعظم (ص) نیز بر آنان گواه و شاهد خواهد بود و بدین ترتیب پیوندی مثال‌زدنی میان انبیا (علیهم السلام) - به ویژه ابراهیم (ع) - با امت اسلامی برقرار می‌کند؛ آنجا که می‌فرماید:

وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مَلَّةً أَيْبِكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ. (۲)

«و در راه خدا؛ چنانکه حق جهاد [در راه] اوست، جهاد کنید. اوست که شما را [برای خود] برگزید و در دین، بر شما سختی قرار نداد. آیین پدرتان ابراهیم [نیز چنین بوده است]. او بود که پیشتر شما را مسلمان نامید و در این [قرآن نیز همین مطلب آمده است] تا این پیامبر بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید. پس نماز را به پا دارید و زکات دهید و به پناه خدا روید. او مولای شماست؛ چه نیکو مولایی و چه نیکو یآوری!»

و از آنجا که پیامبر اعظم (ص)، آخرین و برترین پیامبران است، بهترین نماینده و نمونه آنان نیز به شمار می‌آید و با توجه به این که یکی از ابعاد و آموزه‌های حج، یادآوری شخصیت والای آن حضرت و آثار به جامانده از ایشان و دعوت بزرگ

۱- حج: ۲۶ و ۲۷

۲- حج: ۷۸

ص: ۱۲

جهانی و انسانی اوست، می‌توان گفت که حج، بهترین عرصه برای یادآوری و احیای سنت آن حضرت است.

هشام بن حکم از امام صادق (ع) نقل کرده است که آن حضرت در بیان فلسفه حج فرمودند:

« [از جمله حکمت‌های حج آن است که] آثار برجا مانده از پیامبر خدا (ص) شناخته شود و اخبار زندگی آن حضرت به یاد آورده شود و فراموش نگردد... » (۱) بدین ترتیب، با توجه به مطالب پیش گفته، حقیقتی مهم را در می‌یابیم و آن این است که: حج، موجب احیای سنت آشکار انبیا (علیهم السلام) و تحقق بخش اهداف آنان است و سنت ابراهیم (ع) به شمار می‌آید که اهداف آن حضرت را محقق نموده است.

در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که اهداف انبیا (علیهم السلام) چه بوده و حج، چگونه می‌تواند آن را تحقق بخشد؟ قرآن کریم پیش از هر چیز، میان هدف پیامبران و هدف کلی آفرینش انسان - که همانا رسیدن به بالاترین درجات تکامل از طریق پیمودن درجات عبودیت و بندگی خدای متعال است - پیوند و ارتباط برقرار می‌کند؛ چنان که می‌فرماید: وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ؛ (۲)

«و جن و انس را نیافریدم، جز برای آن که مرا پرستند.»

۱- علل الشرایع، ج ۶، ص ۴۰۶

۲- ذاریات: ۵۶

ص: ۱۳

بدین ترتیب، هر اندازه مفاهیم عبودیت و بندگی در وجود آدمی عمیق‌تر گردد، او به سوی تکامل گام بلندتر بر می‌دارد و به کمال مطلق نزدیک‌تر می‌شود. دعوت انبیا، همه در فراخواندن انسان‌ها به بندگی خدا و تأکید بر لزوم تطابق میان زندگی انسان و دستورات خداوند خلاصه می‌شود. تمامی پیامبران، بدون استثنا این فرموده خداوند را تکرار می‌کردند: **أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ؛ (۱)** «که خدا را پرستید، جز او شما را معبودی نیست.»

بنا بر این، دعوت به توحید، محتوای اصلی سخنان آن بزرگواران بوده است.

خداوند متعال می‌فرماید:

أذْجَاءُ تَهُمُ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ. (۲)

«چون فرستادگان [ما] از پیش رو و از پشت سرشان بر آنان آمدند [و گفتند: زنها! جز خدا را پرستید.»

و از پیامبر خدا (ص) چنین روایت شده است:

«برترین روزها، روز عرفه است و اگر روز عرفه جمعه باشد، ثواب آن حج از هفتاد حجی که روز عرفه آن جمعه نیست، بیشتر است.

و برترین سخنی که من و پیامبران پیش از من گفته‌ایم؛ **«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ»** است.»

کلمه توحید، موجب اثبات حاکمیت الهی در زندگی بشر و نفی تمامی مظاهر طاغوت و تکبر است. از این رو، در قرآن کریم این نکته مورد تأکید قرار گرفته که تمامی پیامبران (علیهم السلام)، امت‌های خود را به دو امر فرا می‌خوانند: «پرستش خداوند» و «روی گرداندن از طاغوت»، چنان که در قرآن کریم آمده است: **وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ؛ (۳)**

«و در حقیقت در میان هر امتی فرستاده‌ای برانگیختیم [تا بگوید] که خدا را پرستید و از طاغوت بپرهیزید.»

بدین ترتیب زندگی تمامی پیامبران (علیهم السلام)، در راه تلاش برای تحقق حاکمیت خداوند در میان امت‌ها و مبارزه با بت

پرستی و نفی تمامی مظاهر طاغوت سپری شده است، اما این تلاش مستمر، در زندگی مولا یمان حضرت ابراهیم خلیل (ع)،

۱- مؤمنون: ۳۲

۲- فصلت: ۱۴

۳- نحل: ۳۶

ص: ۱۴

جلوه‌ای دیگر دارد و چه بسا پیوند تنگاتنگ مناسک حج با مراحل مختلف زندگی آن حضرت، نتیجه تلاش خستگی ناپذیر ایشان در راه هدایت اهل زمین به سوی بندگی خداوند و مبارزه با جلوه‌های مختلف طاغوت بوده است.

در بیست و شش سوره از قرآن کریم، ۶۹ بار از حضرت ابراهیم (ع) یاد شده و دو ویژگی اصلی آن حضرت مورد تأکید قرار گرفته است: نخست، توحید و یکتاپرستی و دوم، مبارزه با طاغوت و طاغوتیان.

توحید حضرت ابراهیم (ع)، تمامی ابعاد زندگی ایشان را تحت تأثیر قرار داده بود؛ چنانکه قرآن کریم از زبان آن حضرت می‌فرماید: *إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛ (۱)* «من از روی اخلاص، پاکدلانه روی خود را به سوی کسی گردانیدم که آسمان‌ها و زمین را پدید آورده است و من از مشرکان نیستم».

و در جای دیگر، چنین اعلام می‌دارد: *قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ (۲)*

«بگو نماز و تمام عبادات من و زندگی و مرگم، همه برای خداوند، پروردگار جهانیان است».

و در ادامه، او و فرزندش بانگ بر می‌آورند: *رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُّسْلِمَةٌ لَّكَ وَآرِنَا مَنَاسِكَنَا؛ (۳)* «پروردگارا! از ما بپذیر، که تو شنوا و دانایی. پروردگارا! ما را تسلیم فرمان خود قرار ده! و از خاندان ما، امتی که تسلیم فرمانت باشند، به وجود آور، و مناسک و آداب دینی مان را به ما نشان ده».

و شعار پرطنین آن حضرت در زندگی چنین بود: *أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ؛ (۴)* «در برابر پروردگار جهانیان، تسلیم شدم».

ابراهیم (ع) در مقام مبارزه با کفر و شرک، قهرمان توحید بود و در راه خدا از سرزنش و ملامت، هراسی به دل راه نداد. او در برابر نمود، فریاد برآورد و با ستاره پرستان به منازعه برخاست و در حالی که بت‌ها را با تبر خود خرد می‌کرد، از سر

۱- انعام: ۷۹

۲- انعام: ۱۶۲

۳- بقره: ۱۲۷ و ۱۲۸

۴- بقره: ۱۳۱

ص: ۱۵

تمسخر به آنان چنین می‌گفت: فَقَالَ أَلَمْ تَأْكُلُوا مِمَّا لَكُمْ لَمَّا تَنْطِقُونَ (۱)؛ «آیا غذا نمی‌خورید؟ شما را چه شده که سخن نمی‌گویید؟»

و هم او بود که دشمنی خود با مشرکان را آشکار کرد و از آنان بیزاری جست؛
 قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ * أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ * فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ * الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ * وَالَّذِي هُوَ يُطْعَمُنِي وَيَسْقِينِ * وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ * وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ. (۲)

«گفت آیا در آنچه می‌پرستیده‌اید، تأمل کرده‌اید؟ * شما و پدران پیشین شما * قطعاً همه آنها - جز پروردگار جهانیان - دشمن من هستند * آن کس که مرا آفریده و هم او راهنمای من می‌کند * و آن کس که به من خوراک می‌دهد و سیرابم می‌گرداند * و چون بیمار شوم، او مرا درمان می‌بخشد * و آن کس که مرا می‌میراند و سپس زنده‌ام می‌گرداند.»

و هنگامی که کفر و شرک پدر [عموی] ابراهیم (ع) بر او آشکار می‌شود، حتی از او نیز بیزاری می‌جوید و این کار خود را اعلان جنگ بر ضد شرک می‌نامد؛ آنجا که می‌فرماید: إِنَّا بُرَاءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَيَّدًا حَتَّى تُوْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ (۳)؛ «ما از شما و از آنچه به جای خدا می‌پرستید، بیزاریم. به شما کفر می‌ورزیم و میان ما و شما دشمنی و کینه همیشگی پدیدار شده تا آن گاه که به خدای یگانه ایمان آورید.»

بدین ترتیب، ابراهیم (ع) الگو و اسوه تمامی مؤمنان در طول تاریخ شد؛ چراکه ایمان او به یقین مبدل گردیده بود. او در تمام جلوه‌های آفرینش درنگ، تأمل و اندیشه کرد و دعوت خویش را در «توحید» خلاصه نمود. آن حضرت روش‌های گوناگونی را برای فراخواندن انسان‌ها به توحید، مورد استفاده قرار داد؛ چندان که توجه و تلاش او برای هدایت بشر به سوی پرستش خداوند، مرزهای تاریخ را درنوردید و در روزگاران پس از او نیز تجلی یافت. او در تمامی عرصه‌های نظری و عملی، با تمامی بت‌ها به نبرد برخاست و در این راه، جز از خداوند متعال، از هیچ

۱- صافات: ۹۱ و ۹۲

۲- شعرا: ۸۱-۷۵

۳- ممتحنه: ۴

ص: ۱۶

چیز و هیچ کس هراسی به دل راه نداد.

آن حضرت در راه رسیدن به هدف والای خویش، همه چیز خود را قربانی کرد و به مظهر تمامی صفات والای انسانی بدل شد؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظَلَّمُونَ فِيهَا شَيْئًا * وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا. (۱)

«و کسی که عملی از اعمال صالح را انجام دهد، در حالی که ایمان داشته باشد؛ مرد باشد یا زن، چنان کسانی داخل بهشت می‌شوند و کمترین ستمی به آن‌ها نخواهد شد* دین و آیین چه کسی بهتر است از آن کس که خود را تسلیم خدا کند و نیکوکار باشد و پیرو آیین خالص و پاک ابراهیم گردد؟ و خدا ابراهیم را به دوستی خود، برگزید.»

بدین ترتیب، مناسک و اعمال حج، با اهداف پیامبران (علیهم السلام)، که اسوه و راهنمایان نمونه بشر هستند، پیوندی نزدیک می‌یابد که اگر بخواهیم با گذر از این اهداف کلی، اصول اساسی آن را مورد توجه قرار دهیم، نشانه‌هایی را پیش روی خود خواهیم دید که ابعاد مختلف «اسلام» را تشکیل می‌دهند. بنابر این، معنا و مفهوم مناسک عبارت است از:

الف) تثبیت ابعاد گوناگون باورهای الهی در جان انسان‌ها، عمق بخشیدن به مفاهیمی که در تعیین چگونگی نگرش انسان به زندگی و به کل جهان هستی، نقش اساسی دارند؛ بازگرداندن بشر به فطرت پاک خود و بارور کردن فطرت.

ب) شکل دادن ساختار وجودی افراد بشر، به گونه‌ای عاطفی و هماهنگ با عقیده راستین الهی و منطبق با فطرت پاک انسانی.

ج) رساندن محتوای تعالیم سازنده الهی به تمامی افراد بشر و اقامه دلیل برای ایمان آوردن به آن‌ها.

د) راهبری و ساماندهی تجربه اجرای قوانین آیین الهی و ساختن جامعه خداپرست، که با هماهنگی کامل به سوی کمال در حرکت است، برپایی عدالت و

ص: ۱۷

برابری و کشف زوایای ناپیدای اندیشه بشر.

ه- مبارزه با تمامی جلوه‌های طاغوت و استکبار و نفی همه اشکال مادی و قید و بندهای موهوم و تصوّرات دروغین آن. بیان تمامی آیات قرآن، که به این مقوله می‌پردازد، در این گفتار نمی‌گنجد، اما دو آیه ذیل را به عنوان نمونه‌ای از تجلی این اهداف در قرآن کریم، ذکر می‌کنیم: خداوند متعال می‌فرماید:

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ امِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ. (۱)

«همان‌ها که از (فرستاده خدا)، پیامبر «امی» پیروی می‌کنند. پیامبری که صفاتش را در تورات و انجیلی که نزدشان است، می‌یابند. آن‌ها را به معروف دستور می‌دهد، و از منکر باز می‌دارد. پاکی‌ها را برای آن‌ها حلال می‌شمرد و ناپاکی‌ها را تحریم می‌کند و بارهای سنگین و زنجیرهایی را که بر آن‌ها بود، (از دوش و گردنشان) بر می‌دارد. پس کسانی که به او ایمان آوردند و به حمایت و یاری‌اش شتافتند و از نوری که با او نازل شده، پیروی نمودند، آنان رستگاراناند. بگو: «ای مردم! من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم؛ همان خدایی که حکومت آسمان‌ها و زمین، از آن اوست. معبودی جز او نیست. زنده می‌کند و می‌میراند. پس ایمان بیاورید به خدا و فرستاده‌اش؛ آن پیامبر درس نخوانده‌ای که به خدا و کلماتش ایمان دارد. و از او پیروی کنید تا هدایت یابید!»

با نگاهی به مناسک و اعمال حج نیز می‌توان دریافت که این اعمال، با آن هدف عظیم؛ یعنی پرستش خدا و دوری از طاغوت، کاملاً همگونی دارد و به

ص: ۱۸

گونه‌ای ترتیب یافته است که تمامی اجزای آن؛ اعم از حرکات، گفتارها، محرمات، نام‌ها، شرایط، خاطرات، مکان‌ها و زمان‌ها، مراسم عید؛ و فضای امنیت و قداست حاکم بر مناسک حج، همگی با آن مذکور و با اهداف انبیا (ع) تناسب کامل دارد. اکنون با نگاهی به هر یک از اعمال و مناسک حج، نقش و اهمیت آن را در این روند، مورد بررسی قرار می‌دهیم: نخست، اعمال و واجبات، که عبارت‌اند از:

الف) احرام

ماهیت احرام، که عبارت است از بیرون آوردن جامه‌های معمولی و پوشیدن دو تکه جامه پاک و نیت و تلبیه، معانی و مفاهیم بسیاری را در ذهن مسلمان حج گزار تداعی می‌کند، که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از:

- خالصگرداندن نیت برای خداوند متعال، رویگرداندن از همه تعلقات موهوم، دور شدن از هواهای نفسانی و روی آوردن به نیکی‌ها.

- بازگشت به فطرت و نفی عوامل ظاهری، که میان افراد بشر تمایز ایجاد می‌کند؛ مانند لباس.

از نکاتی که این معنا را مورد تأکید قرار می‌دهد، ساده بودن و (خط دار نبودن) لباس احرام و ممنوعیت استفاده از زیورآلات برای زنان است.

- به یاد آوردن روز قیامت.

ب) طواف

انجام طواف نیز مجموعه‌ای از احساسات را بر جان آدمی الهام می‌کند که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از:

- بالا- بردن جایگاه انسان؛ چرا که آدمی در حال طواف به دور خانه خدا، به فرشتگانی می‌ماند که به گرد عرش الهی طواف می‌کنند؛ چنانکه امیر مؤمنان (ع) در

ص: ۱۹

یکی از خطبه‌های خود، به این معنا اشاره دارد. (۱) و همچنان که عرش الهی محور حرکت فرشتگان است، کعبه نیز محور حرکت اهل زمین به سوی خداوند متعال است. این احساس، ذهنیت عملی دیگر را در پی دارد و به انسان مسلمان القا می‌کند که محور قرار گرفتن کعبه در حرکت بشریت، تنها زمانی محقق می‌شود که تمامی اهل زمین، به اسلام اصیل ملحق شوند و با نفی همه طاغوت‌ها، به پروردگار و آیین او بگردند.

در پی انجام این اعمال و بر مبنای همان احساس پیشین، در نتیجه این دیدار مقدس و تماس با آن سنگ مقدس، احساس پیوند با عالم غیب در وجود آدمی پدیدار می‌شود و نیاز او در هر دو بُعد؛ محسوس و معقول، به طور هماهنگ برآورده می‌گردد و بدین ترتیب، یکی از ارکان شخصیت انسان مسلمان شکل می‌گیرد؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: *يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ*؛ «به غیب ایمان می‌آورند و نماز به پا می‌دارند.» (۲)

- تأکید بر وحدت هدف و مسیر؛ زیرا طواف، نماد حرکت پیرامون محور معین است و این محور واحد، کعبه است؛ در حالی که محورهای کفر (که در جمرات سه گانه تجلی می‌یابد)، متعدد هستند.

- تلاش همه جانبه برای حراست از محور اساسی اسلام و در نتیجه پاسداری از هر پرچمی که به نام اسلام افراشته می‌شود. احادیثی که در این باره وارد شده و کعبه را «منار الاسلام» نامیده، تأکیدی بر این مفهوم است. در چنین حالتی، سستی و سرسپردگی در برابر ستمگران و تسلیم شدن در برابر ابرقدرت‌ها معنای خود را از دست می‌دهد و مفاهیم انقلابی و خیزش و دگرگونی گسترده در سرزمین‌های اسلامی، جایگزین آن می‌گردد.

ح) نماز در پشت مقام ابراهیم (ع)

این بخش از مناسک، یادآور پیوند انسان مسلمان با خاندان ابراهیم (ع) و روند

۱- «فَرَضَ عَلَيْكُمْ حَجَّ بَيْتِهِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلَهُ قِبْلَةً... وَاخْتَارَ مِنْ خَلْقِهِ سَمَاعًا أَجَابُوا إِلَيْهِ دَعْوَتَهُ وَصَدَّقُوا كَلِمَتَهُ وَوَقَفُوا مَوَاقِفَ أَنْبِيَائِهِ وَتَشَبَّهُوا بِمَلَائِكَتِهِ الْمُطِيفِينَ بِعَرْشِهِ». و حج بیت الله الحرام را که قبله آدمیان است، بر شما واجب گرداند... و از میان بندگان خود، شنوایانی را برگزید که دعوتش را اجابت کردند و سخنش را تصدیق نمودند، بر جایگاه پیامبرانش قدم گذاردند و به فرشتگانش که به گرد عرش او در طواف هستند، شباهت پیدا کردند. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱

۲- بقره: ۳

ص: ۲۰

حرکت آن حضرت، در طول تاریخ است. در بُعد ارتباط با پروردگار نیز این عمل، همه معانی و تأثیرات عظیم نماز را دربردارد و علاوه بر آن، نهادها و القائنات مکانی را با خود به همراه می‌آورد که در ادامه، به آن خواهیم پرداخت.

(د) سعی میان صفا و مروه

سعی نیز از جمله اعمالی است که زیباترین الهام‌ها را برای جان آدمی در خود نهفته دارد و چه بسا مهم‌ترین آن‌ها، پویایی و حرکت انسان در جهت مثبت- از نگاه اسلام- باشد که ابعاد آن عبارت‌اند از:

۱. پویایی و حرکت بی وقفه

۲. تلاش، کار، کوشش و تحمل دشواری‌ها؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ (۱)؛ «به راستی آدمی را در دشواری آفریدیم.»

۳. حرکت با تیت تقرب و نزدیکی به خداوند.

۴. حرکت در چارچوب حدود الهی و در مسیر خداوند متعال.

۵. پیروی از راه و روش صالحان، تقلید از مؤمنان و فداکاری در رسیدن به هدف؛ چنان که برخی از روایات، این عمل را بازتابی از عمل فداکارانه مادر اسماعیل (ع) می‌دانند که در جستجوی آب برای رفع تشنگی فرزند عزیزش، چنین عملی را انجام داد؛ زیرا برای اطاعت از فرمان خداوند متعال، راضی شده بود که در سرزمینی بی آب و علف اقامت گزیند.

به عبارت دیگر، انجام این عمل، به معنای پیوستن به خاندان بزرگ ابراهیم (ع) است. این عمل، با انجام «تقصیر» (کوتاه کردن مو یا ناخن) پایان می‌یابد، که نشان از پیوند انسان مسلمان با خانواده بزرگ توحید و تسلیم است: مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ (۲)

؛ «امت پدرتان ابراهیم، او که پیش از این، شما را مسلمان نامیده بود.»

بدین ترتیب با انجام این اعمال، همه مفاهیم پایداری و مقاومت در برابر

۱- بلد: ۴

۲- حج: ۷۸

ص: ۲۱

طاغوتیان زمین، مانند «کسی که با ابراهیم در مورد پروردگارش به مناقشه برخاست.» (۱) در جان انسان حج گزار متجلی می‌شود و او خود را برای تحمّل همه دشواری‌ها، حتی آتش سوزان دشمن ستمگر، آماده می‌بیند، تا آن هدف بزرگ که همانا تثبیت آیین الهی در زمین است، محقق گردد. در چنین حالتی، انسان مسلمان همانند ابراهیم (ع)، به یک «امت» تبدیل می‌شود؛ چنان که امام خمینی (قدس سره) نیز شهید آیت الله بهشتی را یک «امت» نامید؛ زیرا گام در راه ابراهیم (ع) نهاده بود.

حضرت امام صادق (ع) در اشاره به فلسفه سعی میان صفا و مروه می‌فرماید:

«مَا نُبْقِعُهُ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنَ الْمَسْعَى لِأَنَّهُ يُدَلُّ فِيهَا كُلَّ جَبَّارٍ.» (۲)

«هیچ محلی در نزد خداوند، محبوب‌تر از مسعی نیست؛ زیرا متکبران در آن خوار و زبون می‌شوند.»

آری، متکبران گردنکش، به خواری می‌افتند، آن‌گاه که برهنه پا، یا شبیه پابرهنگان، در حالی که تنها دو تکه جامه بر تن دارند، سعی می‌کنند و بخشی از مسیر را شتابان می‌روند؛ و این عمل، هیبت و شکوه دروغین آنان را درهم می‌شکند.

ه-) وقوف در عرفات و مزدلفه (مشعرالحرام)

معانی والایی که در هنگام وقوف بر جان انسان مسلمان الهام می‌شود، از شماره بیرون است؛ آنجا که تمامی نمایندگان ملل مختلف زمین، با لباس هم شکل در یک عرصه گرد هم می‌آیند. یک گفتار بر لب دارند و در یک جایگاه حضور می‌یابند؛ در حالی که هر لحظه آن حضور، با قصد قربت الهی همراه و قرین است.

برخی از مفاهیم ذهنی، عاطفی و رفتاری، که در وقوف بر جان انسان مسلمان الهام می‌شود، عبارت‌اند از:

- وحدت امت اسلامی و عظمت آیین اسلام، که تمامی آن اقوام و گروه‌ها را در یک عرصه گرد هم آورده است. به یاد آوردن قیامت و دشواری‌های آن و

۱- «حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ»، بقره: ۲۵۸

۲- کافی، ج ۴، ص ۴۳۴، حدیث ۳

ص: ۲۲

خالص گردانیدن زندگی برای خداوند متعال، بی آن که شائبه‌ای از طمع، فریب، دروغ و ... در آن آمیخته باشد. کسی که چنین روزی را دریابد، جز خداوند، همه چیز را در وجود خود از یاد می‌برد و بدین ترتیب، همه چیز را به دست می‌آورد و در ادامه، همه چیز، حتی خویشتن را به یاد می‌آورد و در شمار آنان که نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ (۱) قرار نمی‌گیرند.

(و) رمی جمرات

از جمله اعمال بزرگ حج، رمی جمرات است که آن، در اندیشه و ذهن انسان تأثیر بسیاری برجا می‌گذارد. در این عمل، مجموعه‌ای از نمادهای شیطان «رمی» می‌شود که به شیوه‌های گوناگون شیطان و اشکال و جلوه‌های مختلف آن اشاره دارد. تمامی مظاهر شیطان، هفت بار رمی می‌شود و این عمل به دست تمامی مسلمانان به یک شکل انجام می‌گردد. شیطان به دست ابراهیم (ع) رمی شد و مؤمنان در طول تاریخ، از آن حضرت پیروی می‌کنند و از شیطان بیزاری می‌جویند و این یکی از جالب‌ترین اعمال نمادین حج است که امت اسلامی آن را به انجام می‌رساند.

همچنان که طواف یکی از ارکان جامعه اسلامی را جلوه‌گر می‌کند، رمی نیز جلوه دیگری از آن است که نه تنها بیزاری جستن از دشمنان خدا (طاغوت)، بلکه تلاش برای راندن آن‌ها از زمین و از میان بردن آن‌ها از زمین و از بین بردن کامل آن‌هاست. معنای دیگر رمی، ایستادگی در برابر شیطان و از میان بردن مکر و حيله او و مسدود کردن راه‌های نفوذ و وسوسه‌های اوست. حال که دریافتیم رمی، این تأثیرات را در خود دارد، این پرسش مطرح می‌شود که چرا گروهی به خود جرأت می‌دهند، حج را تنها به عنوان یک عبادت فردی و

۱- حشر: ۱۹: «خدا را از یاد بردند، پس خدا نیز خودشان را از یاد آنان برد».

ص: ۲۳

شخصی پنداشته، آن را فاقد ابعاد اجتماعی و سیاسی می‌شمارند؟! (ز)

ز) قربانی

قربانی کردن نیز به نوبه خود، معانی و مفاهیم قابل توجهی؛ مانند فداکاری و از خودگذشتگی در راه خدا را با خود به همراه دارد؛ از یک سو، ایمان به خداوند و پابندی به شریعت را در جان انسان تثبیت می‌کند. از سوی دیگر، آثار این عمل، ایجاد حس هم‌دردی و رسیدگی به فقرا؛ به ویژه در روزگار تنگی و دشواری و به تعبیر قرآن کریم *فِي يَوْمٍ ذِي مَسْعَىٰ (۱)* ایجاد می‌کند. بدین ترتیب، با فراگیر شدن روحیه ایثار و بخشش، گرسنگی تهیدستان نیازمند برطرف می‌گردد و اگر این معنا در سطح جامعه اسلامی گسترش یابد، تمامی مسلمانان در ابعاد اقتصادی و دیگر ابعاد، با یکدیگر شراکت می‌کنند و اگر گرسنه نیازمندی در جامعه باشد، همه در برابر او احساس مسؤولیت خواهند داشت.

آیا تاکنون از خود پرسیده‌ایم که چه تعداد انسان گرسنه در مناطق فقیرنشین جهان؛ چون هند، پاکستان، فیلیپین و ... زندگی می‌کنند؟ چگونه ممکن است که با وجود این حقیقت دردناک و با توجه به این عمل الهام بخش، در مناسک حج، ثروتمندان مسلمان از زندگی خود احساس لذت کنند؟

ح) حلق و تقصیر

این عمل نیز دارای معانی قابل توجهی است و نیز معارفی را در خود نهفته دارد و نشانه ورود حج‌گزاران به خاندان مسلمان و متحد ابراهیم (ع) است و موجب می‌شود که آنان خود را در مراحل مختلف تاریخ اسلام، با کسانی که در فتح مکه و پدید آوردن آن واقعه مهم شرکت داشتند، همراه ببینند.

از حضرت امام صادق (ع) پرسیدند: چرا تراشیدن سر (حلق) برای کسی که

ص: ۲۴

نخستین بار حج به جا می‌آورد، واجب است، اما برای کسی که پیش‌تر حج به جا آورده، واجب نیست؟ حضرت فرمود:
 «... زیرا با انجام این عمل، حاجی به جمع ایمنی یافتگان وارد می‌شود، مگر نشنیده‌ای که خداوند - عزوجل - می‌فرماید: لَتَدْخُلَنَّ
 الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ ... (۱). (۲)

بنابر این، کسی که برای نخستین بار حج می‌گزارد، سر خود را می‌تراشد تا ورود خود به جمع آنان را اعلام کند و اگر بار دیگر حج
 به جا آورد، تقصیر می‌کند تا پیوند خود را مورد تأکید قرار دهد. علاوه بر این، مفاهیم دیگری چون پاکیزه شدن و تطهیر را نیز در
 این عمل بزرگ عبادی مشاهده می‌کنیم.

بدین ترتیب، دریافتیم که اعمال و مناسک حج، به گونه‌ای ترتیب یافته‌اند که با روند رسیدن به آن هدف انسانی مهم، هماهنگی
 داشته باشند.

پی‌نوشت‌ها:

۱- فتح: ۲۷

۲- من لایحفره الفقیه، ج ۲، ص ۱۵۴، حدیث ۶۶۸

ص: ۲۷

ابعاد حج در قرآن (۲)

ناصر شکریان

نوشتاری که در پیشدید شماست دومین و آخرین بخش از نوشته آقای ناصر شکریان در معرفی ابعاد معنوی، عرفانی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است که از نظر شما خوانندگان گرامی می‌گذرد. امید است زائران خانه خدا با آشنایی بیشتر با ابعاد مختلف این کنگره عظیم عبادی سیاسی بتوانند از منافع آن به طور کامل بهرمنند شوند.

۳- بُعد سیاسی حج

حج، عبادت و پرستش حضرت حق، در بهترین شکل ممکن است. این فریضه بزرگ الهی، با دیگر عبادات تفاوت‌های بسیار دارد؛ زیرا حج، نقطه پیوند «عبادت» با «سیاست» و مرکز اتصال پرستش خداوند با مسائلی؛ چون سیاست، اجتماع، اقتصاد و فرهنگ است. چنان‌که حضرت امام خمینی (قدس سره) گفته‌اند: «اهمیت بُعد سیاسی‌اش کمتر از بعد عبادی‌اش نیست. بُعد سیاسی علاوه بر سیاستش، خودش عبادت است.» (۱) و هیچ‌گاه نمی‌توان حج را از دو خصیصه «عبادت» و «سیاست» جدا کرد. بلکه این دو، تار و پود حج را تشکیل می‌دهند.

۱- حج در کلام و پیام امام خمینی قدس سره، ص ۶۱

ص: ۲۸

اما از آنجا که حج واقعی، نمایش قدرت، عزت و شکوه جهانی اسلام بوده و مایه تزلزل قدرت‌های پوشالی استکبار می‌گردد، در طول تاریخ، همه کسانی که منافعشان با پویا شدن حج به خطر می‌افتد، همواره کوشیده‌اند این فریضه الهی را تحریف کنند. روشن است که شیطان‌ترین راه، ابقای ظاهر حج و تهی کردن آن از محتوا است. آیا این همه اصرار بر جدایی بُعد سیاسی حج از آن، دلیل بر وحشت دشمنان از حج عبادی- سیاسی نیست؟

مسلم است که چنین حجی می‌تواند در هر سال، تحوّل بنیادین در زندگی مسلمانان و نیز اوضاع جهانی اسلام به وجود آورد. به همین دلیل است چندین سال پیش، گلاستون، یکی از سردمداران انگلیس گفت: «قدرت حج را باید از دست مسلمانان گرفت». از این رو است که حضرت امام خمینی (قدس سره)، احیاگر حج ابراهیمی، در این باره گفتند:

«از همه ابعاد آن مهجورتر و مورد غفلت‌تر، بُعد سیاسی این مناسک عظیم است که دست خیانتکاران برای مهجوریت آن بیشتر در کار بوده و هست و خواهد بود.» (۱) با توجه به اهمیت بُعد سیاسی حج، برآنیم تا با استمداد از آیات و روایات، این بُعد را- به خاطر مظلومیت و مهجوریت آن و جهت مقابله با تبلیغات و توطئه‌های دشمنان اسلام و شناساندن چهره واقعی حج- با تفصیل بیشتری، به بررسی بگذاریم:

الف- حج و منافع آن

خداوند سبحان درباره منافع حج فرموده است: وَ أذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا- وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ* لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ (۲) مطلب مورد نظر در این آیه مبارکه، جمله لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ ... است که با دقت در آن، موارد ذیل روشن می‌گردد:

* با توجه به این که جمله وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عطف بر لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ ... است و هر دو جمله، عُلّت یا غایت (۳) برای جمله وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ

۱- حج در کلام و پیام امام خمینی قدس سره، ص ۶۱

۲- حج: ۲۸-۲۷

۳- الجدول فی اعراب القرآن، مجلد ۹، ص ۹۹؛ المیزان، ج ۱۴، ص ۳۶۹

ص: ۲۹

قرار داده شده، به این نکته پی می‌بریم که حج دارای دو بُعد است؛ «عبادی» و «غیر عبادی».

* مقصود از «مشاهده منافع برای مردم»؛ لَيْشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ، که نخستین فلسفه حج قرار داده شده، چیست؟ با توجه به این که «منافع» برای تعظیم، تکثیر و یا تنويع، جمع و نکره (۱) آورده شده؛ منافی که تعداد آن کثیر و ارزشش عظیم است؛ برای همین جهت «منافع»، هم جمع آمد و هم مبهم و به صورت «منفعه، المنافع و منافعهم» ذکر نشده تا به ذهن کسی نرود که مراد منفعت خاص یا منافع معروف و مشهوری است که در عبادات دیگر هم یافت می‌شود، بلکه مراد منافی است که مختص به این عبادت است و در غیر آن پیدا نمی‌شود (۲) و ظاهراً منفعتهای دیگری هم که در آیات دیگر، همچون آیات: قِيَامًا لِلنَّاسِ، (۳) مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَ أَمْنًا، (۴) وَ هُدًى لِّلْعَالَمِينَ (۵)

و ... ذکر شده، همه از مصادیق بارز منافع در آیه مورد بحث است.

همچنان که امام هشتم، علی بن موسی الرضا در توضیح منافع فرمود:

«... مَعَ مَا فِي ذَلِكَ لِجَمِيعِ الْخَلْقِ مِنَ الْمَنَافِعِ لِجَمِيعِ مَنْ فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَ غَرْبِهَا وَ مَنْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ مِمَّنْ يُحِجُّ وَ مِمَّنْ لَمْ يُحِجِّ ...» (۶)

«منافع و آثار حج، تمام اهل زمین؛ از شرق و غرب و دریا و خشکی را فرا می‌گیرد؛ چه آن‌ها که حج می‌گذارند و چه آنان که به‌جا نمی‌آورند.»

با توجه به گستره «منفعت»، باید پرسید: این چه منافی است، حتی آنان که در حج توفیق حضور ندارند را در بر می‌گیرد؟ بی‌گمان، نه «منافع فردی» که «منافع جمعی» است و این، در ترتیب آیه، مقدم بر منافع فردی و يَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ ذَكَرَ شده است. به بیان دیگر، واژه «منافع»، بدون هیچ قیدی و به صورت مطلق آمده و شامل هرگونه منفعتی می‌گردد و کسی حق ندارد بی‌دلیل آن را در بُعدی خاص محدود

۱- روح المعانی، ج ۱۷، ص ۱۴۵

۲- کشف، ج ۲، ص ۵۲

۳- مائده: ۹۷

۴- بقره: ۱۲۵

۵- آل عمران: ۹۶

۶- بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۳۲؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۲

ص: ۳۰

کند. از این رو، بسیاری از مفسران؛ از شیعه و سنی، حمل بر اطلاق کرده و گفته‌اند: مراد از منافع، منافع دینی و دنیایی است. (۱)

همچنانکه وقتی از امام صادق (ع) پرسیدند مراد از «منافع»، منافع دنیوی است یا اخروی، حضرت فرمود: «هر دو را در بر می‌گیرد»؛ «... مَنَافِعِ الدُّنْيَا أَوْ مَنَافِعِ الْآخِرَةِ؟ فَقَالَ: الْكُلُّ». (۲)

از همین رو است که شیخ محمود شلتوت، رییس الازهر مصر (در سال‌ها پیش از این)، در تفسیر جمله لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ گفت: «منافعی که حج وسیله شهود و تحلیل آن بوده و به صورت نخستین فلسفه حج مطرح شده است، مفهوم گسترده و جامعی دارد، که هرگز در نوع یا خصوصیتی خلاصه نمی‌شود. بلکه این جمله با عمومیت و شمولی که دارد، همه منافع فردی و اجتماعی را در بر می‌گیرد. با توجه به موقعیت ویژه‌ای که حج در اسلام دارد و اهدافی که برای فرد و جامعه در آن در نظر گرفته شده، شایسته است که مردان دانش و شخصیت‌های علمی و فرهنگی و مسؤولان سیاسی و اداری و آگاهان مسائل اقتصادی و مالی و معلمان شرع و دین و مردان نبرد و جهاد، به آن توجه خاص داشته باشند...» (۳) شاهد محکم دیگر، تمسک حضرت امام رضا (ع) به جمله لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ

است که منافعی را برای حج می‌شمارد؛ از جمله آن‌ها است:

* برطرف کردن احتیاجات و مشکلات مسلمانان جهان، که در این باره فرمود:

«از اسرار حج، بررسی گرفتاری‌های مسلمانان جهان و برطرف کردن مشکلات آنان است و به همین منظور در قرآن آمده است که مردم به حج بیایند تا شاهد منافع بزرگ حج باشند.» (۴) اینجا است که حضرت ابراهیم (ع) از سوی خداوند مأموریت یافت ندای عمومی برای اقامه حج سر دهد تا مؤمنان، از راه دور و نزدیک، در زمان خاص و مکان معین، گرد هم جمع شوند و منافع سرشار و عظیم حج را که نصیب آن‌ها می‌شود، شاهد باشند و در عمل، از این هم‌اندیشی عظیم بیاموزند که چگونه می‌توان از نیروهای پراکنده، قدرت واحدی ساخت و در سایه آن، چه مشکلاتی را می‌توان

۱- تفاسیر جامع البیان، تفسیر کبیر، کشاف، روح المعانی و فی ظلال القرآن.

۲- الکافی، ج ۴، ص ۴۲۲؛ نور الثقلین، ج ۳، ص ۴۸۸

۳- سبحانی آیت‌الله، جعفر، آیین و هابیت.

۴- بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۳۲

ص: ۳۱

حل کرد و چه عزّت و شوکتی به اسلام و مسلمان می‌توان داد و چه رعب و وحشتی در دل دشمنان اسلام می‌شود انداخت و چه توطئه‌ها و تبلیغات شومی را می‌توان خنثی کرد.

حضرت امام خمینی (قدس سره) در تفسیر جمله لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ فرمود:

«چه نفعی بالاتر از آن، که دست جباران جهان و ستمگران عالم، از سلطه بر کشورهای مظلوم کوتاه شود و مخازن عظیم کشورها برای مردم خود آن کشورها باشد ... حج برای این است که مشکلات یک سال مسلمین را بررسی کنند و در صدد رفع مشکلات برآیند ... و یکی از بزرگترین و اساسی‌ترین مشکلات، عدم اتحاد بین مسلمین است.» (۱) ب- حج عامل قیام و پایداری مسلمانان خداوند تعالی کعبه را، که خانه‌ای محترم است، وسیله سامان بخشیدن به کار مردم قرار داد؛ جَعَلَ اللهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ (۲) «قیام» و «قوام» اسم برای چیزی است که پایداری و ثبات هر چیزی به آن است. با توجه به این نکته، از این آیه استفاده می‌شود که کعبه وسیله‌ای است که معاش و معاد مردم به وسیله آن تأمین می‌گردد. (۳) همانگونه که بعضی از مفسران در معنای «قیام» گفته‌اند: «اصل قیام، قوام است و آن چیزی است که امور مردم با آن اصلاح و درست می‌گردد.» (۴) با توجه به معانی پیش گفته و مفهوم گسترده آن و با تمسّک به اطلاق قِيَامًا لِلنَّاسِ ...، چنین برداشت می‌شود که مسلمانان می‌توانند در پناه این خانه محترم و برگزاری مراسم حج، همه کارهای فردی، اجتماعی، مادی، معنوی، سیاسی و اقتصادی متعلّق به جامعه خویش را سامان ببخشند و نیز استفاده می‌شود که هیچ فرد یا گروهی حق ندارند این مفهوم گسترده را بدون دلیل و قرینه‌ای، در مصالح فردی محدود نمایند.

چرا که امام صادق (ع) در تفسیر قِيَامًا لِلنَّاسِ ... فرمود: «خداوند متعال کعبه

۱- حج در کلام و پیام امام خمینی قدس سره، صص ۵، ۶۸ و ۱۵۸

۲- مائده: ۹۷

۳- المفردات.

۴- تفسیر کبیر، ج ۱۲، ص ۱۰۰

ص: ۳۲

را برپا دارنده دین و دنیای مردم قرار داده است.» (۱) و همچنین بیشتر مفسران؛ اعم از شیعه و سنی، را به قیاماً لِلنَّاسِ ... را به معنای وسیع و گسترده، تفسیر کرده‌اند. (۲) به راستی که چه سرمایه عظیمی به مسلمانان اعطا شده است! بهترین راه اقامه قسط و عدل در جامعه، که بنا به گفته قرآن، هدف پیامبران بوده است؛ لِيُقَوْمَ النَّاسَ بِالْقِسْطِ، (۳) استفاده از اهرم حج است که تجلیگاه واقعی و عینی قسط و مساوات می‌باشد. اگر بخواهیم دین ما پابرجا و استوار باشد، بستگی به استواری کعبه دارد؛ «لَا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا مَا قَامَتِ الْكَعْبَةُ» (۴)

و در سایه حیات دین است که حیات مردم هم باقی می‌ماند.

امیر مؤمنان (ع) فرمود: «حجّ خانه خدا را ترک نکنید که هلاک و نابود می‌شوید» «لَا تَتْرُكُوا حَجَّ بَيْتِ رَبِّكُمْ فَتَهْلِكُوا». (۵)

اگر بخواهیم مردم را به قیام برضدّ ستم دعوت کنیم، مناسب‌ترین مکان، کنگره عظیم حج است. همانگونه که امام حسین (ع) برای نهضت خونین کربلا چنین کرد و قیام مصلح جهانی، حضرت مهدی (ع) نیز از کنار کعبه آغاز خواهد شد. پس کعبه خانه‌ای برای قیام، تحرّک و جنب و جوش است، نه سکون و سکوت.

۱- نور الثقلین، ج ۱، ص ۶۸۰

۲- از مفسران عامه، همچون طبری در جامع البیان و رشید رضا در المنار، ج ۷، ص ۱۱۸

۳- حدید: ۲۵

۴- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۷۱؛ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۴۳

۵- بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۱۹؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۳

ص: ۳۳

بدیهی است مرکز قیام، لازمه‌اش داشتن مکان و سنگر امن است که مظلومان از سراسر جهان در آن جمع شوند و دردهای خویش را به گوش مسلمانان جهان برسانند تا چاره اندیشی شود. آری، خداوند حکیم، این مکان مقدس را پناهگاه امن برای جهان اسلام قرار داد و فرمود: «بیاد بیاورید هنگامی که خانه (کعبه) را مرجع و ملجأ و مرکز امن برای مردم قرار دادیم؛ وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا.... (۱)

شکی نیست که جامعه بشری، به هنگام بروز اختلاف و جنگ و خونریزی، احتیاج به چنین مرجع و ملجائی دارد، همانگونه که این نیاز، بشر متمدن امروز را وادار به تشکیل مجامع بین المللی کرد. اما خداوند متعال، طبق حکمت متعالی‌اش، از ابتدای خلقت، کعبه را امانخانه و پناهگاه جهانی برای مردم قرار داد تا در مواقع نیاز به آن مراجعه کنند. از این رو، در ذیل آیه مورد بحث فرمود:

«خداوند این برنامه‌های منظم و حساب شده را به خاطر این قرار داد تا بدانید خدا آنچه را در آسمان‌ها و در زمین است می‌داند و همانا خداوند به هر چیزی دانا است.» (۲) و این آیه بیانگر این مطلب است که در تشریح و جعل کعبه به عنوان قیاماً لِّلنَّاسِ ... حکمت‌هایی وجود دارد که از علم الهی سرچشمه گرفته است؛ همچنان که بعضی از مفسران در این باره گفته‌اند:

«قرار دادن کعبه به عنوان قیاماً لِّلنَّاسِ ... از روی حکمت الهی است که این حکمت، ناشی از علم او به امور پنهانی است و همین دلیل بر این است که خداوند به آنچه در آسمان و زمین است، آگاهی دارد. (۳) اکنون اگر کسی در دلالت آیه‌ای که گذشت بر بُعد سیاسی حج تردید داشته باشد، هیچ‌گاه نمی‌تواند در عمل حضرت علی (ع)، نماینده رسمی پیامبر خدا (ص) در سال نهم هجرت، در موسم حج، که صد در صد سیاسی بوده، شک نماید که حضرت امیر از سوی پیامبر مأموریت یافت تعدادی از آیات سوره براءت را به همراه قطعنامه‌ای در یوم الحج الاکبر، در میان مسلمانان و مشرکین تلاوت و قرائت نماید.

۱- بقره: ۱۲۵

۲- مائده: ۹۷

۳- المنار، ج ۷، ص ۱۲۰

ص: ۳۴

نتیجه:

اگر قوام دین و دنیای مردم به کعبه و انجام حج واقعی وابسته است، پس همواره باید کوشید که این خصوصیت؛ قیاماً لِلنَّاسِ ... در همه ابعادش به قوت خود باقی بماند که نتیجه آن، «بقای حیات دین و حیات متدینین» خواهد بود.

ج- حج و برائت از مشرکین

بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ * فَيَتَّخِطُّوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ * وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ. (۱)

«این است اعلام بیزاری و برائت خداوند و پیامبرش به مشرکانی که با آنها عهد بسته‌اید. پس چهار ماه (مهلت دارید که) در زمین آزادانه سیر کنید، اما بدانید که شما نمی‌توانید خدا را ناتوان سازید و نیز بدانید خداوند خوار کننده کافران است. این اعلامی است از سوی خدا و پیامبرش به عموم مردم، در روز حج اکبر (عید قربان)، که خدا و رسولش از مشرکان بیزارند. اگر توبه کنید به نفع شماست و اگر سرپیچی نمایید، بدانید نمی‌توانید خدا را ناتوان سازید. (ای پیامبر!) کافران را به عذاب دردناک بشارت ده.»

پیش از توضیح مطلب، توجه به نکات زیر، اهمیت بحث را دوچندان می‌کند:

۱. از آنجا که سوره توبه بدون «بسم الله» آغاز شده است، مفسران چند وجه برای آن آورده‌اند؛ که یکی از آنها روایتی است که مرحوم طبرسی روایتی از امیر مؤمنان نقل کرده که حضرت فرمود:

«دلیل نیامدن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» در آغاز سوره برائت آن است که «بِسْمِ اللَّهِ» نشانه صلح و امان و رحمت است، اما سوره برائت برای رفع امان و صلح نازل شده است.» (۲)

۱- توبه: ۳-۱

۲- مجمع البیان، ج ۳، ص ۲

ص: ۳۵

۲. براءت؛ یعنی گسستن عهد و پیمان؛ «براءه، لغه، انقطاع العصمة» (۱) و «اذان» در لغت «اعلام» را گویند. (۲) ۳- جمله اسمیه، در آیه اول بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ ... و آیه سوم وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ... دلالت بر استمرار و دوام اعلان براءت دارد؛ همچنان که تنوین «براءه» برای تفخیم و تهویل براءت است و استفاده از اسم ذات (الله) و رسول با وصف تبلیغ، برای تأکید حکم است. (۳) ۴. از آنجا که براءت در این آیات به خدا و رسول نسبت داده شده و با توجه به این که حکم، شامل همه مسلمانان است، مفسران وجوه مختلفی آورده‌اند؛ از جمله، علامه آلوسی، در این باره گفته است:

«برای این که اعلان شود حکم براءت متوقف بر نظر مخاطبین نیست، بلکه یک حکم منجز و حتمی است، آن را به خدا نسبت داد؛ زیرا براءت؛ یعنی تمام شدن حکم امان و رفع خطری که مترتب بر پیمان سابق بود و این کار فقط به عهده خداوند متعال است و توقف بر هیچ چیزی ندارد و اگر مسلمانان هم در اعلان براءت شرکت دارند، از راه امتثال است نه چیز دیگر.» (۴) ۵. در مورد «يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ»، سه نظریه وجود دارد:

الف- یوم النحر؛ روز عید قربان.

ب- یوم العرفه؛ روز عرفه.

ج- «جميع أيام الحج، كما يقال: يوم الجمل و يوم الصّفين ... ویراد به الحین و الزمان» (۵) یعنی همه روزهای حج، همچنان که «یوم الجمل» و «یوم الصّفين» می گویند و مراد زمان است. در اینجا هم، مراد از «یوم حجّ الأكبر» تمام زمان حج است. آنچه از شواهد ذیل به دست می آید این است که مراد از حج اکبر عید قربان است؛ زیرا:

اولاً: از روایات فراوانی که به وسیله اهل بیت و اهل سنت نقل شده، استفاده می گردد که منظور از آن روز، روز عید قربان؛ یعنی یوم النحر است، چنانکه

۱- مجمع البیان، ج ۳، ص ۵

۲- مجمع البیان، ج ۳، ص ۵

۳- روح المعانی، ج ۱۰، ص ۴۲

۴- روح المعانی، ج ۱۰، ص ۴۲

۵- مجمع البیان، ج ۳، ص ۵

ص: ۳۶

معاویه بن عمار از امام صادق (ع) پرسید: چه روزی حج اکبر است؟ فرمود: «روز عید قربان»، «هو یوم النحر». (۱) همچنان که عبدالله بن سنان هم از امام صادق (ع) روایت کرده که مراد از حج اکبر، عید قربان است. (۲) جالب‌تر از همه، روایتی است از امام صادق (ع) که حضرت در مقابل کسانی که می‌گفتند مراد از حج اکبر «عرفه» است، با تمسک به کلام حضرت علی (ع) فرمود: «مراد از حج اکبر، عید قربان است».

شخصی از امام صادق (ع) پرسید: «حج اکبر» چیست؟ حضرت ابتدا از همان شخص سؤال کرد: آیا در این باره چیزی شنیده‌ای؟ آن شخص از ابن عباس نقل کرد که مراد از حج اکبر، روز عرفه است. بعد حضرت از امیر مؤمنان (ع) نقل کرد که حج اکبر روز قربانی است. (۳) افزون بر روایت‌های مذکور، بیشتر روایاتی که از طرق اهل سنت نقل شده، مؤید همین مطلب است. (۴) ثانیاً: پایان مهلت چهار ماه؛ فَسَيَحُوفُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ.... (۵) بر اساس روایات (۶) و تاریخ، دهم ربیع الثانی بوده و این با روز عید قربان منطبق است و الا اگر مراد از حج اکبر، روز عرفه باشد، به‌طور دقیق چهار ماه نخواهد شد، بلکه چهار ماه و یک روز می‌شود و شاهد این وجه، روایتی است از امام صادق (ع) که در آن، حضرت بعد از این که فرمود: مراد از «حج اکبر» یوم النحر (روز قربانی) است، استدلال به همین مطلب کرده، فرمود:

«آن چهار ماه، عبارت‌اند از ۲۰ روز ذی‌حجه و سه ماه محرم، صفر، ربیع الاول و ۱۰ روز از ربیع الثانی. اما اگر مراد از حج اکبر، روز عرفه باشد، چهار ماه و یک روز خواهد شد». (۷) ثالثاً: از آنجا که در روز عید قربان، بخش زیادی از اعمال پایان یافته، بنابراین، می‌توان بر آن، «حج» اطلاق کرد، به خلاف روز عرفه که چنین نیست.

۱- نور الثقلین، ج ۲، صص ۱۸۵ و ۱۸۶

۲- نور الثقلین، ج ۲، صص ۱۸۵ و ۱۸۶

۳- نور الثقلین، ج ۲، صص ۱۸۵ و ۱۸۶

۴- در المثور، ج ۴، صص ۱۲۷ و ۱۲۸

۵- توبه: ۲

۶- نور الثقلین، ج ۲، صص ۱۸۵ و ۱۸۶

۷- نور الثقلین، ج ۲، صص ۱۸۵ و ۱۸۶

ص: ۳۷

رابعاً: بیشتر مفسران؛ خاصه و عامه، بر این باورند که مراد از حج اکبر، عید قربان است. (۱) ۶. در تفاوت میان آیه اول و سوم، ضمن این که گفته‌اند آیه سوم تأکید بر حکم قبلی است، فرقه‌هایی هم برای آن دو، آورده‌اند؛ از جمله این که: بعضی از مفسران گفته‌اند: اگرچه برگشت هر دو جمله به یک معنی است و آن، عبارت است از «بیزاری از مشرکین»، لیکن آیه نخست برائت را تنها به خود مشرکین اعلام می‌کند، به دلیل جمله *إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ*؛ به خلاف آیه دوم، که خطاب در آن متوجه مردم است، نه فقط مشرکین، تا همه بدانند که خدا و رسول از مشرکین بیزارند و همه باید خود را برای اجرای فرمان الهی؛ یعنی جنگ با مشرکین، بعد از انقضای چهار ماه، آماده کنند، به دلیل کلمه *(إِلَى النَّاسِ)* و تفریع *فَإِذَا انشَلَخَ الْأَشْهُرَ الْحُرْمَ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ (۲)* و *(۳)* تفاوت دیگر این که: در آیه اول، برائت از مشرکانی است که نقض عهد کرده‌اند، اما در آیه سوم، برائت از مطلق مشرکین است تا اعلان شود آنچه که باعث برائت از آنها شد، کفر و شرک آنها است و در هر جا کفر و شرک باشد، برائت هم خواهد بود. (۴) د- برائت، حکم همیشگی دین از همه آنچه آورديم، استفاده می‌شود که «برائت» حکمی حتمی و منجز است که در همه زمان‌ها استمرار دارد و مربوط به زمانی خاص نیست. از سوی دیگر، از استناد تبری و اعلان آن به خدا و رسول، می‌شود فهمید که هیچ مسلمانی حق ندارد با قومی که خدا و رسول از آنها قطع رابطه کرده‌اند، ارتباط داشته باشد و این آیات، در واقع ترسیم یک خطی است برای همه مسلمانان در همه زمان‌ها، که میان «اسلام» و «کفر» فاصله زیادی وجود دارد و از آنجا که اسلام و کفر دو خط و دو جریان متضاد هستند، در همه موارد کلی و جزئی، از تنظیم امور اجتماعی و سیاسی گرفته تا

۱- المیزان، ج ۹، ص ۱۴۹ و جرعه‌ای از بیکران زمزم، ص ۱۴۶ و المنار، ج ۱۰، ص ۱۶۰

۲- توبه: ۵

۳- المیزان، ج ۹، ص ۱۴۹؛ تفسیر کبیر، ج ۱۵، ص ۲۲۱

۴- تفسیر کبیر، ج ۱۵، ص ۲۲۲

ص: ۳۸

فرهنگی، اقتصادی و ... میان این دو، تفاوت اساسی وجود دارد.

شروع آیات، بدون «بسم الله ...» و اعلان براءت، آن هم در ضمن تأکیدهای بسیاری که در جمله‌ها دیده می‌شود و با توجه به این که براءت به وسیله نماینده رسمی پیامبر خدا (ص) در روز حج اکبر، آن هم در نقطه بلند و در اجتماع بزرگ مسلمانان و مشرکان اعلام شده و همچنین لحن صریح قرآن که با قاطعیت هر چه تمامتر می‌فرماید:

«هنگامی که ماه‌های حرام پایان گرفت، مشرکان را هر کجا یافتید به قتل رسانید و آنها را اسیر سازید و محاصره کنید و در هر کمینگاه بر سر راه آنها بنشینید». (۱) همه این‌ها دلالت بر اهمیت و ضرورت حکم و تضاد دائمی میان اسلام و کفر دارد، از این رو، هیچ مسلمانی، نه تنها حق ندارد با قومی که خدا و رسول از آن‌ها قطع رابطه و اعلام انزجار نموده‌اند، ارتباط برقرار کند، بلکه باید با تاسی به رسول الله (ص) و امیر مؤمنان (ع) و متابعت از امر خداوند، در هر سال، در مراسم حج و در روز حج اکبر، با صدای رسا (اذان) فریاد براءت از مشرکین سر دهند تا همچون رسول الله (ص) رعب و وحشت در دل مشرکان و کافران بیندازند.

حضرت امام خمینی (قدس سره) در این باره می‌گوید:

«آیا تاسی از رسول الله و متابعت امر خداوند، خلاف مراسم حج است یا عین مراسم حج و در راستای سنت پیامبر و اطاعت از او امر الهی است؟ آیا اعلان براءت و انزجار از قومی که خدا و رسول با آن‌ها براءت بسته‌اند، شرک است یا خم شدن و اطاعت کردن از ابرقدرت‌ها که عین شرک و عبودیت بشر برای بشر است، شرک نیست؟» (۲) و «إِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ» (۳) «اگر از آن‌ها اطاعت کنید شما هم مشرک خواهید بود».

مگر نه این است که تحقق دیانت جزو اعلان محبت و وفاداری نسبت به حق و اظهار خشم و براءت نسبت به باطل است. مگر پیامبر خدا (ص) نفرمود: «محکم‌ترین دستگیره‌های ایمان، دوستی در راه خدا و دشمنی در راه خدا و دوست داشتن اولیای خدا و تبری جستن از دشمنان خدا است.» (۴) و آیا براءت چیزی جز دشمنی در

۱- توبه: ۵

۲- حج در کلام و پیام امام خمینی قدس سره.

۳- انعام: ۱۲۱

۴- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲۶

ص: ۳۹

راه خداست؟

مگر در جوامع روایی، به حدّ تواتر نرسیده است که ایمان چیزی جز حبّ و بغض نیست. (۱) آیا عمل حضرت امیر (ع) به نمایندگی از رسول الله (ص) در سال نهم هجرت، چیز جدیدی بوده یا ادامه همان روش حضرت ابراهیم (ع) بوده است که در منطق و عمل، اعلان برائت از شرک و کفر جُست؟ چنان که پیامبر خدا (ص) هم در راستای حضرت ابراهیم در جریان فتح مکه و حَجَّه الوداع، ساحت قدس کعبه را از هر گونه مظاهر شرک و کفر پاکسازی نموده است.

جمع بندی

۱. «برائت»، چیزی نیست که جمهوری اسلامی ایران آن را پدید آورده باشد، بلکه این عمل الهی، به تأسی از ابراهیم خلیل (ع) و پیامبر اسلام (ص) و متابعت از امر الهی است؛ چنان که حضرت امام خمینی (قدس سره) فرمود:

«سیاست حج، سیاستی نیست که ما درست کرده باشیم. حج سیاست اسلامی است. ما از اول بنایمان بر این بوده، به حج، آن طوری که بوده است عمل کنیم، همان طور که پیامبر اکرم (ص) بت‌ها را در کعبه شکست، ما هم بت‌ها را بشکنیم و این بت‌ها که در زمان ما هستند، از آن زمان بالاتر و بدترند.» (۲) ۲. با توجه به دوام و استمرار که از جمله اسمیه در آیات برائت استفاده شد و با عنایت به تضادّ دایمی میان اسلام و کفر، این مطلب به دست می‌آید که برائت اختصاص به مقطع خاصی از زمان ندارد، بلکه با تأسی به رسول الله (ص) و نماینده آن حضرت، در هر سال باید عمل برائت در کنگره جهانی حج با قاطعیت هر چه تمامتر اجرا شود. چرا که عمل پیامبر (ص) در موسم حج، ترسیم خط کلی برای همه مسلمانان بوده و هست و خواهد بود؛ از این رو، حضرت امام (قدس سره) فرمود: «حج بی‌برائت حج نیست.» (۳) ۳. با توجه به معنای «اذان» و با عنایت به واژه «يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ»، اولاً باید برائت

۱- میزان الحکمه، ج ۲، ص ۲۱۴

۲- حج در کلام و پیام امام خمینی قدس سره، صص ۶۷ و ۱۵۵

۳- حج در کلام و پیام امام خمینی قدس سره، صص ۶۷ و ۱۵۵

ص: ۴۰

با صدای رسا و در ثانی در محل اجتماع حجاج برگزار شود.

۴. از آنجا که در این آیات «برائت» و «اذان» به خدا و رسول نسبت داده شده و بر آن تأکید گردیده است، برداشت می‌شود که هیچ مسلمان و حاکم اسلامی، نه تنها حق ندارد با قومی که خدا و رسول از آن‌ها تبری جستند، ارتباط برقرار کند، بلکه باید بیزاری و تبری از آن‌ها را علنی و آشکارا اعلام کند.

۵. اگر خاتم انبیا (ص) اعلان برائت از مشرکین کرد، پس بر عالمان و حاکمان اسلامی لازم است در برگزاری هرچه با شکوهرتر مراسم برائت کوشا بوده و ساحت قدس کعبه را از هر گونه مظاهر شرک و کفر، در گفتار و رفتار، پاکسازی نمایند.

ه- حج و حکومت اسلامی

یکی از شؤون حکومت اسلامی، تعیین «امیر الحاج» می‌باشد که هر ساله، نماینده‌ای از جانب حاکم وقت، منصوب می‌گردد تا ضمن سرپرستی حجاج، مواضع حکومت اسلامی را، در امور مختلف، به‌طور رسمی ابلاغ کند، که بارزترین نمونه آن، در سال نهم هجرت رخ داد و به اجماع شیعه و سنی، نماینده‌ای از سوی پیامبر (ص)، به عنوان امیرالحاج برگزیده شد و از مدینه به مکه اعزام گردید.

به‌راستی، اسلامی که می‌گوید: «اگر در سفر سه نفر بودید، یکی را به امیری برگزینید» چگونه ممکن است برای انبوه جمعیتی که از مناطق مختلف جهان، با تفاوت در رنگ، نژاد و عادات گرد هم می‌آیند، حاکم و امیری معین نکند و آنان را به حال خود واگذارد! اینجا است که بعضی از مورخان نوشته‌اند: تعیین امیرالحاج، از سال نهم هجرت به بعد رایج و مرسوم گردید و در این راستا، کسانی که از سال نهم تا سال ۳۳۵ هجری عهده‌دار این مسؤولیت بوده‌اند، نام برده شده است. (۱) همچنان که حضرت امیر (ع) در دوران خلافتش، این مسؤولیت را سه بار به عهده عبدالله بن عباس و یک بار هم طی ابلاغیه‌ای به قثم بن عباس واگذار کرد که در بخشی از آن آمده است:

ص: ۴۱

«حج را برای مردم برپا دار و ایام الله را به آنان یادآوری کن.» (۱) شاهد قطعی دیگر بر این که مدیریت حج، از شؤون حکومت اسلامی است، گفتار امام صادق (ع) است که فرمود:

«اگر مردم فریضه مهم حج را تعطیل کنند و خانه خدا بی‌زائر شود، بر حکومت اسلامی فرض و لازم است مردم را برای انجام حج اجبار نمایند؛ چه آنان مایل باشند و یا نباشند و اگر مردم قدرت مالی برای رفتن به مکه نداشته باشند، بر حکومت اسلامی است که هزینه آن‌ها را از بیت المال تأمین کند.» (۲) بنابراین، برپایی مراسم باشکوه حج، یکی از شؤون واجب و لازم حکومت‌های اسلامی است. شاهد این مطلب آن است که بزرگانی چون شیخ حرّ عاملی (صاحب وسائل الشیعه)، آیت‌الله بروجردی، شیخ کلینی و ... از این روایات، «وجوب» استفاده کرده و عنوان باب را «باب وجوب اجبار الوالی الناس علی الحج» گذاشته‌اند. (۳) شاهد دیگر، دسته‌ای از روایات است که حج را نوعی بیعت با رهبران و حاکمان الهی مطرح کرده است؛ چنان که امام باقر (ع) در این زمینه فرمود: «مردم مأمور شده‌اند که دور این سنگ‌ها طواف کنند و آنگاه نزد ما بیایند و پایداری خود را نسبت به اطاعت و رهبری ما اعلام و امکانات و قدرتشان را برای یاری اهداف ما عرضه کنند؛ «إِنَّمَا أُمِرَ النَّاسُ أَنْ يَأْتُوا هَذِهِ الْأَحْجَارَ فَيَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَأْتُونَا فَيُخْبِرُونَا بِوَلَايَتِهِمْ وَيَعْرِضُوا عَلَيْنَا نَصِيْرَهُمْ» از جمله «وَيَعْرِضُوا عَلَيْنَا نَصِيْرَهُمْ» برداشت می‌شود که حج یکی از شؤون حکومت اسلامی است و گرنه «عرضه کردن نصرت» چه معنایی خواهد داشت و از تعبیر کردن «کعبه» به «سنگ» استفاده می‌شود که کعبه بدون «ولایت» سنگی بیش نیست و طواف پیرامون آن، مانند طواف پیرامون سنگ است.

پس در واقع، یکی از اهداف حج، ملاقات با رهبران الهی و اظهار ولایت و عرضه کردن نصرت و یاری به امام است؛ همانگونه که امام باقر (ع) در روایت دیگر

۱- نهج البلاغه، نامه ۶۷

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۴؛ فروع کافی، ج ۴، ص ۲۷۲؛ بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۱۸

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۳ و فروع کافی، ج ۴، ص ۲۷۲

ص: ۴۲

فرمود: «اعمال حج بدون ولایت، حجّ زمان جاهلیت است». (۱) شاهد دیگر، عمل پیامبر خدا (ص) در حَجَّةُ الْوَدَاع است که نقش رهبری در حج را ثابت کرد و نشان داد که چگونه می‌توان با رهبری صحیح، از نیروهای پراکنده، قدرتِ واحدی ساخت و عظمت و شکوه حکومت اسلامی را به نمایش گذاشت و صف واحدی در برابر دشمنان اسلام تشکیل داد و با نمایش قدرت ظاهری و عظمت معنوی، هرگونه توطئه و فکر شیطانی را خنثی ساخت و در همین راستا پیامبر گرامی اسلام (ص) از سوی خداوند متعال مأموریت یافت که «ولایت و امامت علی بن ابی طالب (ع) را در سرزمین غدیر خم طرح کند. این مسأله به قدری مهم بود که خداوند متعال به پیامبرش فرمود: «ای پیامبر آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شد، به مردم برسان و اگر چنین نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای». (۲) اگر رسالت بدون ولایت کامل نیست، حج بدون ولایت نیز به کمال نمی‌رسد و شاید آیه مبارکه لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ* وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ. (۳)

ناظر به همین معنی باشد که مکه و کعبه بدون وجود رهبران الهی، تبدیل به بت‌خانه خواهد شد و به ظاهر، رمز تولّد حضرت علی (ع) در درون کعبه، همین باشد که کعبه با رهبران الهی پیوندی عمیق دارد؛ به طوری که اعمال بدون ولایت آن‌ها ارزشی نخواهد داشت. چنان‌که امام سجاد (ع) به ابو حمزه ثمالی فرمود:

«... هرگاه کسی عمر نوح داشته باشد و در این مقام (میان رکن و مقام)، روزها روزه بگیرد و شب‌ها به عبادت بپردازد، اما بدون ولایت ما خدا را ملاقات کند، او را بهره‌ای نخواهد بود.» (۴) و- حج و بهره‌گیری سیاسی

رهبران و حاکمان اسلامی؛ اعم از عادل و غیر عادل، در طول تاریخ همواره از این فرصت بی‌نظیر به نفع خود استفاده سیاسی می‌کردند؛ از زمانی که پیامبر خدا (ص) با یاران محدودش در مکه حضور داشتند و تحت محاصره و شکنجه‌های شدید به

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۹۲

۲- مائده: ۶۷

۳- بلد: ۱؛ «قسم به این شهر مقدس؛ شهری که تو ساکن آن هستی.»

۴- بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۱۲۹؛ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۵۸

ص: ۴۳

سر می‌بردند، همواره در پی فرا رسیدن ایام حج بودند تا از این فرصت ارزشمند برای انتقال پیام الهی به مردم استفاده کنند. پیامبر گرامی (ص) از این مراسم عبادی-سیاسی چنان برای ترویج دین توحیدی و طرد شرک و کفر بهره می‌گرفت که مشرکین قریش در صدد برآمدند عده‌ای را در دروازه‌های ورودی شهر مکه مأمور کنند تا آن‌ها به کسانی که قصد شرکت در مراسم حج را کرده‌اند، بگویند: شخصی در این سرزمین هست و مطالب و آرمان‌هایی دارد که شما را سحر می‌کند و شما در گوش خود پنبه بگذارید تا پیام او را نشنوید.

اما پیامبر و یارانش حداکثر بهره را می‌بردند تا پیام انقلاب اسلامی را به مردم برسانند و «پیمان عقبه» ثمره چنین تلاشی بود که مردم مدینه، در نتیجه همین رفت و آمدها با اسلام انس گرفتند و در همین راستا پیامبر اسلام بارها از همین کنگره حج برای گسترش اسلام ناب و نابودی شرک و کفر بیشترین استفاده را بردند. نمونه‌های بارز آن، «پیمان عقبه»، «جریان فتح مکه»، «تعیین امیرالحاج در سال نهم هجرت» و «خطبه‌های آن حضرت در حَجَّةُ الْوَدَاع» است. چنان‌که پیامبر از همین موقعیت

ص: ۴۴

استفاده کرد و «مسأله رهبری و ولایت علی (ع)» را در میان آن جمعیت انبوه مطرح ساخت.

حضرت امیر نیز در زمان خلافت خود بارها از این فرصت استفاده کرده و از آنجا که منصب «امیر الحاج» علاوه بر سرپرستی حجاج در امور دینی و ... بار سیاسی هم داشت، در سال ۳۷ (هـ. ق.) هم از طرف حضرت امیر (ع) شخصی به نام عبدالله بن عباس و هم از طرف معاویه شخصی به نام یزید بن شجره رهاوی برای تصدی این امور عازم شدند که کارشان به نزاع کشید و سرانجام بر شخص ثالثی به نام شبیه بن عثمان توافق نمودند. (۱) در تاریخ اسلام، موارد مشابهی از این حرکت‌های سیاسی دیده می‌شود که گروهی برای اجرای سیاست‌های خویش از مراسم حج بهره می‌بردند؛ چنان که معاویه مسأله جانشینی یزید را در سفر حج مطرح کرد و منصور دوانیقی در سال ۱۳۶ (هـ. ق.) امیر الحاج شد و در همان مراسم، به نفع خود بیعت گرفت. همچنین حضرت ابوذر در زمان عثمان، یک سال به حج رفت و در کنار کعبه، ضمن نقل روایاتی از پیامبر (ص) درباره دوستی با عترتش، از وضع موجود انتقاد کرد (۲) و نیز عمل سید الشهداء (ع) در ایام حج و سخنرانی انقلابی آن حضرت در میان جمعیت، نمونه بارز استفاده سیاسی از حج است که حتی برای این منظور چند ماه در مکه توقف کرد تا موسم حج فرا رسد و مردم از سراسر عالم در این مکان جمع شوند و حضرت به تبلیغ بپردازد.

همچنان که آن حضرت در سال ۵۸ (هـ. ق.) دو سال قبل از مرگ معاویه در سرزمین منا در میان جمعیت هزار نفری، به انتقاد از معاویه پرداخت و فرمود:

«فَإِنَّ هَذَا الطَّاعِيَةَ قَدْ صَنَعَ بِنَا وَبِشِيعَتِنَا، مَا عَلِمْتُمْ وَرَأَيْتُمْ...» (۳)

«همانا این طاغوت (معاویه)، بر خوردهایی با ما و شیعیان ما کرد که همه شما می‌دانید و دیده‌اید و گواه بوده‌اید.»

۱- مروج الذهب، ج ۴، ص ۲۰۱ به بعد.

۲- الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۹۶

۳- الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۹۶

ص: ۴۵

و در دنبال روایت، به نکته دیگر اشاره کرد که همان پیام‌رسانی باشد و فرمود:

«گفتارم را بشنوید و به خاطر بسپارید و وقتی که به محل سکونت خود برگشتید، پیام مرا به افرادی که مورد اطمینان شما هستند، ابلاغ نمایید ... من ترس آن را دارم که با این وضع، حق فرسوده گردد...»

دیگر ائمه (علیهم السلام) نیز با حضور خود در ایام حج و تشکیل جلسات و ذکر احادیث، استفاده سیاسی می‌کردند؛ از جمله جریان امام سجاد (ع)، هشام بن عبد الملک و شعر فرزدق در مدح امام سجاد (ع) و ... می‌باشد.

شاید روایاتی که نقل شد که «حج نوعی جهاد است»، بیانگر بُعد سیاسی قضیه باشد؛ چنانکه امام صادق (ع) در این باره فرمود:

«هُوَ أَحَدُ الْجِهَادَيْنِ هُوَ جِهَادُ الضُّعْفَاءِ وَ نَحْنُ الضُّعْفَاءُ»؛ (۱) «حج، یکی از دو جهاد است و آن جهاد افراد ضعیف است و آن ضعفا ما هستیم.»

یعنی ما از ضعیفان هستیم و حکومت در دست ما نیست و نمی‌توانیم با کفر، مبارزه عملی نماییم. پس لا اقل به حج برویم و از آن موقعیت بهره برداری سیاسی و فرهنگی نماییم.

اطلاق جهاد بر حج نوعی وجه اشتراک میان آن دو را می‌طلبد تا نام «جهاد» بر «حج» اطلاق کرد؛ چنانکه همراه ساختن آیات حج و جهاد (۲) در سوره مبارکه حج، به ما می‌فهماند که میان حج و جهاد، رابطه‌ای خاص وجود دارد و آن این که سرزمین حج بهترین مکان برای تجمع متفکران اسلامی است که موقف سیاسی و دفاعی خود را به بحث بگذارند و از نیروهای پراکنده، صف واحدی تشکیل دهند و از طریق انجام صحیح حج، آمادگی‌های لازم را کسب کنند و مانند سربازی که در میدان آموزش، تعلیم دیده، خود را در مقابله با دشمنان اسلام آماده سازند؛ از این رو، پیامبر گرامی اسلام در روایات متعدد مجاهد و حاج را کنار هم قرار داده و برای آن دو، یک حکم نموده است؛ «مجاهد در راه خدا و حاجی و معتمر، میهمانان خدایند که اگر دعا کنند، دعایشان به اجابت می‌رسد.» (۳) و در روایات دیگر، نفقه‌ای

۱- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۵۹

۲- از آیه ۲۵ تا ۳۷ مربوط به حج و از آن به بعد مربوط به جهاد می‌باشد.

۳- سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۶۶

ص: ۴۶

که در راه حج مصرف شود را با نفقه‌ای که در راه جهاد مصرف می‌گردد، مقایسه کرد. (۱) پس همردیف بودن حج و جهاد در قرآن و روایات، بیانگر این حقیقت است که میان این دو فریضه الهی، وجوه مشترکی وجود دارد.

جمع‌بندی

از مجموع مباحث این فصل، به خوبی روشن شد شبیهاتی که بعضی از مغرضان در مورد بُعد سیاسی حج مطرح کرده‌اند و آن را مخالف اسلام و قرآن دانسته‌اند، چیزی بی اساس، بلکه توأم با اغراض سیاسی بوده است؛ زیرا ثابت شد که بُعد سیاسی حج، نه تنها مخالف قرآن، اسلام و سنت نیست، بلکه عین قرآن و متابعت از اوامر خداوند و تأسی از ابراهیم خلیل، حضرت رسول و سلف صالح است.

قرآن کریم می‌فرماید: اعلامی است از طرف خدا و رسولش به عموم مردم در روز حج اکبر که خدا و رسولش از مشرکین بیزارند. (۲) برائت از مشرکین، بر اساس این آیه مبارکه، حکمی قطعی و حتمی است و در همه زمان‌ها استمرار دارد و مخصوص موسم حج نیست، بلکه بیزاری و برائت از مشرکین تأسی از ابراهیم خلیل است. (۳) و باید مسلمانان به پیروی از ابراهیم (ع) فضای سراسر عالم را از محبت و عشق به ذات حق و نفرت و بغض نسبت به دشمنان خدا لبریز کنند و لحظه‌ای از این آهنگ توحیدی غافل نشوند. (۴) امام خمینی (قدس سره)، احیاگر حج ابراهیمی، می‌فرماید:

«فریاد برائت ما، فریاد دردمندانه ملت‌هایی است که خنجر کفر و نفاق قلب آنان را دریده است. فریاد فقر و تهیدستی گرسنگان و محرومان و پابره‌نه‌هاست، که حاصل عرق جبین و زحمات شبانه روزی آنان را زران‌دوزان و دزدان بین‌المللی به یغما برده‌اند. فریاد مظلومانه مردم لبنان و فلسطین و بوسنی و کشمیر و افغان و عراق ... است. فریاد همه مردمانی که دیگر تحمّل تفرعن آمریکا و حضور سلطه‌طلبانه آن را ندارند.» (۵)

۱- مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۲۰۰

۲- توبه: ۳

۳- انعام: ۷۸

۴- با استفاده از پیام امام خمینی ره.

۵- با استفاده از پیام امام خمینی ره.

ص: ۴۷

گویا آیه مبارکه، از سوره توبه، که خداوند در مقیاس افتخار و فضیلت فرمود: «آیا سیراب کردن حجاج و عمران مسجد الحرام را همانند عمل کسی قرار دادید که ایمان به خدا و روز قیامت دارد و در راه خدا جهاد کرده است؟! این دو، هیچ‌گاه در نزد خدا یکسان نیست و خداوند گروه ظالمان را هدایت نمی‌کند.» (۱) در عصر ما نازل شده است و بیانگر حال ماست؛ کعبه، متعلق به عموم مسلمانان است و باید شیوه برگزاری حج متناسب با مصالح و منافع امت اسلامی و در جهت رشد و استقلال کشورهای اسلامی باشد. در مراسم حج و در کنار خانه خدا که مثابه و مأمن (۲) و مایه قوام جامعه بشری (۳) است. باید مشکلات مسلمانان و حکومت‌های اسلامی مطرح و برای حل آن گامی برداشته شود. چه دردناک است اگر بشنویم که در حج نباید به مسائل سیاسی و اجتماعی مسلمین پرداخت!

۴- بعد اجتماعی حج

حج یگانه فریضه‌ای است که خداوند برای ادای آن، همه مسلمانان را، از گوشه و کنار جهان، به یک نقطه معین و در «ایام معلومات» فراخواند؛ به طوری که اگر در غیر این مکان و زمان انجام گیرد، پذیرفته نخواهد شد. (۴) اگرچه در گذشته و امروز تلاش‌هایی شده و می‌شود تا حج را فریضه فردی قلمداد کنند، اما با توجه به آیات و روایات، فهمیده می‌شود که حج مرکز اجتماع مسلمانان است؛ زیرا اگر هدف، تنها انجام دادن مناسک و طواف گرد خانه خدا و ... بود، چرا جایز نباشد در تمام سال انجام گیرد؟ چه لزومی داشت که همه مردم مکلف باشند در مقطع زمانی خاص، در یک نقطه جمع شوند و در آن ایام هم در اجتماعات یک روزه و یک شبه و سه روزه گرد هم آیند تا شاهد منافع خود باشند؛ لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ (۵)؟ پس منافی که مسلمانان باید شاهد آن باشند، منافی است که با حیثیت تجمّع مردم و حالت اجتماع ارتباط پیدا می‌کند و حتی می‌شود گفت که اگر از این اجتماع، فایده عمومی به دست نیاید، مقصود حاصل نخواهد شد. (۶)

۱- توبه: ۱۹

۲- بقره: ۱۲۵

۳- مائده: ۹۷

۴- بقره: ۱۹۷

۵- حج: ۲۷ و ۲۸

۶- با استفاده از پیام مقام معظم رهبری، در تاریخ ۸/۳/۷۲

ص: ۴۸

«یکی از امتیازات مخصوص به حج این است که خطاب در آن، متوجه عموم مردم است؛ «ای ابراهیم، در میان مردم، برای حج اعلام عمومی کن. (۱) برای خدا بر مردم است آهنگ خانه او کنند. همانا نخستین خانه‌ای که برای مردم قرار داده شده، سرزمین مکه است. (۲) به خاطر بیاورید هنگامی را که خانه کعبه را محلّ بازگشت مردم قرار دادیم؛ (۳) خداوند کعبه را که خانه محترم است، وسیله‌ای برای اقامه امر مردم قرار داده است.» (۴) این گونه آیات و روایات، دلالت روشن بر «بعد اجتماعی حج» دارد و گرنه اگر حج فریضه‌ای فردی بود، لازم نبود این همه روی کلمه «الناس» تکیه شود. همچنان که لازم نبود مردم از راه دور و نزدیک با هر وسیله ممکن، در زمان و مکان معین، گرد هم جمع شوند تا این فریضه الهی را با به‌طور جمعی انجام دهند. اگر ثمره و بهره حج فردی بود، چرا فرمود: «پس از همانجا که مردم کوچ می‌کنند، کوچ کنید» (۵) این آیه می‌رساند که حج مرکز اتحاد مسلمانان است و هیچ کس حق تکروی و دوری از اجتماع مردم را ندارد؛ زیرا که حج افزون بر این که فریضه‌ای فردی است، همچنین فریضه جمعی است و ثمره و منفعت آن، به تمامی مسلمانان برمی‌گردد.

با عنایت به عمومیت دعوتِ وَ اذَّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ و اطلاق «منافع» و تفسیر امام رضا (ع) مبنی بر این که منافع حج، افرادی را که در مراسم حج نبوده‌اند، در بر می‌گیرد. می‌شود ادعا کرد که قدر متیقن از منافی که بر مراسم با شکوه حج مترتب می‌شود، همان «منافع عمومی و اجتماعی» حج است.

همچنین قدر متیقن از قِيَاماً لِلنَّاسِ ... در آیه مبارکه جَعَلَ اللهُ الْكَعْبَةَ الْغُرَبَاءَ اَلْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَاماً لِلنَّاسِ (۶) بعد اجتماعی آن است؛ زیرا با توجه به اطلاق کلمه «قِيَاماً» و مناسبت آن با «لِلنَّاسِ» و با عنایت به معنای «قِيَام» (۷) چنین برداشت می‌شود که کعبه و حج، سبب اصلاح امور دینی و دنیوی مردم (۸) و باعث رفع نابسامانی‌ها از جوامع مسلمین خواهد گردید؛ چرا که کعبه به عنوان ضامن جامعه بشری مطرح شده است و این به خاطر حرمت و جلالت و قداستی است که کعبه در نظر عموم مردم

۱- حج: ۲۷ و ۲۸

۲- آل عمران: ۹۶ و ۹۷

۳- بقره: ۱۲۵ و ۱۹۹

۴- مائده: ۹۷

۵- بقره: ۱۲۵ و ۱۹۹

۶- مائده: ۹۷

۷- معنای آن قبلاً گذشت.

۸- بحار الأنوار، ج ۸۶، ص ۶۵

ص: ۴۹

دارد؛ لذا کعبه موصوف به «بیت الحرام» شده است، چون محور فعالیت همگانی واقع می‌گردد. از سوی دیگر، همان‌طور که هدف از ارسال رسل و انزال کتب، «قیام مردم به قسط» (۱) می‌باشد، بهترین وسیله تحقق این هدف، مراسم باشکوه حج است و این یکی دیگر از منافع اجتماعی حج می‌باشد.

خلاصه این که، قوام جامعه بشری، اقامه عدل و قسط در میان مردم و اصلاح امور دینی و دنیوی به انجام حج است و این، در گرو برگزاری صحیح حج می‌باشد و نقطه مقابل آن، از هم پاشیدن جامعه‌های بشری و رواج ظلم و فساد امور دینی و دنیوی است که در گرو تعطیلی حج می‌باشد. از این رو، مولی علی (ع) در این باره فرمود: «حج خانه خدا را ترک نکنید که هلاک و نابود می‌شوید.» (۲) در حقیقت بقای اصل دین و در نتیجه بقای متدینین، بستگی به بقای کعبه دارد. «تا کعبه پابرجاست دین و مکتب هم پابرجاست.» (۳) الف) منافع و آثار اجتماعی حج

از آنجا که حج مرکز اجتماع و اتحاد مسلمانان است، منافع و آثار اجتماعی فراوانی را به همراه دارد، که در ذیل به بعضی از آنها اشاره می‌گردد:

* یکی از بارزترین منافع این اجتماع عظیم، ایجاد تفاهم، تحکیم برادری و رفع اختلافات دینی میان طبقات مسلمانان است. اگر از بررسی آیات و روایات (۴) به دست می‌آید که اسلام، دین اتحاد و یک‌دستی است. بهترین و مناسب‌ترین زمان و مکان، برای تحقق این هدف، موسم حج است. اگر به نماز جماعت سفارش و تأکید شده که اهالی هر محل، به کمک یکدیگر، امور زندگی جمعی خویش را اراده نمایند و اگر نماز جمعه مقرر شده تا مردم شهرها گرد هم آیند و در پرتو اجتماع و اتحاد، امور خود را حل کنند، حج هم در هر سال، در زمان و مکانی خاص واجب شده تا مسلمانان از نقاط مختلف عالم پیرامون خانه خدا جمع شوند و دست اتحاد و

۱- حدید: ۲۵

۲- بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۱۹

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۱

۴- آیات ۱۰۳ آل عمران و ۴۶ انفال و ۱۰ حجرات و نظیر روایات: «الْمُؤْمِنُ أَخُ الْمُؤْمِنِ»، اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶۵

ص: ۵۰

برادری به سوی یکدیگر دراز کنند و در پرتو آن، مشکلات همدیگر را حل نمایند.

حضرت امام خمینی (قدس سره) در این باره فرمودند: «از جمله وظایف، در این اجتماع عظیم، دعوت مردم و جوامع اسلامی به وحدت کلمه و رفع اختلافات میان طبقات مسلمین است. (۱) با اتکال به خدای بزرگ در این مواقف عظیمه، پیمان اتحاد و اتفاق در مقابل جنود شرک و شیطنت ببندید و از تفرق و تنازع بپرهیزید؛ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ (۲) * پس یکی از آثار و منافع مهم اجتماعی حج، «وحدت کلمه» است که زائران بیت‌الله باید از راه دور و نزدیک بیایند و تحکیم برادری در فکر و عمل را ملاحظه و مشاهده نمایند که همه امت اسلامی، یک خدا را می‌پرستند؛ امت یک پیامبرند. معتقد به یک کتابند. به طرف یک قبله می‌ایستند. دوش به دوش هم، بر گرد یک محور می‌چرخند و همه یک هدف، یک مسیر و یک برنامه را دنبال می‌کنند. این چنین وحدتی، به‌طور قطع جمعیت‌ها را فشرده و متراکم و قلب‌ها را به هم نزدیک می‌کند و در نتیجه یک نیروی قوی تولید می‌کند که باعث عظمت و شکوه اسلام و مسلمین و ذلت و خواری کفر خواهد شد؛ از این روی، نبی مکرم اسلام در خطبه معروف «حَجَّةُ الْوُدَاع» به همین نکته اشاره فرمودند:

«اهل ایمان با هم برادرند. خون‌های آن‌ها ارزش مساوی دارد. پیمان کوچکترین فردشان در حکم پیمان عموم مسلمین است. همه با هم در حکم یک دست و قدرت واحدی در برابر بیگانه‌اند.» (۳) احساس وحدت و یگانگی در ایام حج، در حدّ اعلا وجود دارد؛ چرا که عالم و جاهل، غنی و فقیر، رییس و مرئوس، کوچک و بزرگ، سیاه و سفید، همه با هم در دو قطعه لباس سفید می‌خروشدند و می‌روند و می‌نشینند و می‌خورند و می‌خوابند.

خلاصه، افرادی که در همایش حج گرد می‌آیند، هیچ اختلاف ریشه‌ای ندارند و رابطه‌ای که میان آن‌ها حکمفرماست، رابطه دین است که از هر رابطه دیگر، نظیر ملیت، نژاد و رنگ، قوی‌تر و محکم‌تر است.

۱- حج در کلام و پیام امام خمینی، صص ۳۴ و ۳۷

۲- حج در کلام و پیام امام خمینی، صص ۳۴ و ۳۷

۳- تحف العقول، ص ۳۰

ص: ۵۱

* یکی دیگر از منافع اجتماعی حج، «مساوات واقعی اجتماعی» است که همه زائران، از حدّ اقل زندگی بهره‌مند بوده و یک نمونه از زندگی اقتصادی، بدون فاصله یا لا-اقل با فاصله کم، در هر سال یک بار، در عمل به نمایش گذارده می‌شود؛ به طوری که زندگی‌ها نزدیک به هم، لباس‌ها کاملاً یکسان، مکان‌ها و غذاها شبیه هم می‌باشد؛ چنانکه لغو امتیازات نژادی، رنگ، امتیازات شخصی؛ مانند ثروت و مقام، اصل و نسب، زیبایی و زشتی، شاهد گویای دیگری بر این مساوات است.

خداوند متعال در لغو امتیازاتی که قریش (۱) برای خود قائل شده بود، فرمود: «سپس از همانجا که مردم کوچ می‌کنند، کوچ کنید و از خداوند طلب آموزش نمایید که خدا آمرزنده مهربان است.» (۲) همچنان که نبی مکرم اسلام در خطبه حجة‌الوداع فرمود: «ای مردم! پروردگار همه شما یکی است و پدر همه شما یکی است؛ همه از آدم و آدم از خاک است؛ عرب را بر عجم فضیلت و برتری نیست، جز با ملاک تقوا.» (۳) این سلوک جمعی در حج، عدالت اجتماعی اسلام را در پی دارد که از مصادیق بارز آن، سیر کردن فقرا، دفع حقوق شرعی، پاک کردن اموال و ادای دین است؛ زیرا نخستین مرحله حج، تصفیه حساب مالی با خدا و مردم است و این نوعی توزیع ثروت اجتماعی است که مبتنی بر عدالت می‌باشد و از سوی دیگر، اگر تقسیم قربانی صحیح انجام گیرد، میلیون‌ها گرسنه سیر می‌شود و بدینوسیله میان نیازمند و بی‌نیاز، ارتباط برقرار می‌گردد؛ چنان که لباس احرام در یک رنگ، نوعی تعامل اجتماعی میان نیازمند و بی‌نیاز، حاکم و محکوم و رئیس و مرئوس می‌باشد و به انسان‌ها می‌فهماند که ارزش حقیقی انسان، غیر از مال و مقام است.

* یکی دیگر از منافع اجتماعی حج، ایجاد مسؤولیت اجتماعی در فرد است؛ زیرا فرد در طواف پیرامون کعبه، سعی میان صفا و مروه، وقوف در عرفات و مشعر، بیتوته در منا و رمی جمرات، احساس می‌کند که جزئی از امت اسلامی است که عمل، هدف، خدا، قبله و کتاب واحد دارد و در نتیجه، به فکر مسؤولیت اجتماعی می‌افتد.

۱- قریش بر این باور بودند که وقوف در عرفات، وظیفه کسانی است که از خارج مکه آمده‌اند، اما قریش و طوایف اطراف حرم و وابستگان آن‌ها خود را از این کار معاف می‌شمردند.

۲- بقره: ۱۹۹

۳- تحف العقول، ص ۳۰

ص: ۵۲

* دیگر از منافع اجتماعی، «امنیت اجتماعی» است که هیچ کس در ایام حج حق تعرض به دیگران، حتی حیوانات را ندارد؛ چرا که خداوند متعال فرمود: «هر کس داخل آن شود، در امان است.» (۱) و «به یاد آور هنگامی را که خانه کعبه را مرجع و مرکز امن و امان برای مردم قرار دادیم.» (۲) وجود جامعه امن و مطمئن و به دور از هر گونه تجاوزی، از آرزوهای دیرین دانشمندان و مصلحان بوده و هست که سازمان‌ها و جوامع بین‌المللی، در تحقق چنین آرزویی هستند، اما تاکنون ره به جایی نبرده‌اند، ولی خداوند حکیم، بر اساس حکمت متعالیه‌اش قرن‌ها قبل، منطقه‌ای را در یک نقطه از زمین برای چنین هدفی بنیان نهاده است؛ به حدی که شکار حیوانات و حتی کمک کردن شکارچی به واسطه نشان دادن آن با گوشه چشم هم ممنوع گردیده است؛ آن هم در منطقه‌ای که نا امن بود. انسان‌ها ربوده می‌شدند و همه جا غارت و کشتار بود (۳) و منطقه‌ای که ظلم و فساد و بحث و جدال در آن منع شده است. قرآن در این باره می‌فرماید: «کسانی که با احرام، حج را بر خود واجب کرده‌اند، باید از تمتعات جنسی و انجام گناه و بحث و جدال اجتناب نمایند.» (۴) وجود چنین جامعه‌ای، از آغاز خلقت، مورد عنایت خداوند متعال بوده است، که شرط اساسی بقای هر جامعه، چنین نعمتی است تا انسان‌ها کلاس آن را در هر سال در این مکان بگذرانند و در سراسر جهان گسترش دهند. این تمرین و نمایش، اگرچه در مدّت کوتاهی است، اما هرچه هست، تمرینی برای شرکت‌کنندگان و اتمام حجتی برای جهانیان است و اگر محلّ تشکیل کنگره حج در نقطه امنی قرار داده شد، برای این است که سران و نمایندگان مسلمانان، آزادانه و با کمال اطمینان نسبت به یکدیگر و بدون هیچ تشویشی، منافع مسلمانان را در نظر گرفته و از همدیگر جهت رفع مشکلات یاری بجویند.

* از منافع دیگر اجتماعی حج، معارفه و آشنایی بین‌المللی مسلمانان جهان است که امام ششم، جعفر بن محمد در بیان علل حج فرمود: «خداوند در حج

۱- آل عمران: ۹۷

۲- بقره: ۱۲۵

۳- عنکبوت: ۶۷

۴- بقره: ۱۹۷

ص: ۵۳

وسيله اجتماع مردم مشرق و مغرب را فراهم آورد تا همدیگر را بشناسند.» (۱) در سایه شناخت یکدیگر، زمینه تبادل آرا و افکار فراهم می‌شود و هر گروه، از هر دیاری که می‌آید، دستاوردهای علمی و پیشرفت‌های فرهنگی و اقتصادی خویش را به برادران دینی دیگر مناطق و کشورها انتقال می‌دهد و با این عمل، نردبان ترقی و تعالی را برای همدیگر فراهم می‌نماید و نقطه‌های قوت و ضعف خویش را شناسایی می‌کنند و در صدد تقویت خویش بر می‌آیند.

* از آثار و منافع اجتماعی حج، تنظیم برخورد اجتماعی زن و مرد است؛ چرا که در ایام حج، آموخته می‌شود که در برخوردها مواظب یکدیگر باشند و به گونه‌ای ظاهر نشوند که هوس‌انگیز باشد، بلکه باید به دور از هرگونه آرایش و با لباس معمولی، در مقابل هم ظاهر گردند و حتی باید از لذت جنسی حلال هم صرف نظر کنند تا تمرین و آزمایشی در پهنه زندگی اجتماعی گردد؛ فَلَمَّا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ (۲) که مراد از «رفث» هرگونه لذت جنسی در ایام احرام است. پس «عفت اجتماعی» در موسم حج، تمرین داده می‌شود تا در غیر موسم حج برخوردهای زن و مرد بهبود یابد.

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۴

۲- بقره: ۱۹۷

ص: ۵۴

* «آموزش و تمرین نظم و انضباط اجتماعی» نیز از آثار اجتماعی حج است؛ و این که حج از آغاز تا انتها، از روی نظم و ترتیب خاصی انجام می‌گیرد؛ شروع آن در وقت معین و در مکان معین و با لباس و رمز مشخص و طواف، سعی، وقوف، رمی، هدی و ... باید بر اساس اندازه معین و نظم خاص انجام پذیرد تا بشر درسی از نظم و انضباط اجتماعی را بیاموزد و برای همیشه آن را در جامعه رعایت کند.

* و بالأخره، اجتماع عظیم حج، ارائه نمونه عملی جامعه اسلامی است که در سایه ایمان تشکیل گردیده و نمونه‌ای کوچک از اجتماع روح‌دار به نمایش گذاشته می‌شود که روابط اجتماعی مردم با یکدیگر تحت تأثیر ایمان و محبت واقع شده و در آن محیط معنوی خودخواهی و رفتار و گفتار ناپسند بسیار کم دیده می‌شود؛ محیطی آرام و با صفا که رعایت فضایل اخلاقی و حقوق اجتماعی به چشم می‌آید و این اجتماع در واقع، نمایشی از جامعه اسلامی است که دارای شکوه، عظمت، امنیت، عدالت، مساوات واقعی و نظم و انضباط اجتماعی می‌باشد که از امتیازات آن این است که هر سال این اجتماع تشکیل و در معرض عمومی گذاشته می‌شود. (۱) ب: منافع سلوک جمعی در حج

بی‌شک، حج از برنامه‌های سلوک جمعی و قضیه‌ای جهانی است و برای منطقه و گروه مخصوص و جغرافیای ویژه نیست؛ همان‌طور که خداوند متعال در خطاب به حضرت ابراهیم فرمود: «مردم را دعوت عمومی به حج کن تا پیاده و سواره بر مرکب‌های لاغر، از راه دور قصد خانه خدا کنند.» (۲) این سلوک جمعی، که از افراد مختلف جهان، با تفاوت در رنگ و پوست و زمان و مکان به وجود آمده، منافع زیادی را در بر دارد؛ نخست این که زمینه‌ساز یک دولت واحد جهانی است و خود این سلوک جمعی، دلیل بر این است که اسلام جهانی است. مسلمانان از قاره‌های مختلف جهان، با تفاوت‌های بسیار، در یک نقطه دور هم جمع می‌شوند و یک خدا و یک پیامبر و یک کتاب و یک قبله و یک

۱- با استفاده از کتاب حج در قرآن شهید بهشتی.

۲- حج: ۲۷

ص: ۵۵

هدف را دنبال می‌کنند و از یکرنگی و همفکری فهمیده می‌شود که تشکیل دولت واحد جهانی امکان دارد و در واقع، حج ارائه نمونه عملی این دولت واحد جهانی است.

از سوی دیگر، شکی نیست که سلوک جمعی، باعث تغییر اجتماعی ملموس می‌شود، اما از آنجا که سلوک جمعی در حج، از بالاترین درجه تعامل اجتماعی است، پس نتیجه این سلوک، در مرتبه برتر قرار دارد؛ چرا که:

اولاً: تغییر اجتماع آن مطلوب، ثابت، عمیق و ریشه‌دار خواهد بود.

ثانیاً: بعد از ادای مناسک حج، دو تغییر در انسان حاصل می‌شود؛ یکی تغییر روحی و تطهیر نفسی و دیگری تغییر اجتماعی.

ثالثاً: از آنجا که حج نقش خطیری در تغییر حیات روحی و اجتماعی دارد، بنابر این، حرمتی از حرمت الله است که هتک آن روا

نیست و هر کس که برنامه‌های الهی را بزرگ بشمارد و احترام آن را حفظ کند، برای او نزد پروردگارش بهتر است. (۱) رابعاً: در

این سلوک جمعی، مترقی‌ترین شعار اجتماعی وجود دارد و آن شعاری است که اسلام به آن امر کرده و سنت پیامبر است و آن

شعار برائت از مشرکین است که بهترین شعار برای احیای عدالت اجتماعی است؛ چرا که بزرگترین انحراف در دین اسلام، که

باعث انواع شقاوت می‌شود، شرک به خداست و تردیدی نیست که وجود شرک در جوامع انسانی، مانعی بر سر راه «عدالت

اجتماعی» است و اعلان برائت از مشرکین، سرآغاز تغییر اجتماعی انسان است تا اجتماع موحّد در همه سطوح، بر اساس احکام

اسلام و عدالت اجتماعی، استوار گردد. (۲) ۵- بُعد اقتصادی حج

حج به جهت داشتن بُعد معنوی و عرفانی، ابعاد دیگر آن، به ویژه بُعد اقتصادی و مادی آن، مورد تردید واقع شده است؛ به طوری

که گفته‌اند مگر ممکن است

۱- حج: ۳۰

۲- با استفاده از جزوه دکتر الأعرجی.

ص: ۵۶

چنین عبادت با معنویت، همراه با بُعد مادی و اقتصادی باشد، بلکه این مسائل را منافی با روح حج می‌دانسته‌اند و این خاصیت یک سو نگری به حج است؛ همچنان که این توهم در زمان جاهلیت هم وجود داشته و خیال می‌کردند معامله و تجارت و کسب و کار در ایام حج، حرام و باعث بطلان آن می‌گردد. (۱) اما خداوند متعال برای مقابله با این طرز تفکر، آیات متعددی را نازل نموده است که تعدادی از آنها به شرح زیر است:

— لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ ...

«گناهی بر شما نیست که از فضل پروردگار خود (منافع اقتصادی در ایام حج) برخوردار شوید.» (۲) شکی نیست که مراد از «فضل» در آیه، فضل و بهره مادی است؛ زیرا مسائل معنوی، جای هیچ گونه تردیدی نبود تا بفرماید: لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ ... همچنان که مراد از «ابتغاء»، ابتغای بعد از اتمام حج نیست؛ چرا که معامله و تجارت بعد از اعمال حج، جای بحث و گفتگو ندارد، بلکه آنجا که محلّ کلام بود، معامله و تجارت در هنگام عمل بود و آیه مبارکه هم در ردّ این نوع تفکر، با صراحت تمام فرمود:

«هیچ گونه مانع و اشکالی وجود ندارد که مردم از فضل خدا بهره‌مند گردند، بلکه با توجه به معنای ابتغاء (۳) می‌توان در راه کسب آن اجتهاد و کوشش هم نمود و حتی با ملاحظه «مِنْ رَبِّكُمْ» می‌توان به آن رنگ عبادت داد تا از مصادیق بارز آیه رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا يَبِيعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ ... (۴)

به شمار آید. منتهی باید مواظب بود که تجارت در خلال حج، «ابتغاء مِنْ فضل الله» باشد.

مؤید دیگر بر اطلاق «ابتغاء فضلًا مِنْ ربکم» بر امور مادی، نظایر این آیه در قرآن است که «ابتغاء فضل الله» بر امور مادی نیز اطلاق شده است؛ از جمله در سوره مبارکه جمعه فرمود:

هنگامی که نماز پایان گرفت، شما آزادید، در زمین پراکنده شوید و از فضل الهی طلب کنید. (۵)

۱- مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۹۵

۲- بقره: ۱۹۸

۳- «ابتغاء، فقد خصّ بالاجتهاد فی الطلب»، مفردات راغب.

۴- نور: ۳۷، «مردان الهی کسانی هستند که نه تجارت آنها را از یاد خدا باز می‌دارد، نه خرید و فروش.»

۵- جمعه: ۱۰؛ آل عمران: ۱۷۴؛ نحل: ۱۴؛ اسراء: ۱۲

ص: ۵۷

فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ ...

از سوی دیگر، این گونه یک سو نگری به حج، در زمان ائمه (علیهم السلام) نیز برای یاران آنها ایجاد سؤال کرد که آیا تجارت و بهره‌مندی مادی در ایام حج ضرری به حج نمی‌رساند. چنانکه شخصی مثل معاویه بن عمار، به امام صادق (ع) عرض کرد: مردی برای تجارت به طرف مکه حرکت می‌کند یا شتری دارد که کرایه می‌دهد، آیا حجش ناقص است یا کامل؟ حضرت پاسخ فرمودند: حجش کامل و تمام است. (۱) - از آیات دیگری که دلالت بر بُعد اقتصادی حج دارد، آیه شریفه ذیل می‌باشد: وَ أَدْنَىٰ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ ... * لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ ... (۲)

است. با توجه به تقابل دو جمله لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ و يَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ، برداشت می‌شود که حج، دو بُعد دارد؛ «عبادی» و «غیر عبادی» و به یقین یکی از مصادیق بارز منافع، همان منافع اقتصادی حج است که احتمالاً به دلیل اهمیت این بُعد یا جهت مقابله با تفکر جاهلی، مقدم بر بُعد معنوی حج ذکر شده است.

شاهد قطعی بر این که مراد از منافع، اقتصادی هم هست، تمسک حضرت امام رضا (ع) به این آیه شریفه است که در ضمن بیان علل و فلسفه حج فرمود:

«منافع و آثار حج، تمام اهل زمین؛ از شرق و غرب و خشکی و دریا را فرا می‌گیرد، چه آنان که حج را به‌جامی آورند و چه آنان که به حج نمی‌روند. از این رو است که قرآن فرمود: لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ». (۳)

- توجیه دیگری که می‌شود برای تقدّم بُعد «غیر عبادی» بر «عبادی» در این آیه مبارکه ذکر کرد، جنبه روانی قضیه است که برای جذب مردم عادی به سوی خانه خدا، ابتدا روی منافع مادی تکیه نموده و به تعبیر مرحوم علامه طباطبایی، از آنجا که انسان به طور فطری، حبّ ذات دارد و به منافع خویش علاقمند است، در همان اول فرمود: لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ. (۴)

- از جمله آیات دیگر، آیه دوم از سوره مبارکه مائده است که خداوند متعال خطاب به مؤمنان می‌فرماید: «احترام کسانی را که به خاطر معاش و معاد، قصد خانه

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۷۵

۲- حج: ۲۷ و ۲۸

۳- بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۳۲

۴- المیزان، ذیل آیه.

ص: ۵۸

خدا را کرده‌اند، نگه‌دارید.» (۱) یعنی زائران خانه خدا، انسان‌های محترمی هستند. بنابراین، حرمت آنان را حفظ کنید. علاوه بر این که لسان این آیه لسان مدح است و نیز بُعد اقتصادی آن مقدم بر بُعد عبادی ذکر گردیده، از تقابل *فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ* و *وَرِضْوَانًا*، به خوبی استفاده می‌شود که مراد از منافع، نفع اقتصادی است.

– شاهد قرآنی دیگر بر اهمیت بُعد اقتصادی حیح، آیه‌ای از سوره مبارکه قصص می‌باشد که خداوند تعالی، ضمن منت نهادن بر مشرکان، روی دو نعمت تأکید می‌کند؛ «امنیت» و «مواهب اقتصادی»؛ «آیا ما حرم امنی در اختیار آن‌ها قرار ندادیم که محصولات هر شهر و دیاری به سوی آن آورده شود ولی اکثر آنها نمی‌دانند.»؛ ... *أَوَلَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجَبِي إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.* (۲)

عنایت در کلمات «*كُلِّ شَيْءٍ*» و «*رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا*» و فعل «*يُجَبِي*» که دلالت بر استمرار دارد، اهمیت مطلب را دو چندان می‌کند. به علاوه، این دو نعمت، متعلق به زمانی بود که آنان مشرک بودند و خداوند به ایشان وعده می‌دهد: اگر آنان که در شهرها و آبادی‌ها زندگی می‌کنند، ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند، برکات آسمان و زمین را برایشان می‌گشاید؛ (۳) *وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ...*

– شاهد قرآنی دیگر آیه ۲۸ از سوره توبه است. در این آیه می‌فرماید:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بدانید که مشرکین آلوده و ناپاک‌اند. بنابراین، پس از این سال نباید قدم به مسجد الحرام بگذارند و اگر از فقر می‌ترسید، به زودی خداوند شما را از فضل خویش – هر گاه بخواهد – بی‌نیاز می‌سازد. خداوند دانا و حکیم است.» از آنجا که مکیان به دنبال سود و تجارت بودند، ترسیدند که نکند به خاطر این منع، تجارت آنان از رونق بیفتد و وضع اقتصادی‌شان خراب شود، لذا خداوند در مقام

۱- مائده: ۲

۲- قصص: ۵۷

۳- اعراف: ۹۶

ص: ۵۹

دلجویی آن‌ها، وعده فرمود که به زودی شما را از فضل خویش بی‌نیاز می‌سازم. همچنان که تاریخ گواهی می‌دهد، بزرگترین بازار، از جمله بازار معروف عکاظ، در موسم حج بر پا می‌گردید و احتمالاً سوره قریش (۱) را بتوان مؤید دیگر قرآنی بر این گونه بازار دانست.

- آیات مربوط به قربانی نیز دلیل قطعی دیگر بر بُعد اقتصادی حج است؛ زیرا یکی از اسرار قربانی، سیر کردن گرسنگان می‌باشد:
 ... فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ ... (۲)
 فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ. (۳)

همچنان که پیامبر گرامی اسلام فرمود: «خداوند این قربانی‌ها را برای سیر کردن مساکین قرار داده است.» (۴) علاوه بر آیات، روایات، زیادی هم دلالت بر بُعد اقتصادی حج دارد؛ به طوری که در بعضی از احادیث معصومین (علیهم السلام)، یکی از علل و اسرار حج، بُعد اقتصادی آن بیان شده است.

امام صادق (ع) یکی از آثار حج را منافع اقتصادی شمرده است. (۵) امیر مؤمنان (ع) در نهج البلاغه می‌فرماید: «

وَفَرَضَ عَلَيْكُمْ حَجَّ بَيْتِهِ الْحَرَامِ ... يُخْرِزُونَ الْأَرْبَاحَ فِي مَتَجَرِّ عِبَادَتِهِ». (۶)

حضرت رسول نیز حج را عاملی برای ریشه کردن فقر در جوامع اسلامی خوانده، می‌فرماید:

«الْحَجُّ يَنْفِي الْفَقْرَ ...». (۷)

با توجه به مطالبی که گفته شد، اقتصاددانان کشورهای اسلامی می‌توانند از زمینه و فرصت حج استفاده نموده، با همفکری و همگامی، پایه محکمی را برای اقتصاد سالم اسلامی پی‌ریزی نمایند و با ارائه مظاهر رشد اقتصادی و نمونه‌های تولیدی در ایام حج، سبب رشد سطح تولید از نظر کمی و کیفی و در نتیجه زمینه مشارکت‌های اقتصادی را ایجاد و شاهد شکوفایی آن در جوامع اسلامی باشند.

۱- لَيْلَا فِ قُرَيْشٍ * إِيْلَا فِهِمْ رِحْلَةَ الشَّتَاءِ وَالصَّيْفِ.

۲- حج: ۳۶

۳- حج: ۲۸

۴- بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۲۹۶

۵- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۳

۶- نهج البلاغه صبحی صالح، ص ۴۵

۷- بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۶۲

ص: ۶۰

بدیهی است، یکی از راه‌های تحقق این هدف، برپایی نمایشگاه بین‌المللی فرآورده‌های اقتصادی مسلمانان جهان در کنار حرمین شریفین است که موجب رشد مبادلات تجاری میان کشورهای اسلامی نیز خواهد شد؛ همچنانکه نبی مکرم اسلام (ص) وقتی به مدینه هجرت کردند، بازاری را در کنار مسجد تأسیس نموده، دستور دادند مسلمانان از این بازار خرید و فروش نمایند و بکشند کالاهای مورد نیاز را، خودشان تولید و در این بازار به معرض نمایش بگذارند. (۱) لیکن با کمال تأسف امروزه در این اماکن مقدس، تولیدات بیگانگان و دشمنان اسلام به معرض نمایش گذاشته می‌شود و سود و منافع آن به جیب اجانب می‌رود و گاهی بر ضد مسلمانان به کار گرفته می‌شود.

پی‌نوشت‌ها:

۱- محمد خاتم پیامبران، مقاله حضرت آیت الله حسین نوری.

اسرار مناسک حج

عبدالهادی مسعودی

مطالب زیر، برگردان از مقالات پژوهشی آقای فارس حسون کریم با نام «علل الحج فی کتب الشیخ الصدوق» است که در «میقات الحج» نشر یافته است. سپس به وسیله فاضل توانمند حجت الاسلام والمسلمین آقای عبدالهادی مسعودی ترجمه و سامان یافته و اکنون پنجمین و آخرین بخش آن از نظر شما می‌گذرد:

چرا مشعر الحرام «موقف» شد، نه «حرم»؟

۱. سعد بن عبدالله، از محمّد بن الحسن الهمدانی نقل کرده که وی می‌گوید: از ذالنون مصری پرسیدم: ای ابا الفیض، چرا مشعر موقف قرار داده شد و حرم نشد؟

او گفت: کسی که همین مطلب را از حضرت امام صادق (ع) پرسید و پاسخ شنید، به من این گونه گفت:

امام صادق (ع) فرمودند: زیرا کعبه بیت‌الله و حرم حجاب آن و مشعر در آن است. پس، هرگاه زائران قصد بیت می‌کنند، مقابل در آن، توقّف میکنند تا به ایشان اذن داده شود و به داخل فرا خوانده شوند. سپس آنها را در حجاب دوّم؛ یعنی مزدلفه متوقّف می‌کنند و وقتی به طولانی شدن تصرّح ایشان توجّه شد، فرمان

ص: ۶۶

می‌رسد قربانیهای خویش را نزدیک بیاورند. پس از آنکه قربانی‌ها را نزدیک آوردند و اعمالی که موجب میشود از احرام بیرون آیند را انجام دادند و از گناهایی که بین ایشان و خالقشان حجاب شده بود پاک گردیدند، به آنها امر می‌شود که با طهارت بیت را زیارت کنند.

راوی گفت: پرسیدم: چرا در ایام تشریق روزه گرفتن مکروه است؟

حضرت فرمودند: زیرا حاجی‌ها زائر خدا و میهمانان او هستند و برای میهمان شایسته نیست نزد میزبان و کسی که او به زیارتش رفته، صائم و روزهدار باشد.

عرض کردم: این که شخص به پرده کعبه چنگ زده و به آن می‌چسبد چه معنایی دارد؟

حضرت فرمود: مثل این شخص مثل کسی است که میان او و دیگری جنایتی واقع شده، پس جانی چنگ زده و به جامه مجنی علیه می‌چسبد و از او می‌خواهد که جرم و گناهایش را ببخشد.

دلیل اینکه تا چهار ماه برای حاجی گناه نوشته نمی‌شود؟

۲. حسین بن خالد گوید: از حضرت صادق (ع) پرسید: چگونه است که برای حاجی‌ها تا چهار ماه گناه نوشته نمی‌شود؟

حضرت فرمودند: زیرا خداوند تبارک و تعالی اشهر حُرْمِ راء، که چهار ماه است، برای مشرکان مباح و آنها را در این چهار ماه در توسعه و آزادی مطلق قرار داد؛ چنانکه در قرآن کریم می‌فرماید: فَسَيُحْوَ فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ؛ «پس ای مشرکان، سیر کنید در زمین و از ترس تعرض مسلمانان در امان باشید، به مدت چهار ماه.»

بنابراین، حق تعالی تا چهار ماه پس از مراسم حج، گناه کسانی را که بیت‌الله را زیارت کرده‌اند، می‌بخشد.

چگونگی خروج پیامبر خدا (ص) از مشعر، بر خلاف اهل جاهلیت.

۳. حضرت صادق (ع)، در پاسخ پرسشی که معاویه بن عمار آن جناب کرد، فرمودند: اهل جاهلیت، وقتی می‌خواستند از مشعر

خارج شوند، صبر می‌کردند تا

ص: ۶۷

خورشید طلوع کند، پس می‌گفتند: ثبیر طلوع کرد و تابید (و مقصودشان از «ثبیر» خورشید بود) تا ما مکان خود را تغییر دهیم (یعنی از مشعر بیرون بیاییم).

آنها وقتی از مشعر خارج می‌شدند، اسب‌ها و شتران را سریع می‌تاختند، ولی پیامبر (ص) بر خلاف آنها با آرامی و سنگینی و با ذکر خدا و استغفار، از مشعر بیرون می‌رفتند و پیوسته زبانشان حرکت می‌کرد.

از چه رو بر کسی که در بیرون حرم مرتکب جرم شود و بر حرم پناه آورد، حد جاری نمیکنند؟

۴. حفص بن بختری گفت: از حضرت صادق (ع) پرسیدم: مردی در غیر حرم جنایت کرده سپس به حرم پناهنده می‌شود، آیا بر او حد جاری می‌کنند؟

امام (ع) فرمودند: خیر، ولی طعام و آب به او نداده و با وی سخن نگویند و خرید و فروش نکنند. وقتی چنین کردند امید است که از حرم بیرون آید، آنگاه بر وی حد جاری کنند و اگر در حرم مرتکب جنایت شد. حد بر وی جاری می‌کنند زیرا وی احترام حرم را رعایت نکرده است.

۵. معاویه بن عمار گوید: از امام صادق (ع) درباره مردی پرسیدم که فردی را در حِلّ (بیرون حرم) کشته، سپس وارد حرم شده است. حضرت فرمود: او را نمی‌کشند و غذا و آبش نمی‌دهند. با او داد و ستد نمی‌کنند و پناهنش نمی‌دهند، تا از حرم بیرون آید، آنگاه حد بر او جاری می‌شود. گفتم: درباره مردی که در حرم مرتکب قتل و دزدی شود، چه می‌گویید؟ فرمود: در حرم با ذلت بر او حد جاری می‌شود؛ چرا که او حرمتی برای حرم ندیده با آنکه خداوند فرموده است: «هر کس به شما تعدی کرد، به او همانگونه تعدی کنید که او به شما تعدی کرده است»؟ فرمود: این آن جاست که در حرم باشد. در قرآن آمده است: «هیچ تجاوزی نیست مگر بر ستمکاران».

۶. حلبی گوید از امام صادق (ع) در باره کلام خدای متعال پرسیدم که وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا... حضرت فرمود: هرگاه بنده‌ای در غیر حرم جنایتی مرتکب شود،

ص: ۶۸

سپس به حرم بگریزد، کسی نمی‌تواند او را در حرم دستگیر کند، لیکن از خرید و فروش در بازار ممنوع می‌شود. به او خوراک و آب نمی‌دهند و با وی حرف نمی‌زنند؛ زیرا در این صورت، امید بیرون آمدن و دستگیری او می‌رود. اما هر گاه در حرم جنایتی مرتکب شد در همانجا بر او حد جاری می‌شود؛ زیرا او حرمت حرم را نگه نداشته است.

چرا بر محرم، در صورت اضطرار، خوردن صید جایز است و چگونه است که روایت، خوردن میته را بر وی تجویز میکند؟
 ۷. عمر کی، از علی بن جعفر نقل میکند که گفت: از برادرم موسی بن جعفر پرسیدم: آیا هرگاه محرم مضطر شد، از صید و میته بخورد؟ البته معتقدم که حق تعالی صید را برای مضطر حرام و میته را حلال کرده است؟

حضرت فرمودند: از صید بخورد و فدیة و کفاره‌اش را بدهد؛ چه آنکه در این صورت از مال خود خورده است.

۸. ابو ایوب گوید: از حضرت صادق (ع) پرسیدم: مردی محرم است و مضطر به خوردن صید یا میته شده است، از کدام آنها بخورد؟

حضرت فرمودند: از صید بخورد.

ص: ۶۹

گفتم: صید را خداوند بر محرم حرام کرده ولی میته را در صورت اضطرار حلال قرار داده است، چرا از صید بخورد نه از میته؟ حضرت فرمودند: از صید بخورد و کفارهاش را بدهد که در این صورت از مال خود خورده است.

۹. منصور بن حازم گوید: از حضرت صادق (ع) پرسیدم: مُحرَمی مضطر به خوردن از صید یا میته گردیده، از کدام یک بخورد؟ حضرت فرمودند: از صید.

پرسیدم: مگر خداوند متعال میته را برای مضطرّ حلال کرده؟

فرمودند: آری، ولی فدیهِ و کفّاره صید را بدهد. مگر نمی‌دانی که اگر صید را بخورد و بر عهد‌هاش کفاره بیاید، در حقیقت از مال خود خورده است، نه از صید.

همچنین در روایتی آمده است که وی از میته بخورد؛ زیرا میته برای مضطرّ حلال است ولی صید برای او حلال نیست.

چرا مقیم شدن در مکه کراهت دارد؟

۱۰. ابو الصّباح کنانی گوید: از حضرت صادق (ع) در باره این کلام خدای تعالی پرسیدم که فرمود: وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نَذِقْهُ

مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ؛ «و کسی که در آن جا اراده الحاد و تعدّی نماید و به خلق ظلم و ستم کند، عذاب دردناک به او می‌چشانیم»؟

حضرت فرمودند: من هر ظلمی را که شخص در مکه به نفس خویش کند؛ همچون سرقت یا ستم کردن به شخص دیگر، الحاد می‌دانم. از همین رو است که از سکونت و اقامت در حرم نهی شده است.

۱۱. احمد بن محمّد سیاری گوید: جماعتی از اصحاب از امام صادق (ع) روایت کرده‌اند که آن حضرت اقامت در مکه را

نمیپسندید و این به خاطر آن بود که پیامبر (ص) را از این شهر بیرون کردند. کسی که مقیم مکه شود، سنگدل می‌گردد ...

ص: ۷۰

۲. محمّد بن جمهور (مرفوعاً) از امام صادق (ع) نقل کرده که آن حضرت فرمودند: هر گاه یکی از شما اعمال حجّ خود را به جا آورد، مرکبش را سوار شده، بی‌درنگ به اهلش محلق گردد؛ زیرا اقامت در مکه، موجب قساوت قلب می‌باشد.

۱۳. محمّد بن مسلم از حضرت ابو جعفر (ع) نقل کرده که آن جناب فرمودند: سزاوار و شایسته نیست که شخص یک سال در مکه مقیم شود.

راوی گوید: پرسیدم: پس چه کند؟

فرمودند: به مکان دیگر منتقل شود.

آنگاه فرمودند: و سزاوار نیست که انسان خانه‌اش را بلندتر از کعبه بسازد.

۱۴. امام صادق (ع) فرمود: دوست ندارم کسی یک سال در مکه مقیم شود و کراهت دارد همسایه شدن با مکه و افزود: زیرا این کار قساوت قلب می‌آورد.

چرا نشستن در مسجد الحرام؛ به طوری که دست را در زانو حلقه کند، مکروه است؟

۱۵. حمّاد بن عثمان گوید: حضرت صادق (ع) را دیدم که از نشستن به حالت احتیاء (هنگام نشستن، دست را در زانو حلقه کردن) کراهت داشتند و می‌فرمودند:

احتیاء در مسجد الحرام مکروه است؛ زیرا تعظیم و بزرگداشت کعبه ایجاب میکند که این کار ترک شود. و علت کراهت احتیاء، فقط تعظیم و بزرگداشت کعبه است.

از چه رو سواره حج گزاردن، افضل و برتر از انجام حج با پای پیاده است؟

۱۷. رفاعه بن موسی النّخاس گوید: از حضرت صادق (ع) سؤال شد: آیا حج سواره افضل است یا پیاده؟ حضرت فرمودند: حجّ سواره افضل است؛ زیرا پیامبر (ص) سواره حجّ بهجا آوردند.

۱۸. سیف بن تمّار گوید: محضر مبارک امام صادق (ع) عرض کردم: ما پیاده

ص: ۷۱

به حج می‌رویم و خبری از شما به گوش ما رسیده، می‌خواهم رأی مبارک خود را بفرمایید؟

حضرت فرمودند: مردم، هم سواره و هم پیاده به حج می‌روند.

گفتم: پرسش من این نیست.

حضرت فرمودند: پس، از چه چیز می‌پرسی؟

گفتم: از اینکه از پیاده و سواره، کدام یک نزد شما محبوب‌تر است که ما همان را انجام دهیم؟

حضرت فرمودند: اگر سواره به حج روید، نزد من مطلوب‌تر است؛ زیرا سواره رفتن، شما را در عبادت و دعا تقویت می‌کند.

۱۹. ابو بصیر گوید: از حضرت صادق (ع) پرسیدم: فضیلت پیاده به حج رفتن بیشتر است یا سواره رفتن؟

فرمودند: اگر شخص توانگر است و به این جهت که نفقه و هزینه کمتری صرف کند، پیاده به حج می‌رود، البته سواره رفتن در حق وی افضل است.

۲۰. سلیمان گوید: به حضرت صادق (ع) گفتم: می‌خواهیم پیاده به مکه رویم، آیا این کار را انجام دهیم؟

حضرت فرمودند: پیاده نروید، بلکه سواره حج بگرارید.

گفتم: خدا حالتان را خوش دارد. از حضرت امام حسن بن علی به ما رسیده که ایشان پیاده حج می‌گزاردند.

حضرت فرمودند: حسن بن علی حج می‌گزارد و مرکب‌ها از جلو آن جناب حرکت می‌کردند.

چرا مستحب است در منا و در روزهای تشریق، بعد از پانزده نماز تکبیر گفته شود و در شهرها به دنبال ده نماز؟

۲۱. علی بن اسماعیل، از حماد بن عیسی، از حریز و او از زراره نقل کرده که گفت: به حضرت ابو جعفر عرض کردم: تکبیر در ایام

تشریق، دنبال هر نماز باید

ص: ۷۲

گفته شود؟

حضرت فرمودند: در منا مستحب است دنبال پانزده نماز تکبیر بگویند؛ یعنی: از نماز ظهر روز دهم تا نماز صبح روز سیزدهم. سپس فرمودند: در این تکبیر می‌گویی: «اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى مَا هَدَانَا، اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى مَا رَزَقَنَا مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أَلْبَانَا»

و در دیگر شهرها، این تکبیر را مستحب است به دنبال ده نماز بگویند؛ یعنی بعد از نماز ظهر روز دهم تا بعد از نماز صبح روز دوازدهم.

و سرّ این (که در منا بعد از پانزده نماز و در شهرهای دیگر بعد از ده نماز تکبیر می‌گویند)، آن است که: مردم وقتی در کوچ اول، که روز دوازدهم است، از منا، کوچ کرده و به شهرهای خود رفتند، دیگر به دنبال نمازهایشان تکبیر نمی‌گویند. پس تکبیر در شهرها، بعد از ده نماز قطع می‌شود، ولی حاضران در منا، تا زمانی که در منا هستند؛ یعنی تا روز سیزدهم، که نفر و کوچ دوم در این روز صورت می‌گیرد، تکبیر می‌گویند.

۲۲. ابان بن تغلب گوید: پس از آنکه حجاج کعبه را خراب کرد، مردم خاک آن را میان خود تقسیم نمودند و آن مکان را با زمین یکسان ساختند. بعد که خواستند از نو بنا کنند، ماری از زمین بیرون آمد و از کار آنان جلوگیری کرد، به طوری که مردم از وحشت گریخته، نزد حجاج رفتند و واقعه را برای او بازگفتند. وی ترسید که از بنا و ساختن کعبه ممنوع‌گردد، ناگزیر بالای منبر رفت و مردم را فرا خواند و گفت:

خدا رحمت کند بنده‌ای را که بداند چاره آنچه ما به آن مبتلا شده‌ایم چیست و ما را از آن آگاه کند.

ابان می‌گوید: پیرمردی از جا برخاست و گفت: اگر چاره این کار نزد کسی باشد، او همان کسی است که دیدم به سوی کعبه آمد و اندازه آن را گرفت و رفت.

حجاج پرسید: او کیست؟

ص: ۷۳

پیرمرد گفت: او حضرت علی بن الحسین است.

حجاج گفت: او معدن و مرکز اصل این معنا است. پس کسی را محضر مبارکش فرستاد و از آن حضرت خواست که در مجلس وی حاضر شود. حضرت به مجلس حجاج آمدند و نشستند، حجاج واقعه را برای آن جناب بیان کرد و گفت: حق تعالی وی را از ساختن کعبه منع نموده است.

علی بن الحسین فرمودند: ای حجاج، تو بنایی را که جناب ابراهیم و اسماعیل ساخته بودند، منهدم کردی و خاک هایش را در جاده ریخته و سپس آنها را غارت کردی. گویا پنداشتی آنها میراث تو هستند. اکنون وظیفه تو آن است که به منبر رفته، به مردم بگویی: هیچ از خاک کعبه نگه ندارد، بلکه آنچه نزدشان هست را برگردانند.

راوی می گوید: حجاج فرمان امام (ع) را اجرا کرد و مردم را سوگند داد که از خاک کعبه هیچ نگه ندارند، بلکه آنچه نزدشان هست را برگردانند. مردم چنین کردند. حجاج وقتی دید تمام خاکها در یک جا جمع شد، محضر حضرت علی بن الحسین رفت و حضرت اساس و پایه بیت را نهاد و سپس فرمان داد: آن را حفر کنند. راوی میگوید: ما از ایشان گریخت و غایب شد و آنان پایه بیت را گود کردند تا به جایگاه ستونها رسیدند. حضرت علی بن الحسین به آنان فرمود: دور شوید. آنان دور شدند و حضرت نزدیک آمد و با جامه مبارکش خود روی جایگاه ستونها را پوشانده و سپس گریست. آنگاه با دست خود خاک روی آنها ریخت و بدین وسیله آنها را پوشاندند. بعد کارگران را به حضور خواند، فرمودند:

ساختمان را بنا کنید. آنها بنا را ساختند و وقتی دیوارها بالا آمد، فرمان داد: که خاکها را در داخل بنا بریزند؛ از این رو بیت مرتفع و بلند گردید، به طوری که باید به وسیله پلکان به داخل آن رفت.

ص: ۷۴

چرا قریش کعبه را منهدم کردند

«عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ إِنَّمَا هِدْمَتْ قُرَيْشُ الْكَعْبَةَ لِأَنَّ السَّيْلَ كَانَ يَأْتِيهِمْ مِنْ أَعْلَى مَكَّةَ فَيَدْخُلُهَا فَأَنْصَدَعَتْ».

۲۳. ابن ابی عمیر، از کسی که در نزد او، از حضرت صادق (ع) یاد کرده نقل می‌کند که گفت: قریش به این جهت کعبه را منهدم کردند که سیل غالباً از بالای مکه می‌آمد و چون کعبه در پایین قرار داشت، داخل کعبه می‌شد و آن را می‌شکافت و خراب می‌کرد. بنابر این، قریش تصمیم گرفتند آن را بگونه‌های بسازند که از این خطر مصون بماند.

از چه رو که پیامبر خدا (ص) در تمام حجها مسیر خود را از مئذنین انتخاب کرده، آنجا فرود می‌آمدند و قضای حاجت می‌کردند و چرا مستحب است از باب بنی شیبیه وارد مسجد الحرام شوند و چگونه است گفتن تکبیر، فشار و سختی را برطرف می‌کند و چرا تراشیدن سر بر حاجی ضروره واجب است و بالاخره چرا گام نهادن ضروره بر سرزمین مشعرالحرام مستحب است؟

۲۴. به حضرت جعفر بن محمد عرض کردم: پیامبر خدا (ص) چند حج به جا آوردند؟ حضرت فرمودند: پیامبر (ص) بیست حج پنهانی گزارد و در هر یک از آنها از مئذنین عبور نمودند و در آنجا فرود آمده قضای حاجت کردند.

پرسیدم: چرا در آنجا فرود آمدند و...؟

حضرت فرمودند: زیرا آنجا اولین مکانی بود که در آن بُت‌ها پرستیده شدند و نیز سنگی که بُت‌هبل را از آن تراشیدند، از آنجا آورده بودند. (بت‌هبل همان بتی است که علی (ع) وقتی روی دوش حضرت رسول (ص) قرار گرفتند، آن را از بام کعبه به زیر انداختند و پیامبر (ص) امر کردند که در آستانه در بنی شیبیه دفنش کنند؛ از این رو، دخول به مسجدالحرام از این در سنت گردید تا بدین ترتیب این بت در عمل پایمال زائران بیت‌الله قرار گیرد).

سلیمان می‌گوید: عرض کردم: سرّ این که تکبیر گفتن زائران در هنگام وارد

ص: ۷۵

شدن به مسجد، از در بنی شیبه، از فشار و سختی جمعیت می‌کاهد چیست؟

حضرت فرمودند: سرّش این است که وقتی بندهای می‌گویند: الله اکبر، معنایش این است که: خدا بزرگتر است از اینکه همچون بت‌های تراشیده شده یا خدایان دروغین باشد و چون ابلیس با دستیاران و یارانش در همین موضع (در بنی شیبه) راه را بر حاجیان و زائران تنگ و سخت می‌کنند وقتی صدای تکبیر واردین را می‌شنوند، از وحشت و ترس، همگی آنجا را ترک کرده، میگریزند و فرشتگان نیز آنها را تعقیب کرده تا جایی که آنها در رود نیل می‌افتند.

گفتم: چرا بر ضروره مستحب است داخل کعبه شود، نه آنانکه پیشتر به حج آمده‌اند؟

حضرت فرمودند: زیرا ضروره را دعوت کرده‌اند که به قصد بیت‌الله به آنجا رود و وی این واجب را ادا می‌کند، پس لازم است داخل بیتی شود که وی را به سوی آن خوانده‌اند تا در آنجا اکرام شود.

عرض کردم: چرا تراشیدن سر تنها بر ضروره واجب است نه آنانکه پیشتر نیز حج گزارده‌اند؟

امام (ع) فرمودند: به خاطر اینکه وی با تراشیدن سر نشان گزارده می‌شود و معلوم می‌گردد که وی در امان می‌باشد و شاهد بر این گفتار، فرموده حق تعالی است که می‌فرماید:

لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ «البتّه شما مؤمنان، اگر خدا بخواهد، داخل مسجد الحرام می‌شوید، در حالیکه در امانید، سرهایتان را تراشیده، بدون ترس و هراس، ناخنهایتان را کوتاه نمودهاید».

گفتم: قدم نهادن بر زمین مشعر به وسیله ضروره مستحب است؟

فرمودند: تا بدین ترتیب مستحق شود قدم به وسط بهشت نهد.

ص: ۷۶

چرا ایام توقف حاجی‌ها در مناسه روز است

۲۵. راوی از امام صادق (ع) نقل می‌کند که حضرت فرمودند: آیا می‌دانی چرا ایام توقّف حاجی‌ها در مناسه روز است؟

گفتم: فدایت شوم، به چه دلیل است؟

فرمودند: کسیکه برهه‌های از این زمان (سه روز منا) و اندکی از آن را درک کند، تمام حج را درک کرده است.

وی این روایت را در نوادر خود اخراج و ضبط کرده است، ولی آنچه من به آن فتوی داده و در این معنا به آن اعتماد نمودهام،

روایتی است که شیخ ما محمد بن حسن بن احمد بن ولید نقل کرده است.

ایشان فرموده‌اند: محمد بن حسن صفّار، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عمیر، از جمیل بن درّاج، از حضرت ابی عبدالله (ع)

نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

کسیکه روز قربانی (روز دهم) پیش از زوال آفتاب مشعرالحرام را درک کند، حج را درک کرده و کسیکه روز عرفه (روز نهم

ذیحجه الحرام) پیش از زوال،

ص: ۷۷

آفتاب مشعرالحرام را درک نماید، متعه و عمره را درک کرده است.

چرا شخص هنگامی که تصمیم دارد احرام بپوشد، جایز نیست روغنی که در آن مشک یا عنبر است را به خود بمالد؟

۲۶. عبیدالله بن علی حلبی، از حضرت صادق (ع) نقل کرده که آن حضرت فرمودند: هنگامی که می‌خواهی محرم شوی، روغنی که در آن مشک یا عنبر هست را به خود نمال؛ زیرا بوی آن بعد از احرام باقی می‌ماند ولی روغنی که چنین نیست را می‌توانی استعمال کنی و وقتی محرم شدی روغن بر تو حرام می‌شود تا زمانی که از احرام در آیی و مُحَلَّ شوی.

چرا صید پرنده اهلی، هنگامی که داخل حرم شود، جایز نیست؟

۲۷. معاویه بن عمّار، از حضرت صادق (ع)، نقل می‌کند که از امام (ع) سؤال شد: پرنده اهلی هرگاه داخل حرم شد، حکمش چیست؟

حضرت فرمودند: نباید آن را بگیری؛ زیرا خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: «ومن دخله کان آمناً؛ «هر موجودی که داخل حرم شود در امان است».

به چه علت پیامبر (ص) به عباس اذن دادند شب‌هایی را که باید در منا باشند، وی در مکه بماند؟

۲۸. مالک بن اعین از ابی جعفر (ع) نقل کرده که آن حضرت فرمودند: عباس از پیامبر خدا (ص) اذن خواستند شب‌هایی را که باید در منا باشند، وی در مکه بماند، حضرت به او اذن دادند، تا آن‌که وی به حاجی‌ها آب دهد.

از چه رو امیرمؤمنان (ع) بعد از هجرت از مکه تا زمان رحلتش، در مکه معظمه، شب را صبح نکردند؟!

۲۹. جعفر بن عقبه، از ابی الحسن (ع) نقل کرده که آن حضرت فرمودند: علی (ع) پس از هجرت، از مکه تا زمانی که از دنیا رفتند، در مکه شب را به صبح نرسانده و در آن بیتوته نکردند.

راوی گوید: به امام (ع) عرض کردم: سر آن چه بود؟

ص: ۷۸

حضرت فرمودند: امیر مؤمنان (ع) کراحت داشتند در سرزمینی که پیامبر خدا (ص) از آن هجرت کرده، بیتوتهکنند. لذا نماز عصر خود را در مکه می‌خواندند و از آنجا خارج می‌شدند و شب را در غیر آن سرزمین به صبح می‌رساندند.

چرا بر محرم جایز نیست، بدون جهت سایبان بر سر قرار دهد؟!

۳۰. عبدالله بن مغیره گوید: از حضرت ابو الحسن اول (ع) پرسیدم: در حالی که مُحْرَم هستم، سایبان بر سر خود قرار بدهم؟ حضرت فرمودند: خیر.

پرسیدم: می‌توانم از سایبان استفاده کنم و کفاره بدهم؟

فرمودند: خیر.

پرسیدم: اگر بیمار شوم چطور؟

فرمودند: در این صورت، کفاره بده و از سایبان استفاده کن. سپس حضرت افزودند: مگر نمی‌دانی پیامبر خدا (ص) فرمودند: هیچ حاجی نیست که ظهر کند در حالی که تلبیه بگوید تا آفتاب غروب کند، مگر آنکه گناهانش نیز با غایب شدن آفتاب غایب شود.

۳۱. حلبی گوید: از حضرت صادق (ع) معنای آیه شریفه: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيُؤَلِّقُواكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاكُمُ...** را پرسیدم؟

حضرت فرمودند: مقصود این است که از صید هر سو برای مؤمنین در حال احرام فراهم و جمع می‌شود و به قدری به ایشان نزدیک می‌گردند که در دسترس و تیررس ایشان واقع می‌شوند تا بدین وسیله، حق تعالی ایشان را بیازماید و معلوم کند آیا محرم، حرام الهی را، که صید باشد، مرتکب می‌شود یا نه.

به چه علت سرمه کشیدن بر زن، در حال احرام حرام است؟

۳۲. حلبی گوید: از حضرت صادق (ع) در باره زن محرمی که سرمه بر چشم

ص: ۷۹

می کشد پرسیدم؟

حضرت فرمودند: باید سرمه نکشد.

پرسیدم: با رنگ سیاهی که در آن چیز خوشبو نیست چطور؟

فرمودند: مکروه است؛ زیرا زینت محسوب می شود. آنگاه فرمودند:

البتة اگر زن محرم به کشیدن سرمه مضطر باشد، اشکال ندارد.

۳۳. حریز، از حضرت صادق (ع) نقل کرده که آن جناب فرمودند: زن با رنگ سیاه سرمه نکشد؛ زیرا سیاهی زینت است.

علت وجوب بدنه (شتر) بر محرمی که به ساق پا و یا عورت زنی را بنگرد و محتلم شود؟

۳۴. ابوبصیر گوید: از حضرت صادق (ع) در باره محرمی که به ساق پا یا عورت زنی نگریسته و محتلم شده است پرسیدم؟

فرمودند: اگر توانگر و ثروتمند است، بر او یک شتر واجب می شود، اگر حال متوسط دارد، باید گاو بدهد و در صورتی که فقیر

است، گوسفند بر عهداش می آید. آنگاه فرمودند:

توجه داشته باش که کفاره یاد شده، نه به خاطر احتلام و خروج منی از او است، بلکه علتش نگاه او به چیزی است که حلال و جایز

نیست.

ص: ۸۱

فقه حج

نقد و بررسی پاره‌ای از مسائل مناسک (۲)

ص: ۸۲

رضا مختاری

بخش نخست این نوشته پژوهشی و تحقیقی، در شماره ۵۷ فصلنامه میقات حج نشر یافت که در آن دو نمونه از مسامحات مناسک بررسی گردید. اکنون در این شماره بخش دوم و قسمت پایانی آن، که به برخی دیگر از مسامحات مناسک پرداخته است را به خوانندگان گرامی تقدیم می‌کنیم:

سوم: استحباب ورود به مسجد الحرام از باب بنی شیبه

یکی از مستحبات ورود به مسجد الحرام را، داخل شدن از باب بنی شیبه دانسته‌اند؛ زیرا بت هُبَل در آنجا دفن شده است. (۱) شهید اول (رحمة الله) در این باره می‌گوید: «ویدخله حافياً خاضعاً خاشعاً من باب بنی شیبه لیطأ هبل، و یقف عنده داعياً...». (۲) علامه محمد تقی مجلسی (أعلى الله مقامه) در «شرح فقیه» می‌نویسد:

حضرت فرمودند: «آن بت را دفن کردند نزد باب بنی شیبه» که از جهت علامت آن در، طاقی زده‌اند قریب به زمزم و از این جهت است که سنت است که از آن در داخل مسجد الحرام زمان آن حضرت شوند؛ چون الحال آن طاق در میان مسجد است. (۳) شهید ثانی (رحمة الله)، ذیل این سخن علامه حلی در «ارشاد الأذهان»: «و یتحَبَّ ...

۱- شیخ صدوق از حضرت امام صادق ع نقل می‌کند: «هُبَلُ الَّذِي رَمَى بِهِ عَلِيُّ ع مِنْ ظَهْرِ الْكَعْبَةِ لَمَّا عَلَا ظَهْرَ رَسُولِ اللَّهِ ص فَأَمَرَ بِهِ فَدُفِنَ عِنْدَ بَابِ بَنِي شَيْبَةَ فَصَارَ الدُّخُولُ إِلَى الْمَسْجِدِ مِنْ بَابِ بَنِي شَيْبَةَ سُنَّةً لِأَجْلِ ذَلِكَ» من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۱۵۴، ح ۶۶۸.

۲- الدروس الشرعية، ج ۱، ص ۳۶۴، انتشارات آستان قدس رضوی.

۳- لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص ۲۰۳، در تعبیر ایشان دقت کنید: «... داخل مسجد الحرام زمان آن حضرت شوند» روشن است که امروزه بر اثر توسعه مسجد الحرام، زائران پیش از رسیدن به باب بنی شیبه وارد مسجد شده‌اند، و معنی ندارد گفته شود: «مستحب است از باب بنی شیبه وارد مسجد شوند» چون پیش از آن، «ورود» حاصل شده و تحصیل حاصل محال است. بنابر این، تعبیر مناسک‌های امروزی، از این جهت نیز خالی از مسامحه نیست و سخن دقیق همان است که علامه مجلسی فرموده‌اند که برای ورود به مسجد الحرام زمان پیامبر مستحب است از در بنی شیبه وارد شوند. البته ممکن است گفته شود پس از توسعه مسجد و در زمان ما، این حکم موضوع ندارد؛ زیرا اولاً: از باب بنی شیبه خبر و اثری نیست. ثانیاً: پیش از رسیدن به باب بنی شیبه، «ورود» به مسجد حاصل شده است و معلوم نیست دلیل حکم چنین اطلاقی داشته باشد که حتی شامل عبور از نقطه‌ای شود که سابقاً باب بنی شیبه بوده است.

ص: ۸۳

دخوله من باب بنی شیبیه» فرموده است: «و هو الآن داخل فی المسجد موازياً لباب السلام بقرب الأساطین». (۱) شهید ثانی در سایر آثار فقهی اش؛ یعنی «مسالك الأفهام»، «الروضه البهیة»، «حاشیه الشرائع» و «مناسک الحج و العمرة»، نیز متذکر این نکته شده است: «هو الآن داخل فی المسجد، بإزاء باب السلام، و لیس له علامه تخصه، فلیدخل من باب السلام علی الاستقامه إلى أن یتجاوز الأساطین؛ فإن توسعه المسجد من قریبها...». (۲) «و هو الآن فی داخل المسجد بسبب توسعته، بإزاء باب السلام عند الأساطین». (۳) - «هو الآن داخل فی المسجد بإزاء باب السلام، فلیدخل من باب السلام علی الاستقامه إلى أن یتجاوز الأساطین لیصادفه...». (۴) البته شهید ثانی (م ۹۶۵) در تذکر این نکته، تا حدودی تحت تأثیر آثار محقق کرکی (م ۹۴۰) از جمله «جامع المقاصد» بوده است. محقق کرکی در این باره می‌نویسد.

«سمعنا أن هذا الباب يُدعى الآن بباب السلام. و ینبغی أن یعلم أن هذا الباب الآن غیر معلوم؛ لأن المسجد قد ثبت أنه زید فیه. نعم، یراعی الدخول من الباب الذی یسامته الآن، فعلى ما سمعناه یدخل من باب السلام المعروف بذلك الآن». (۵) در توضیح سخن شهید بزرگوار می‌افزایم که: از زمانهای پیش از شهید تا نزدیک زمان ما، یعنی حداقل تا یکصد سال پیش، در نزدیکی مطاف - یعنی نزدیک محدوده بین مقام و کعبه شریفه - ستونهایی بوده است که به آنها چراغ آویزان می‌کرده‌اند و منظور شهید از «اساطین» همین ستونها است که اگر کسی مستقیماً از باب السلام می‌آمده تا از این ستونها بگذرد از باب بنی شیبیه عبور می‌کرده است. رفعت پاشا تصویری از طاقی نیم دایره که علامت موضع باب بنی شیبیه بوده در

۱- غایه المراد و حاشیه الإرشاد، ج ۱، ص ۴۲۶

۲- مسالك الأفهام، ج ۲، ص ۳۳۱

۳- الروضه البهیة، ج ۱، ص ۵۰۴ چاپ مجمع الفکر.

۴- حاشیه الشرائع، ص ۲۶۷؛ نیز نک-: مناسک الحج و العمرة، ص ۲۰، مطبوع در رسائل الشهد الثانی، ج ۱، ص ۳۷۲

۵- جامع المقاصد، ج ۳، ص ۱۹۸؛ حاشیه إرشاد الأذهان، ص ۲۴۷؛ حاشیه شرائع الإسلام، ج ۱، ص ۴۳۸.

ص: ۸۴

مرآة الحرمین (ص ۲۱۷) درج کرده، و در توضیح ستونهای یاد شده و باب بنی شیبه می‌نویسد:

«... گرداگرد مطاف بر روی سنگها، ستونهای مسی زرد رنگی قرار دارد که ... قندیلها بدانها می‌آویزند ... در کنار مطاف .. در سمت جنوبی گنبدی بر روی چاه زمزم ساخته شده است. در شمال چاه، درب بنی شیبه قرار دارد که این درب به صورت طاقی نیم دایره بر دو ستون از سنگ مرمر ساخته شده است ... (۱) و آن هنگام که تمامی این قندیلها که در اطراف کعبه قرار گرفته روشن شود، منظره بس زیبایی را به وجود می‌آورد. (۲) ... میان ستونهای مطاف ۲۵۷ عدد قندیل قرار دارد ... این شمارش در سال ۱۳۲۰ ق. توسط اینجانب به عمل آمد ... (۳) «در سال ۲۳۲ ق. به دستور واثق بالله عباسی ده ستون چوبی در اطراف مطاف قرار داده شد ... تا طواف کنندگان از نور آن استفاده کنند ... پس از آن مجدداً تغییراتی در ستونهای یاد شده به وجود آمد به صورتی که در این اواخر آنها را از مس ساخته و اتصالات بین آنها را آهن قرار دادند ...» (۴) از برخی منابع تاریخی هم فهمیده می‌شود که باب بنی شیبه نزدیک چاه زمزم و روبه روی مقام ابراهیم با فاصله حدود هفت متر بوده (۵) و از چند قرن پیش داخل مسجد شده است. شیخ انصاری (م ۱۲۸۱) هم بیش از صد و چهل سال پیش به پیروی از فقیهان پیشین در مناسک خود می‌گوید:

«و چون داخل شود از در بنی شیبه وارد شود و گفته‌اند که آن در الحال برابر باب السلام است، باید که چون از باب السلام داخل شود راست بیاید تا ستونها ...» (۶) شاید این سخن شیخ: «گفته‌اند که آن در الحال برابر باب السلام است» اشاره به توضیح شهید ثانی باشد که فرمود: «و هو الآن داخل فی المسجد یزاء باب السلام فلیدخل من باب السلام علی الاستقامة إلی أن يتجاوز الاساطین». بی تردید، مسجد الحرام از زمان شهید تاکنون بلکه از زمان شیخ انصاری تا الآن چند بار توسعه یافته (۷) و مشخصات آن زمان با وضع فعلی مسجد تناسبی ندارد. یعنی باب بنی شیبه فعلی (باب شماره ۲۶) و باب السلام کنونی (باب شماره ۲۴) که هر دو

۱- مرآة الحرمین، ص ۲۱۶ ترجمه فارسی.

۲- همان، ص ۲۱۴

۳- همان، ص ۲۶۰

۴- همان، ص ۲۶۱

۵- تاریخ مکة المکرمه قدیماً و حدیثاً، ص ۷۰

۶- مناسک حج، ص ۱۸۱

۷- نک:- مرآة الحرمین، صص ۲۳۷-۲۳۵؛ ساختمان مسجد الحرام، ص ۲۸

ص: ۸۵

در کنار و خارج مسعی واقع شده‌اند، هیچ کدام باب بنی شیبه و باب السلام سابق نیستند. به عبارتی، باب السلام فعلی بعد از توسعه سعودی، نامگذاری جدید شده و مقابل باب بنی شیبه قدیم نیست و بنای فعلی قسمت قدیمی مسجد که از یادگارهای دوره عثمانی است پس از زمان شهید ثانی (م ۹۶۵) ساخته شده است. بنابراین طبیعی است که وصف شهید از چگونگی مسجد، با وضع فعلی آن تفاوت داشته باشد.

با این همه تغییراتی که در بنای مسجد الحرام از زمان شهید تاکنون ایجاد شده، باز هم در مناسک‌های فعلی می‌بینیم که همان عبارات قدیمی درج شده است. مثلاً در مناسک اکثر مراجع معاصر در آداب ورود به مسجد الحرام، عبارت ذیل وجود دارد: «هنگام ورود از در بنی شیبه وارد شود و گفته‌اند که باب بنی شیبه در حال کنونی مقابل باب السلام است. بنابر این نیکو این است که شخص از باب السلام وارد شده و مستقیماً بیاید تا از ستون‌ها بگذرد.» (۱) ملاحظه می‌شود تعبیر «در حال کنونی» که در عبارت شهید ثانی (م ۹۶۵) آمده و شاید پیش از شهید هم وضع این گونه بوده به همان شکل در مناسک‌های زمان ما نیز درج شده است در حالی که امروزه هر کس این عبارت را بخواند، چنین می‌فهمد که مراد از آن، باب السلام فعلی مسجد (باب شماره ۲۴) است و کسانی که می‌خواهند به این مستحب عمل کنند، از باب السلام فعلی داخل می‌شوند.

متن عبارت برخی از مناسک‌های مراجع فعلی (دامت إفاضاتهم و أفاض الله علينا من برکات أنفاسهم) چنین است:

- «و هنگام ورود، از در بنی شیبه وارد شود و گفته‌اند که در بنی شیبه در حال کنونی مقابل باب السلام است. بنابراین، خوب است که از باب السلام وارد شده و مستقیماً بیاید تا از اسطوانات (۲) بگذرد.»

- «و يقال: إنَّ باب بنی شیبه یحاذی الآن باب السلام، و لهذا یُحَبَدُ أَنْ یَدْخَلَ الشَّخْصُ مِنْ بَابِ السَّلَامِ وَیَتَوَجَّهَ بِصُورَةٍ مُسْتَقِیْمَةً إِلَى أَنْ یَتَجَاوَزَ الْأُسْطُوَانَاتِ.»

۱- مناسک حج با حواشی ۱۲ نفر از مراجع، ص ۲۲۲، مسأله ۵۳

۲- منظور از این اسطوانات- چنان که گذشت- ستون‌هایی است که نزدیک مطاف بوده و اکنون سالهاست که از آنها خبری نیست.

ص: ۸۶

«... الدخول من باب بنی شیبیه، و هو الآن داخل المسجد الشریف بعد ماجری علیه التوسیع، و هو مقابل باب السلام علی الظاهر.»

(۱) آنچه ذکر شد، از باب نمونه بود و غیر از این موارد، برخی تغییرات مکانی دیگر نیز در مناسک‌های امروزی مدّ نظر قرار نگرفته

است مثلاً در مناسک یکی از فقیهان بزرگ معاصر (چاپ ۱۳۷۹ ش / ۱۴۲۱ ق.) در بخش مستحبات مکه می‌خوانیم:

۵. «ینبغی زیارة مکان مولد رسول الله (ص) بمکّه و هو الآن مقابل المسجد الحرام باب العمرة فی زقاق بسوق اللیل یسمی زقاق

المولد، فیصلی فیهِ و یدعوالله تعالی ...».

۹. «إتیان منزل خدیجه ... و هو الآن مسجد أيضاً فیصلی فیهِ و یدعو ...»

۱۲. «إتیان مسجد الأرقم و الصلاة فیهِ».

در حالی که سالهاست، نه از «زقاق المولد» خبری هست و نه از مسجدی که در محل خانه حضرت خدیجه کبری بوده، اثری مانده

است. همچنین مسجد ارقم در توسعه مسجد الحرام (سال ۱۳۷۵ ق.) جزو مسجد شده و گفته‌اند: «نزدیک دری بوده که اکنون باب

ارقم نامیده می‌شود.» (۲)

۱- علاوه بر مناسک مراجع معظم، در برخی از دیگر کتابهای مربوط به حریم نیز همان عبارت مناسک تکرار شده است از جمله

در مناسک نوین، به کوشش حجت الاسلام جناب مستطاب آقای بی آزار شیرازی، و مشعل زائر ص ۱۳۹ اثر حجت الاسلام

والمسلمین آقای علی عطایی.

۲- آثار اسلامی مکه و مدینه، صص ۱۵۷-۱۵۵

ص: ۸۷

یکی از خدمات تشکیلات مسؤل و بعثه‌ها به نهاد مرجعیت، می‌تواند بررسی دقیق موضوعی در مشاعر مقدسه و اماکن مشرف باشد که از یک طرف موضوع احکام شرعی، و از سوی دیگر دستخوش تغییر، دگرگونی و توسعه‌اند. نمونه‌هایی دیگر علاوه بر آنچه ذکر شد:

الف) ذبح کفاره احرام عمره در حزوره

علامه حلی (أعلى الله مقامه) در باره کفارات احرام از علی بن بابویه پدر بزرگوار شیخ صدوق نقل می‌کند:

«كُلُّ مَا أُتِيَتْهُ مِنَ الصَّيْدِ فِي عِمْرَةٍ أَوْ مَتَعَةٍ فَعَلَيْكَ أَنْ تَنْحِرَ أَوْ تَذْبَحَ مَا يَلْزِمُكَ مِنَ الْجِزَاءِ بِمَكَّةَ عِنْدَ الْحِزْوَةِ قِبَالَةَ الْكَعْبَةِ مَوْضِعَ النَّحْرِ...».

شبهه این سخن را نیز علامه از ابن بزاج و ابو الصلاح حلبی و ابن ادريس نقل کرده است. (۱) ازرقی می‌گوید:

«الحزورة؛ سوق مكة، و كانت بفناء دار أم هانئ ابنة أبي طالب التي كانت عند الحنّاطين فدخلت في المسجد الحرام». (۲) زبیدی می‌نویسد:

«... في روض السهيلي: «هو اسم سوق كانت بمكة وأدخلت في المسجد لما زيد فيه»...». (۳) یاقوت حموی هم بیان می‌کند:

«الحزورة؛ كانت سوق مكة، و قد دخلت في المسجد لما زيد فيه». (۴) از این کلام ابن بابویه: «... موضع النحر» نیز فهمیده می‌شود که حزوره محل قربانی اهل مکه بوده است. چنان که ازرقی و حموی و زبیدی تصریح کرده‌اند «حزوره» از چند قرن پیش داخل و جزء مسجد الحرام شده و دیگر قربانی کردن در آنجا ممکن نیست. با این وصف، یکی از فقیهان بزرگ معاصر - به پیروی از ابن

۱- مختلف الشیعه، ج ۴، صص ۲۹۵-۲۹۴، مسأله ۲۴۷ و صص ۱۹۵ و ۱۹۶، مسأله ۱۵۲

۲- ازرقی، تاریخ مکه، ج ۲، ص ۲۹۴، به نقل از قاموس الحرمین الشریفین، ص ۹۸ و اخبار مکه، فاکهی، ج ۴، ص ۲۰۶

۳- تاج العروس، ج ۱۱، ص ۱۰، «حرز».

۴- معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۵۵

ص: ۸۸

بابویه و فقیهان دیگری که از آنها نام بردیم - در مناسک عربی خود (ص ۱۱۶) نوشته‌اند:

«ما یلزم الحاج من الفداء فی إحرار الحج ینحره أو یدبحه بمنی، و إن کان فی إحرار العمره فبمکه بالموضع المعروف بالحزوره». بی‌تردید در دوران قدیم و پیش از انقلاب با نبود امکانات و ابزارهای گوناگون، این گونه سهل انگاریها طبیعی بود ولی امروزه دیگر پسندیده نیست. (۱) پاره‌ای از نمونه‌هایی که بیان شد موضوع بعضی از احکام مستحب بود و در خصوص جاهایی که موضوع احکام واجب‌اند - مانند جمرات - موضوع شناسی، اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. بدون شک، اطلاع فقیه از چگونگی وضع جمرات در زمان معصومین (علیهم السلام) و تغییر و تحول آن تا زمان ما، در استنباط احکام آن تأثیر خواهد داشت. یکی از عالمان معاصر که تقریباً از پنجاه سال پیش تاکنون بارها به حج مشرف شده است می‌گفت: یکی از مراجع، رمی جمره را از طبقه بالا - صحیح نمی‌دانست به او گفتم: جمره عقبه - دهها سال قبل - در ته یک درّه واقع شده بود، نه بر سطح فعلی، و شاید اکنون دهها متر بالاتر و مرتفع‌تر از موضع وسط طبقه قبلیاش باشد. (۲) بنابراین، در زمان معصومین (علیهم السلام) هم جمره بر سطح فعلی نبوده که گفته شود: رمی قسمت طبقه پایین صحیح و رمی طبقه بالا غیر صحیح است. ایشان می‌گفت: «آن مرجع، استدلال مرا پذیرفت و رمی از طبقه بالا را کافی دانست».

ب) استحباب نماز روی سنگ قرمز داخل کعبه

از این باب نمونه‌های دیگری هم هست که دیگر به همه آنها به تفصیل نمی‌پردازم و تنها به چند مورد اشاره می‌کنم: در مناسک علمای معاصر، ضمن مستحبات درون کعبه معظّمه آمده است: «پس دو رکعت نماز بین دو ستون، بر سنگ قرمز بگزارد. در رکعت اول بعد از حمد «حم سجده» و در رکعت دوم بعد از حمد، پنجاه و پنج آیه از سایر جاهای قرآن بخواند». (۳)

۱- دلیل پدید آمدن سهل انگاریهای مزبور این است که معمولاً فقیهان بر مناسک علمای پیشین حاشیه می‌زنند و در هنگام درج حاشیه در متن، این گونه تغییرات مورد غفلت واقع می‌شوند.

۲- رفعت پاشا در باره چگونگی جمره عقبه در حدود یک صد سال پیش چنین می‌نویسد: «جمره عقبه دیواری سنگی است به ارتفاع حدود سه متر و عرض حدود دو متر که روی قطعه سنگ بلندی به ارتفاع یک متر و نیم از روی زمین بنا گردیده است...»؛ جمره عقبه ... در پای کوه قرار دارد و یک سویه است «مرآة الحرمین، صص ۳۴۴ و ۹۶، ترجمه فارسی».

۳- نک: مناسک حج، از امام خمینی با حواشی مراجع عظام، ص ۵۰۷، مسأله ۱۳۱۰

ص: ۸۹

تعبیر «سنگ قرمز» داخل کعبه (الرخامه الحمراء) از روایات گرفته شده است و در آثار فقهی شیخ صدوق و شیخ مفید تا فقه‌های زمان ما آمده است و اکنون باید بررسی و پرس و جو کرد که آیا هنوز «الرخامه الحمراء» و دو ستون مذکور در جای سابق خود داخل کعبه معظم هست یا نه؟

در احادیث شریفه می‌خوانیم:

«عن یونس، قال، قلت لأبی عبد الله (ع): إذا دخلت الكعبة كيف أصنع؟ قال: خذ بحلقتی الباب إذا دخلت ثم امض حتى تأتي العمودین فصل على الرخامه الحمراء...» (۱) - «عن معاوية بن عمارة، قال: رأيت العبد الصالح عليه السلام دخل الكعبة فصلی فیها ركعتین علی الرخامه الحمراء...» (۲) عبارت برخی از فقه‌های پیشین نیز در این زمینه چنین است:

۱. شیخ صدوق (م ۳۸۱):

«فإن أحببت أن تدخل الكعبة فاغتسل قبل أن تدخلها... ثم تصلى بين الأسطوانتين على الرخامه الحمراء ركعتین...» (۳) ۲. شیخ مفید (م ۴۱۳):

«ثم ليصل بين الأسطوانتين على الرخامه الحمراء التي بين العمودین ركعتین: يقرأ في الركعة الأولى «الحمد» و «حم السجدة» و في الثانية «الحمد» و بعدد آي السجدة من القرآن.» (۴) ۳. شهید (م ۷۸۶):

«ثم يقصد الرخامه الحمراء بين الأسطوانتين اللتين تليان الباب، و يصلی علیها ركعتین...» (۵) ج) نمونه‌ای دیگر از مستحبات مزدلفه نمونه دیگر این که در مستحبات مزدلفه آمده است: «همین که از طرف دست راست به تل سرخ رسید بگوید...» (۶)

۱- تهذیب الأحكام، ج ۵، ص ۳۱۳، ح ۹۵۰

۲- همان، ج ۵، ص ۳۱۳، ح ۹۵۱

۳- المقنع، ص ۲۹۰

۴- المقنعه، ص ۴۲۴

۵- الدروس الشرعیه، ج ۱، ص ۴۵۱

۶- مناسک حج، از امام خمینی، با حواشی مراجع عظام، ص ۴۰۷، مسأله ۹۹۵

ص: ۹۰

تعبیر تلّ سرخ (الکئیب الأحمر) نیز از روایات شریفه و آثار فقهی پیشینیان گرفته شده است:

«... عن معاوية بن عمّار، قال، قال ابو عبدالله عليه السلام: ... فإذا انتهيت إلى الكئيب الأحمر عن يمين الطريق فقل ...» (۱) «... فإذا أتى الكئيب الأحمر عن يمين الطريق فليقل ...» (۲) همه اینها شواهدی بر لزوم بررسی وضع فعلی و جایگاه این اماکن است و لازم است با توجه به نکاتی که مطرح شد در مناسک حج و رسایل عملیه از این جهات تجدید نظر و بازنگری صورت گیرد.

چهارم: استحباب نماز روبروی چهار رکن کعبه معظّمه

در روایات شریفه و کتابهای فقهی از آغاز تاکنون به خواندن نماز مستحب در چهار زاویه درون کعبه سفارش شده است. ولی شیخ مفید (م ۴۱۳) علاوه بر نماز در زوایای کعبه، خواندن دو رکعت نماز در صحن مسجد الحرام، روبه روی هر یک از چهار رکن کعبه معظّمه را مستحب دانسته و ذیل عنوان «باب الصلاة نحو الأركان» نوشته است:

«و من السنّة أن یصلی بإزاء کلّ رکن من أركان البيت رکعتین، ولیکن آخرها الرکن الذی فیہ الحَجْر، و إن زاد علی رکعتین فهو أفضل. فإذا فرغ من الصلاة إلى الأركان فلیتصق بالحطیم ...» (۳) ولی این ناچیز تاکنون به حدیثی دالّ بر این مطلب برنخورده‌ام و از فقهای دیگر هم - با توجه به جستجوی ناقص بنده - کسی متعرض آن نشده و چنین نمازی را مستحب ندانسته است، تنها مرحوم سلّار دیلمی (م ۴۶۳ / ۴۴۸) در کتاب مراسم - که قاعدهٔ ایشان هم از مقنعه شیخ مفید گرفته است - فرموده است:

«من السنّة المتأكّده صلاة رکعتین فمأزاد بإزاء کلّ رکن آخرها الرکن الذی فیہ الحَجْر» (۴)

۱- تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۲۱۳، ح ۶۲۳

۲- المقنعه، ص ۴۱۵

۳- المقنعه، ص ۴۲۹

۴- المراسم، ص ۱۱۷

ص: ۹۱

به هر حال ظاهراً این مسأله تنها در کتاب مقنعه مفید است و شهید اول (م ۷۸۶) نیز از وجود آن در مقنعه مطلع نبوده است. از این رو ضمن یک درس از کتاب دروس برخی فتاوی و فروع نادر و متفرقه مربوط به حج را گرد آورده و از جمله آن فروع، همین سخن سلار (رحمه الله) در کتاب مراسم است:

درس: منع ابن ادریس من الإحرام عمّن زال عقله

و قال: لا یکره الإحرام فی الکتان وإن کره التکفین فیه

و قال سلار فی الوداع: من السنّة المتأکده

و من فتاوی الجعفی: یجوز للمدنی تأخیر الإحرام إلی الجحفة (۱) خلاصه حتی شهید هم که در کتاب دروس، فروع بسیاری در کتاب حج ذکر کرده، به چنین سخنی از غیر سلار برنخورده است. وی در زمینه تتبع بسیارش در کتاب حج نوشته است: «وقد أتینا منه بحمد الله فی هذا المختصر ما لم یجتمع فی غیره من المطولات، فلله الشکر علی جمیع الحالات». (۲) پنجم: طواف از طبقه بالا

در سال ۱۴۲۴ ق. مهمترین مسأله‌ای که اتفاق افتاد و محل ابتلا و سؤال بود موضوع طواف از طبقه دوم مسجدالحرام بود؛ چون به افراد ویلچری اجازه نمی‌دادند از پایین طواف کنند و به ناچار باید از بالا طواف می‌کردند. از این رو حکم آن از مراجع تقلید استفتا شد و معاون آموزش و پژوهش بعثه پاسخها را یکجا منتشر کرد و در اختیار روحانیون قرار داد که با تبیین و توضیحی در پی می‌آید.

نخست، متن سؤال و پاسخها را نقل می‌کنیم و سپس برای تسهیل امر برای روحانیان کاروانها توضیحاتی خواهیم داد. به دلایلی، به جای نام مبارک هریک از

۱- الدروس الشرعیه، ج ۱، صص ۱۸۳ و ۱۸۴

۲- همان، ص ۴۹۴

ص: ۹۲

مراجع، از حروف ابجد استفاده کرده‌ایم:

سؤال: قبلاً افراد ناتوان، با صندلی چرخ دار (ویلچر) یا سبد (تخت روان) در صحن مسجدالحرام طواف داده می‌شدند، ولی در سال جاری از طواف در صحن مسجدالحرام منع شده‌اند و حتی ممکن است کسی نباشد تا فرد ناتوان را بردوش خود حمل کند و طواف بدهد یا همین کار نیز ممنوع شود و چنین افرادی باید در طبقه دوم یا پشت بام مسجد الحرام طواف داده شوند. آیا چنین طوافی کفایت می‌کند یا نه؟ وظیفه آنان چیست؟

پاسخ:

الف) در صورت عدم امکان با رعایت الأقرب فالأقرب کفایت می‌کند (والله العالم).

ب) احتیاط واجب این است که آنها را از طبقه دوم طواف دهند و نایب هم برایشان بگیرند.

ج) طواف باید دور کعبه معظّمه، ولو در فضای ما بین زمین تا محاذی پشت بام کعبه باشد و کف طبقه دوم مسجد الحرام اگر به قدر قامت طواف کننده، پایین‌تر از نقطه محاذی پشت بام کعبه نباشد، طواف از طبقه دوم، صحیح و مجزی نیست و کسانی که نمی‌توانند در صحن مسجد الحرام، ولو به وسیله حمل توسط شخص دیگر طواف کنند، وظیفه شان نایب گرفتن در طواف است و احوط آن است که خودش هم در همان طبقه دوم طواف نماید.

د) چنانچه احراز شود که طبقه دوم، بالاتر از کعبه است، طواف از بالا کفایت نمی‌کند و باید برای طواف از پایین نایب بگیرند و لازم نیست احتیاط کنند و چنانچه مطلب مشکوک باشد باید احتیاطاً بین طواف از بالا و نایب گرفتن از پایین جمع نمایند.

هـ-) در مورد سؤال، اگر ممکن باشد کسی فرد ناتوان را بردوش حمل کند، طواف در محدوده بین مقام ابراهیم و کعبه لازم است، و در غیر این صورت باید نایب بگیرند تا در محدوده طواف کند و بنا بر احتیاط مستحب نیز خود شخص در طبقه دوم طواف داده شود و چنانچه نیابت نیز ممکن نباشد، طواف دادن شخص در طبقه دوم کفایت می‌کند.

و) در فرض مذکور، این افراد باید در طبقه دوم طواف داده شوند و بنا بر احتیاط

ص: ۹۳

واجب، نایب هم گرفته تا برای آنان در صحن مسجد الحرام طواف نماید.

ز) در فرض سؤال، چنانچه کعبه مقدس از طبقه دوم پایین تر نباشد، احتیاط واجب آن است که علاوه، بر اینکه در طبقه دوم طواف داده می‌شوند، استنباط هم بنمایند (والله العالم).

ح) طواف در طبقه فوقانی صحیح نیست و این قبیل افراد باید به وسیله کول گرفتن، طواف خود را انجام بدهند و اگر ممکن نشد، لازم است برای طواف خود نایب بگیرند.

ط) در این گونه موارد که راهی جز این نیست، طواف در طبقه بالا کفایت می‌کند.

ی) در مفروض سؤال باید طواف اشخاص مذکور به صورت نیابی در مطاف انجام شود و به احتیاط مستحب، خود آنها نیز در طبقه دوم با هر وسیله‌ای که می‌توانند طواف کنند.

ک) در مفروض سؤال، باید نایب بگیرد که در صحن مسجد الحرام طواف نماید و در صورتی که متمکن می‌باشد و بر او حرجی نیست، احتیاط واجب آن است که خودش هم از طبقه دوم طواف نماید.

توضیحات:

۱. در پاسخ «و» و «ک» یک تکلیف به صورت فتوا، و تکلیفی هم با عنوان احتیاط واجب ذکر شده است:

و) باید در طبقه دوم طواف داده شوند و بنابر احتیاط واجب، نایب هم گرفته تا برای آنان در صحن مسجد الحرام طواف نماید.

ک) باید نایب بگیرد که در صحن مسجد الحرام طواف نماید و ... احتیاط واجب آن است که خودش هم از طبقه دوم طواف نماید.

معلوم است که اینجا تکلیف معذور، یک امر بیشتر نیست و آن، طواف است. حال این طواف یا باید به وسیله نایب در صحن مسجد انجام شود، یا خود معذور در طبقه دوم طواف کند؛ به هر حال، آنچه در واقع واجب است، یکی از این دو امر است. بنابراین، اگر فقیه از ادله، یکی از این دو امر

ص: ۹۴

را استنباط کرد و «فتوا» داد، به عدل دیگر، مسلماً فتوای وجوب نمی‌دهد و نیز به نحو احتیاط واجب هم، عدل دیگر را الزام نمی‌کند؛ چون یک تکلیف بیشتر نیست. البته احتیاط مستحب بلاشک مانعی ندارد، بلکه ممدوح است.

بنابراین، پاسخ «و» و «ک» را باید توجیه کرد؛ بدین نحو که یا سهو القلم شده و به جای «احتیاط مستحب»، سهواً «احتیاط واجب» ذکر شده؛ همچنان که در پاسخهای «ه-» و «ی» احتیاط مستحب آمده است، و یا اینکه هر دو شقّ مسأله، احتیاط واجب است، نه فتوا؛ همچنان که در پاسخهای «ب» و «ز» و «د» به هیچ طرف فتوا داده نشده و هر دو به صورت احتیاط واجب ذکر شده است. خلاصه اینکه با فرض فتوای جازم به یک طرف، نمی‌توان طرف دیگر را احتیاط واجب کرد. مثل اینکه اگر در رکعت سوم و چهارم نماز به نحو فتوا، یک تسبیح را کافی دانستیم، دیگر نمی‌توانیم ذکر دو تسبیح دیگر را احتیاط واجب کنیم. بلی، به نحو احتیاط مستحب مانعی ندارد.

۲. روشن است که اگر به طواف از طبقه دوم، عرفاً «طواف کعبه» نگویند و صدق عرفی طواف محرز نباشد، به هیچ روی طواف از طبقه دوم کافی نیست. با توجه به اینکه از پاسخهای مذکور استفاده می‌شود که برخی از پاسخ دهندگان، صدق عرفی طواف در بالا را احراز کرده‌اند؛ مانند «الف» و «ط» و برخی عدم صدق عرفی را احراز کرده‌اند؛ مانند «ح (۱)» و برخی در صدق و عدم صدق، مردّد بوده‌اند؛ مانند «ج»، «د» و «ز». برخی هم، چون طواف در بیرون مقام را- ولو در صحن- صحیح نمی‌دانند، فرموده‌اند: طواف از طبقه بالا کافی نیست؛ مانند «ه-».

۳. در بیان ملاک صدق عرفی طواف هم پاسخها مختلف است:

ج) کف طبقه دوم مسجد الحرام اگر به قدر قامت طواف کنند، پایین‌تر از نقطه محاذی پشت بام کعبه نباشد، طواف از طبقه دوم صحیح و مجزی نیست

د) چنانچه احراز شود که طبقه دوم بالاتر از کعبه است، طواف از بالا کفایت نمی‌کند

۱- صاحب این فتوا طواف از بیرون مقام را در صحن مسجد کافی می‌داند؛ ولی با وجود این، طواف از طبقه بالا را صحیح نمی‌داند.

نک-: مناسک حج با دوازده حاشیه، ص ۲۴۶

ص: ۹۵

ز) چنانچه کعبه مقدس از طبقه دوم پایین‌تر نباشد، احتیاط واجب آن است که علاوه بر اینکه در طبقه دوم طواف داده می‌شوند، استنابه هم بنماید.

روشن است که مفاد پاسخ «ج» این است که برای صدق طواف باید قامت طواف کننده از کعبه بالاتر نباشد و حتی اگر فقط سر و گردن، هم از کعبه بالاتر باشد، عرفاً طواف صدق نمی‌کند، ولی مفاد «د» و «ز» این است که اگر کف طبقه دوم اندکی پایین‌تر از پشت بام کعبه یا مساوی آن باشد، طواف صدق می‌کند؛ هر چند تمام بدن طائف، بالاتر از پشت بام کعبه باشد؛ چون مفهوم «اگر طبقه دوم بالاتر از کعبه است، طواف از بالا- کفایت نمی‌کند»، این است که اگر از طبقه دوم بالاتر نباشد، بلکه مساوی پشت بام کعبه یا اندکی پایین‌تر باشد، کفایت می‌کند.

۴. پاسخ «ز» اندکی کاستی دارد؛ زیرا در آن، فقط وظیفه فرضی که «کعبه مقدس از طبقه دوم پایین‌تر نباشد» بیان شده است؛ ولی اگر پشت بام کعبه مقدس مساوی با سطح طبقه دوم یا بالاتر باشد، تکلیف چیست، به صراحت در این پاسخ نیامده است؛ هر چند با دقت می‌توان فهمید مراد این است که در این فرض، طواف از طبقه بالا کفایت می‌کند.

پاسخ «ه-» دقیق است؛ چون فرض بر دوش گرفتن هم در آن ذکر شده که در صورت امکان آن، مقدم بر نیابت است، و از آنجا که در سؤال، عدم امکان بر دوش گرفتن، به طور قطع نیامده، بلکه به صورت احتمال و فرض ذکر شده است، برای وضوح بیشتر پاسخ و دفع هر گونه توهم، بهتر بود در پاسخها ذکر می‌شد. پاسخ «ج» و «ح» نیز از این جهت مانند «ه-» است.

به هر حال، با فرض عدم امکان بر دوش گرفتن، پاسخ «ب» محتاطانه‌ترین پاسخ است و تا هنگامی که تکلیف صدق عرفی طواف از طبقه بالا روشن نشود، مناسب‌ترین، جامع‌ترین و محتاطانه‌ترین پاسخ این است که «با عدم امکان بر دوش گرفتن، معذور، هم نایب بگیرد تا در مطاف طواف کند، و هم خودش از طبقه بالا طواف کند».

ص: ۹۶

در پاره‌ای از پاسخها برخی مسامحات جزئی دیده می‌شود که به ذکر یک نمونه بسنده می‌کنیم: در پاسخ «ب» آمده است: «نایب هم برایشان بگیرند» در حالی که شخص معذور از طواف، خودش باید نایب بگیرد، نه اینکه «برایشان بگیرند»؛ چون از طواف معذور است، نه از نایب گرفتن.

۵. چنان که ملاحظه شد، با وضع فعلی، اختلاف است که آیا بر طواف از طبقه بالا عرفاً «طواف کعبه» صدق می‌کند یا نه. لازمه برخی پاسخها این است که «به طور حتم صدق می‌کند»؛ مانند «الف» و «ط» و لازمه برخی اینکه «به طور حتم صدق نمی‌کند»؛ مانند «ح» و برخی هم مشروط کرده‌اند به احراز اینکه چیزی از قامت طائف، بالاتر از پشت بام کعبه نباشد؛ مانند «ج» و برخی به احراز اینکه طبقه دوم از کعبه بالاتر نباشد یا کعبه مقدس از طبقه دوم پایین‌تر باشد؛ مانند: «د» و «ز».

هر چند مشهور است که تشخیص موضوع با فقیه نیست، بلکه با مکلف است، اما با چنین وضعی، آیا رواست که از مکلف بیچاره که چه بسا یک بار در عمرش به حج مشرف شده، بخواهیم صدق عرفی طواف از طبقه بالا یا عدم آن را تشخیص دهد و...؟ آیا با این همه امکانات، مسئولان مربوط نمی‌توانند بررسی و اعلام کنند

ص: ۹۷

که طبقه دوم از کعبه بالاتر است یا نه؟ تا مثلاً در پاسخ به طور واضح گفته شود: «چون طبقه دوم از پشت بام کعبه بالاتر است، بر طواف از طبقه دوم، عرفاً طواف صدق نمی‌کند» یا به عکس. وقتی در صدق عرفی طواف بین پاسخ دهندگان سه قول است، چگونه از مکلف بیچاره که حتی گاهی در مبدأ و ختم طواف هم اشتباه می‌کند و رکن یمانی را رکن «حجرالاسود» می‌پندارد، چنین توقعی داشته باشیم؟

۶. جمع بندی و حاصل این یازده پاسخ، هشت پاسخ ذیل است:

۱. کفایت طواف از طبقه بالا: «الف» و «ط».
 ۲. عدم کفایت طواف از طبقه بالا: «هـ» و «ح».
 ۳. به احتیاط واجب، جمع بین طواف شخص از طبقه بالا و طواف نایب در صحن: «ب».
 ۴. فتوا به طواف از طبقه دوم، و احتیاط واجب در نیابت و طواف نایب در صحن: «و».
 ۵. فتوا به نیابت، و احتیاط واجب در طواف خود در طبقه دوم: «ک».
 ۶. فتوا به نیابت، و احتیاط مستحب در طواف خود شخص در طبقه دوم: «هـ»، «ز» و یک فرض از فروض «ج».
 ۷. اگر احراز شد که طبقه دوم، بالاتر از کعبه است، فتوا به نیابت، و در فرض شک، به احتیاط واجب، جمع بین طواف از بالا و نیابت: «د».
 ۸. اگر کعبه مقدس از طبقه دوم پایین‌تر نباشد، به احتیاط واجب، جمع بین طواف از بالا و نیابت، و اگر باشد، طواف از بالا لازم نیست: «ز». البته ذیل این فرض، لازمه پاسخ «ز» است و صریحاً ذکر نشده است.
- خلاصه اینکه به این مسأله، هشت گونه پاسخ داده‌اند. روشن است که اگر روحانی کاروان حج بخواهد همه این پاسخها را به مردم بگوید، کاروان، معرکه عظمی می‌شود! بنابراین در وضع فعلی، راحت‌ترین راه برای یقین به براءت ذمه (علی‌ای حال) که مطابق احتیاط است و با فتوای هیچ کس مخالف نیست، این است که «در فرض عدم امکان طواف بر دوش دیگری در مطاف، معذور هم نایب بگیرد، هم خودش از بالا طواف کند».

ص: ۹۸

روحانی کاروان با این پاسخ می‌تواند بدون اشاره به اختلافی بودن مسأله و تشبیه افکار زائران، از توابع اختلاف آرا نجات یابد و از سوی دیگر، برای زائر، یقین به برائت ذمه حاصل می‌شود.

گفتنی است رئیس شؤن حرمین شریفین گفته است: کف طبقه دوم مسجدالحرام از سقف کعبه ۲۷ سانتیمتر بالاتر است. (۱) بیفزایم که دوست فاضل و گرامی حجه الاسلام والمسلمین جناب آقای محمد جواد فاضل لنکرانی مقاله‌ای در این زمینه نوشته‌اند که در مجله میقات حج، شماره ۴۸ چاپ شده است.

شایسته است در این موضوع و موضوعات مهم دیگر اینگونه مقالات محققانه نوشته شود و آنقدر درباره آنها بحث شود تا ابهامات مسائل زوده‌گردد. یا به حداقل برسد. امروز در بسیاری از رشته‌های علمی همین که معضلی پیش آید بزرگان آن رشته همه به آن می‌پردازند و آنقدر درباره آن پژوهش و بحث و مناقشه می‌کنند تا روشن شود و ابهامی در آن نماند یا ابهام آن به حداقل برسد. ولی ما در موضوع رمی جمرات و قربانی و مانند آن از مسائل مهم، جز چند مقاله و کتاب، چیزی تألیف و منتشر نکرده‌ایم.

همچنین خوب است تشکیلات مسؤول اعضای بعثه‌ها برای بهسازی کتابهای مناسک حج تلاش و اگر مسامحاتی در آنها هست برطرف کنند، مراجع عظام را از تغییرات جغرافیایی مشاعر مقدس و جزئیات مشاکل مناسک با اطلاع، و روز به روز برای تسهیل آموزش و تدوین مناسک تلاش کنند. روشن است که اکثر مراجع معظم فرصت تشریف به حج را ندارند و این بر عهده بعثه‌هاست که فضای حج و مشاکل و مسائل آن را به آنها انتقال دهند.

ششم: یکی از مستحبات وقوف در عرفات

۱. در جوامع روایی درباره مستحبات وقوف به عرفات می‌خوانیم:

زرعه عن ابي بصير، عن ابي عبدالله (ع) قال: «إذا أتيت الموقف فاستقبل البيت

ص: ۹۹

و سَبَّحَ اللَّهُ مَائَةً مَرَّةً وَ كَبَّرَ اللَّهُ مَائَةً مَرَّةً ... ثُمَّ تَقْرَأُ عَشْرَ آيَاتٍ مِنْ أَوَّلِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ، ثُمَّ تَقْرَأُ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، وَ تَقْرَأُ آيَةَ الْكُرْسِيِّ حَتَّى تَفْرُغَ مِنْهَا، ثُمَّ تَقْرَأُ آيَةَ السَّخْرِهٖ ... (۱) احتمالاً در یکی از مناسک حج که پیش از شیخ اعظم انصاری (قدس سره) تألیف شده است، در ترجمه این حدیث، در بخش مستحبات و قوف به عرفات، تعبیر «ده آیه از اول سوره بقره» بر اثر اشتباه چاپی، به «دو آیه از اول سوره بقره» تبدیل شده است و چون گاهی فقهای بزرگوار در مستحبات به ادله رجوع نمی‌کنند و تذکر می‌دهند که به قصد رجا اتیان شود (۲)، شیخ انصاری (أفاض الله علينا من بركات أنفاسه الشريفة) در مناسک خود که از بهترین رساله‌های مناسک حج است و مدت‌های مدید، محور نگارش مناسک و موضوع حاشیه و تعلیقه بسیاری از بزرگان بوده است، در این قسمت، همان تعبیر مناسک پیشین را آورده، با این تفاوت که متن دو آیه نخست سوره بقره را هم ذکر فرموده است؛ بدین گونه:

و دیگر رو به قبله کن و بگو: «سبحان الله» صد بار، و «الله اکبر» ... صد بار.

پس دو آیه اول سوره بقره را بخواند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، الْم ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ». دیگر «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را سه نوبت بخواند و یک بار آیه الكرسی و آیه سخره را ... (۳) در حالی که در روایت، «عشر آیات» آمده و تنها بر اثر اشتباه چاپی و مانند آن، «ده» به «دو» تبدیل شده است، ولی چنان که ملاحظه می‌شود، به دنبال این اشتباه چاپی، در مناسک شیخ نصّ دو آیه اول سوره بقره هم -لابد برای وضوح بیشتر- نقل شده است و از آنجا که در این گونه کتب، فقیهان بعدی تحت تأثیر کتاب فقیه قبلی هستند -خصوصاً شخصیتی مثل شیخ انصاری (قدس سره)- در بسیاری از مناسک پس از شیخ که تحت تأثیر مناسک وی تألیف شده، این اشتباه رخ داده است و تنها کسانی که به روایت مسأله مراجعه کرده‌اند، از این اشتباه مصون مانده‌اند؛ از جمله در مناسک حضرت امام خمینی، آیه الله خویی و آیه الله گلپایگانی (قدس سره) الله أسرارهم و أفاض

۱- الفقیه، ج ۲، ص ۳۲۲، حدیث ۱۵۴۵، چاپ نجف اشرف؛ وسائل الشیعه، ج ۱۳، صص ۵۴۲-۵۴۰، أبواب «احرام الحجّ و الوقوف بعرفة»، باب ۱۴، حدیث ۴

۲- همچنان که حضرت امام خمینی ره در آغاز مناسک خود گوید: «و چون مستحبات حج بیش از آن است که در این رساله بیان شود، به بیان مقداری از آنها اکتفا کرده و بقیه را به کتب مفصله وا می‌گذاریم که به جا آوردن آنها به امید ثواب، اشکالی ندارد».

۳- مناسک حج، شیخ انصاری، همراه با دوازده حاشیه، چاپ قم، ۱۴۱۵ ق. / ۱۳۷۳ ش، اسماعیلیان، صص ۳۰۶-۳۰۷ البته در برخی چاپهای مناسک شیخ، متن دو آیه نیامده و تنها همان تعبیر «دو آیه اول سوره بقره» ذکر شده است. بنابراین شاید خود شیخ متن دو آیه را ذکر نکرده و بعدها برای تسهیل امر، در برخی چاپها دو آیه را افزوده‌اند. در این صورت، نمی‌شود این اشتباه را به شیخ نسبت داد، مگر اینکه در برخی مناسک پیش از وی، «دو آیه» به جای «ده آیه» ذکر شده باشد. البته بعد از قدری فحص، به مناسکی فارسی پیش از مناسک شیخ دست نیافتیم.

ص: ۱۰۰

علینا من برکات أنفاسهم) این اشتباه رخ نداده و این سه بزرگوار تصریح کرده‌اند که «از اول سوره بقره ده آیه بخواند»، ولی در بسیاری از مناسک تحت تأثیر مناسک شیخ، همان اشتباه تکرار شده است؛ از جمله:

(الف) مناسک حج، از مرحوم آیه الله سید محمد تقی خوانساری، ص ۸۳ (چاپ تهران، بوذرجمهری، ۱۳۶۶ ق.).

(ب) مناسک حج، از مرحوم علامه شعرانی، ص ۷۵ (چاپ تهران، اسلامیه، ۱۳۸۶ ق.). البته ظاهراً بخش مستحبات این مناسک، تألیف خود علامه شعرانی نیست. (۱) ج) مناسک حج جامع، مشتمل بر فتاوی نه نفر از مراجع، ص ۱۴۹، تألیف شیخ عباس مغیثی مرندی، (چاپ شوال ۱۳۸۶ ق. / ۱۳۴۵ ش.).

(د) مصباح الناسکین و مشکاه الحاج و المعتمرین، از مرحوم آیه الله مرعشی نجفی، ص ۱۲۴ (چاپ ۱۳۹۶ ق.).

(ه-) مناسک حج، از مرحوم آیه الله شیخ محمد علی اراکی، ص ۹۵ (چاپ قم، ۱۳۷۰ ش.).

(و) مناسک حج، از مرحوم آیه الله سید عبدالاعلی سبزواری، ص ۱۳۰ (چاپ قم، دارالکتاب ۱۳۷۱ ش.).

(ز) مناسک حج، از مرحوم آیه الله میرزا علی غروی تبریزی، ص ۱۹۲ (چاپ دفتر معظم له، ۱۳۷۴ ش.).

(ح) مناسک حج، از آیه الله سید محمد مهدی حسینی اشکوری، ص ۱۲۹ (بی جا، بی نا، چاپ ۱۴۱۳ ق.).

(ط) مناسک حج، از آیه الله سید عزالدین حسینی زنجانی، ص ۹۱، (چاپ ۱۳۷۴ ش.).

در همه این مناسکها بجز مناسک آیت الله سید محمد تقی خوانساری، متن دو آیه اول سوره بقره هم مانند مناسک شیخ، درج شده است.

۱- زیرا ایشان در مقدمه فرموده‌اند: «از ذکر فروع نادر و مستحبات احتراز جستم» و پیش از بخش دوم که مشتمل بر مستحبات است، تاریخ ختم تألیف مناسک، شوال ۱۳۸۶ ق .. دیده می‌شود.

ص: ۱۰۱

اینها همه بر اثر مراجعه نکردن به ادله مستحبات است که معمولاً اتفاق می‌افتد، جالب این که در سال پیش، مناسک شیخ با بیش از بیست حاشیه چاپ شد و این اشتباه را کسی متذکر نشد، فقط یکی از محشّین نوشته‌اند: «در بعضی از آثار، ده آیه آمده است» که معلوم است به اشتباه متفطن نشده‌اند.

*** هفتم: حج‌گزاری بدون پرداخت خمس

در مناسک حج امام خمینی (قدس سره) که با دوازده حاشیه چاپ شده است، می‌خوانیم:

سؤال: شخصی بدون اینکه خمس مال خود را بپردازد، به حج رفته است و الآن می‌خواهد بپردازد، آیا حج او صحیح است یا خیر؟
جواب: اگر لباس احرام و قربانی با پول غیر مخمس نبوده، عمل او اشکال ندارد (۱) در این مسأله برخی از مراجع معظم فرموده‌اند: «اگر همان طور که متعارف است، به ذمه خریده باشد حجّش صحیح است».

آیه الله اراکی هم گویند: «چون حق این است که اشاعه نیست، پس آنچه با آن پول تهیه کرده است، مالک شده، طواف و قربانی او صحیح است». (۲) قطع نظر از این دو مبنا، مفهوم پاسخ فوق این است که «اگر لباس احرام و قربانی با پول مخمس یا غیر متعلق خمس تهیه شده، حجّ او صحیح است»، در حالی که شرط صحت حجّ، آن است که هم طواف عمره تمتّع و هم طواف حج تمتّع و هم نماز طواف، با لباس مباح انجام شود (۳) و چون معمولاً- طواف حجّ تمتّع و نماز آن با لباس احرام انجام نمی‌شود، بلکه با لباسهای معمولی انجام می‌شود- چون پیش از آن، حجّاج از احرام خارج شده‌اند، مگر کسانی که اعمال مکه را پیش از وقوفین انجام می‌دهند- جواب دقیق، آن است که «علاوه بر لباس احرام و قربانی، لباسی که با آن طواف می‌کنند و نماز طواف می‌گزارند نیز باید با مال حلال تهیه شده باشد».

علاوه بر این، گاهی طواف عمره تمتّع و نماز آن نیز با لباس معمولی- نه لباس

۱- مناسک حج، ص ۵۲۱، مسأله ۱۳۵۰. نیز نک:- مسأله ۱۳۵۱

۲- مناسک حج، ص ۲۷۷، مسأله ۶۶۷. حواشی مراجع مذکور ذیل مسأله مشابهی است، ولی در آنچه مقصود ما از بیان این نکته است، تأثیری ندارد.

۳- مناسک حج، ص ۲۴۰، مسأله ۵۷۳؛ توضیح المسائل امام خمینی، ص ۱۳۲، مسأله ۸۲۰: «اگر با عین پولی که خمس یا زکات آن را نداده لباس بخرد، نماز خواندن در آن لباس باطل است و همچنین است اگر به ذمه بخرد و در موقع معامله، قصدش این باشد که از پولی که خمس یا زکاتش را نداده بدهد».

ص: ۱۰۲

احرام- انجام می‌شود و صحیح است؛ مثل مواردی که پس از تقصیر عمره تمتع معلوم شود طواف و نماز آن به جهتی باطل بوده است که در این صورت، برای اعاده طواف و نماز آن پوشیدن لباس احرام لازم نیست و احرام با لباس معمولی کافی است. (۱) نیز در صورتی که کسی به نیابت از دیگری طواف عمره تمتع یا طواف عمره مفرده انجام دهد، پوشیدن جامه احرام لازم نیست. (۲) همچنین در فرضی که محرم- جهلاً یا عمدتاً- حوله‌های احرام را کنار بگذارد و با لباس دوخته طواف و سعی انجام دهد، عملش صحیح است. (۳) آیه الله خویی (رحمه الله) نیز فرموده‌اند:

- «بر مستطیع لازم نیست که حتماً از مال خود به حج برود، پس هرگاه به گدایی یا با مال دیگری حج کند، کافی است. بلی، اگر جامه‌های احرام یا پول قربانی‌اش غصبی باشد، کافی نخواهد بود.» (۴)- «هرگاه جامه‌های احرام یا پول قربانی‌اش از مالی باشد که حق به او تعلق گرفته، حجتش صحیح نخواهد بود.» (۵) اشکال فوق بر این سخن نیز وارد است؛ یعنی علاوه بر جامه احرام و پول قربانی «لباسی که با آن طواف می‌کند» نیز باید حلال باشد و متعلق حق دیگری نباشد.

ممکن است در پاسخ این اشکال گفته شود: اینجا درصدد بیان چیزی بوده‌اند که ویژه حج است و آن، قربانی و لباس احرام است و معلوم است که سایر لباسها باید مباح باشد، ولی اولاً، این پاسخ؛ از سؤال و جواب آغاز این بحث، رفع اشکال نمی‌کند و ثانیاً، این جهت، چندان واضح نیست که مراجعه کنندگان به مناسک بفهمند، بلکه این دقت نظر، ویژه خواص اهل فن است و رساله و مناسک، سزاوار است به گونه‌ای باشد که مراجعه کننده به سهولت، مقصود را دریابد.

هشتم: محرمات احرام

در بیان محرمات احرام و تعداد آنها در بسیاری از مناسک حج، نوعی تداخل و عدم ضبط دقیق دیده می‌شود؛ مثلاً حضرت امام خمینی (قدس سره) دومین عمل محرم از

۱- نک:- مناسک امام خمینی، ص ۲۹۳، مسأله ۷۰۵، چاپ مشعر، ۱۳۸۲

۲- نک:- همان، ص ۳۰۹، مسأله ۷۴۹

۳- نک:- همان، ص ۳۱۰، مسأله ۷۵۲

۴- مناسک حج، چاپ پانزدهم، ۱۳۹۶ ق.، ص ۲۰، مسأله ۳۰

۵- همان، ص ۲۴، مسأله ۳۶

ص: ۱۰۳

محرمات احرام را «جماع با زن، بوسیدن، دست زدن یا تماس و نگاه با شهوت، بلکه هر نحو لذت بردن و تمتع» دانسته‌اند. (۱) یعنی همه این امور را ذیل یک عنوان آورده‌اند؛ همچنان که حرمت شکار و همه فروع آن را یک عمل محرم از محرمات احرام قلمداد کرده‌اند (۲) و از این جهت، یکنواختی در تعداد رعایت شده است، ولی مرحوم آیه الله خویی (رحمه الله)، مورد نخست را چهار امر محرم به حساب آورده‌اند و مورد دوم را یک امر؛ یعنی در بیان تروک احرام فرموده‌اند: «۱. شکار حیوان صحرائی؛ ۲. نزدیکی با زنان؛ ۳. بوسیدن زن؛ دست زدن به زن؛ نگاه کردن به زن و ملاعبه با او». (۳) بنابر این تفصیل، شکار را هم باید چند عنوان محرم قلمداد می‌کردند؛ چون آنچه محرم است و ایشان ذیل عنوان «شکار حیوان صحرائی» به حرمتش تصریح کرده‌اند، عبارت است از: ۱. شکار؛ ۲. کمک به دیگری در شکار (چه دیگری محرم باشد، چه مجل)؛ ۳. نگهداری شکار یا به دست گرفتن آن در حال احرام (هر چند شکار کردنش پیش از احرام باشد)؛ ۴. خوردن گوشت شکار (هر چند شکارکننده، مجل باشد). (۴) به نظر می‌رسد تعبیر و شمارش قدما در این موضوع، دقیقتر است که برای مثال، تعبيرات علمامه حلی، شهید اول و شهید ثانی را به ترتیب ذکر می‌کنیم:

«يجب على المحرم اجتناب صيد البرّ ... أكلا و ذبحاً، واصطياداً، و إشارةً، و دلالةً، و إغلاقاً و إمساكاً.

و النساء وطناً، و عقداً له و لغيره و شهادةً عليه و إقامةً، و تقبيلاً و نظراً بشهوة». (۵) - «أما التروك المحرّمه فثلاثون: ... و النساء بكلّ استمتاع حتّى العقد». (۶) - «... صيد البرّ ... اصطياداً و أكلا- و ذبحاً و دلالةً و إغلاقاً، مباشرةً و تسبباً ولو بإعارة الآلة. والاستمتاع بالجماع و مقدّماته حتّى العقد». (۷)

۱- مناسک حج، ص ۱۶۱. البته تعبیر مناسک آیه الله بهجت ص ۹۴ در عنوان مسأله در اینجا مناسب‌تر و بهتر است: «۲. امور زناشویی».

۲- مناسک حج، ص ۱۵۸

۳- مناسک حج، ص ۱۱۵، «تروک احرام» و ص ۱۲۹، مسأله ۲۳۹

۴- مناسک حج، صص ۱۱۷ و ۱۱۸، مسأله ۲۰۱-۲۰۰

۵- غایه المراد وحاشیه الارشاد، ج ۱، ص ۳۹۵

۶- اللمعة الدمشقيه، ص ۶۹

۷- رسائل الشهيد الثاني، ج ۱، ص ۳۶۷، رساله مناسک الحج و العمرة، ص ۱۴

ص: ۱۰۴

اشکال دیگر به تعبیر مرحوم آیه الله خویی اینکه ایشان «نگاه کردن به زن و ملاعبه با او» را یک عنوان شمرده‌اند، در حالی که نگاه، غیر از ملاعبه است و به مبنای ایشان مبنی بر تفصیل و جدا کردن این امور، باید دو عنوان محسوب می‌شد.

اشکال دیگر اینکه تعبیرات «نگاه کردن به زن، دست زدن به زن» و مانند آن در سخن ایشان، موهم این است که این امور فقط بر مردان حرام است، در حالی که بر زنان نیز حرام است و مسأله طرفینی است و عنوان مسأله باید طوری اتخاذ شود که موهم خلاف نباشد.

البته این اشکال به تعبیر علامه در ارشاد و شهید در لمعه: «والنساء وطئاً، و عقداً و...»؛ «والنساء بكلّ استمتاع حتّی العقد» نیز وارد است، ولی به تعبیر شهید ثانی: «والاستمتاع بالجماع و مقدّماته حتّی العقد» و به تعبیر برخی از معاصران (۱) «امور زناشویی» وارد نیست.

تعبیر اخیر، علاوه بر اینکه عامّ و سلیم از این اشکال است، از جهت کنایی و محترمانه بودن هم ستودنی است. سزاوار است مانند قرآن کریم، از این امور در مناسک حج و رسائل عملیه هم تا آنجا که به فهم مطلب ضرری نرساند، با تعابیر کنایی یاد شود. (۲) همچنین مرحوم آیه الله خویی و من تبعه و امام خمینی، یکی از محرمات احرام را به ترتیب، «استعمال بوی خوش» و «استعمال عطریات» دانسته‌اند، ولی ذیل همین عنوان فرموده‌اند:

«بر محرم حرام است که بینی خود را از بوی بد بگیرد. بلی تند رفتن از جهت خلاص از بوی بد عیبی ندارد.» (۳) «اقوی حرمت گرفتن دماغ است از بوی بد، لکن فرار کردن از بوی بد به تند رفتن، عیب ندارد.» (۴) در حالی که حرمت استعمال بوی خوش و حرمت گرفتن بینی از بوی بد، دو عنوان محرم است، نه یک عنوان.

۱- آیه الله بهجت، مناسک حج، ص ۹۴، چاپ جدید.

۲- سزاوار است رسائل عملیه و مناسک حج، علاوه بر جهات محتوایی و تبویب، از نظر زبانی و ادبی هم ویرایش و اصلاح شود و با بهترین ادبیات و لحن باشد. هنوز در برخی مناسکها امثال این تعبیر دیده می‌شود: «جایز است سر را خود انسان بتراشد یا به سلمانی بدهد»؛ «رو به قبله بودن در حال قطع اوداج اربعه کافی است».

۳- آیه الله خویی، مناسک حج، ص ۱۳۴، مسأله ۲۴۱

۴- امام خمینی قدس سره مناسک حج، ص ۱۷۲، مسأله ۳۴۱

ص: ۱۰۵

نیز آیه الله خویی در شمارش محرمات احرام، ذیل عنوان «۹. پوشیدن لباس دوخته بر مردان» فرموده‌اند:

«پوشیدن لباس دوخته، هر طور باشد، برای زنان عیبی ندارد، مگر دستکش که آن را نپوشند.» (۱) پیداست که حرمت پوشیدن دستکش برای زنان، عنوان مستقلی است و ربطی به «پوشیدن لباس دوخته بر مردان» ندارد.

همچنین در شمارش محرمات احرام، ذیل عنوان «۱۶. زینت نمودن» نوشته‌اند:

«پوشیدن زیور برای زینت بر بانوان محرم حرام است و زیوری که پیش از احرام، عادت به پوشیدن داشته، مستثنی است و می‌تواند او [آن] را بپوشد، ولی نباید او [آن] را به شوهر خود و دیگر مردان نشان دهد.» (۲) هویداست که «إظهار الزینة للزوج و لغيره من الرجال» عنوان مستقلی غیر از «پوشیدن زیور» است. همین ایراد، عیناً به مناسک حج حضرت امام خمینی نیز وارد است. (۳) در اینجا تعبیر قدما دقیق‌تر است؛ مثلاً علامه و شهیدین در شمارش محرمات احرام گویند: «و الحلی غیرالمعتاد للنساء، و إظهار المعتاد للزوج» (۴)، «و لبس المرأة ما لم تعتده من الحلی؛ و إظهار المعتاد للزوج» (۵)، «و لبس ما لم تعتده من الحلی، و ما اعتادته بقصد الزینة لابدونها؛ لکن یحرم علیها إظهاره للزوج». (۶) توضیح اینکه برخی از قدما مانند شهید، چنان که گذشت، تروک احرام را سی مورد دانسته‌اند و آنها را از یکدیگر تفکیک کرده‌اند و برخی معاصران، ۲۵ یا ۲۴ مورد دانسته‌اند و دو یا چند عنوان را ذیل یک عنوان درج کرده‌اند که دقیق نیست. البته در مواردی، قدما هم چند امر را ذیل یک عنوان آورده‌اند، ولی تعبیرشان دقیق است؛ مثلاً تعبیر علامه در ارشاد که گذشت، انصافاً دقیق است:

«... صید البرّ... أكلًا، و ذبحًا، و اصطیادًا، و اشارهً، و دلالةً، و إغلاقًا و إمساكًا و النساء و طئًا، و عقدًا له و لغيره و شهادةً علیه و إقامةً، و تقبیلًا و نظرًا بشهوة.» (۷)

۱- مناسک حج، ص ۱۳۶، مسأله ۲۴۴

۲- مناسک حج، ص ۱۴۲، مسأله ۲۵۶

۳- مناسک حج، ص ۱۸۷، مسأله ۳۹۳

۴- غایة المراد و حاشیة الارشاد، ج ۱، ص ۳۹۷

۵- اللمعة الدمشقیة، ص ۶۹

۶- رسائل الشهد الثانی، ج ۱، ص ۳۶۷؛ رساله مناسک الحج و العمره، ص ۱۵

۷- غایة المراد و حاشیة الارشاد، ج ۱، ص ۳۹۵

ص: ۱۰۶

ولی مرحوم آیه الله خویی (رحمة الله) و من تبعه صید را با همه مسائل وابسته‌اش یک عنوان و نساء، یعنی آمیزش و مانند آن را- چنان که گذشت- چهار عنوان دانسته که این دوگانگی، وجهی ندارد. علاوه بر اینکه عنوان «صید» در کلام علامه و مانند آن، کلی است و همه محرماتی را که ذیل آن ذکر شده، شامل می‌شود، ولی عنوان در کلام آیه الله خویی به گونه‌ای است که شامل محرمات ذیل آن نمی‌شود؛ زیرا در عنوان محرم نخست فرموده‌اند: «۱. شکار حیوان صحرائی» و پیداست که این عنوان، شامل اکل، امساک و مانند آن نمی‌شود؛ بر خلاف تعبیر «شکار/ صید» در سخن علامه که شامل همه موارد؛ یعنی اصطیاد، ذبح، اکل و ... می‌شود.

نهم: عدم محاذات جدّه با میقات

مسأله محاذات یا عدم محاذات جدّه با میقات یکی از مسائلی است که کارشناسان باید تکلیف آن را مشخص و معین کنند و اختلاف در آن به هیچ وجه شایسته نیست. در مناسک برخی از مراجع معاصر می‌خوانیم:

«کسانی که با هواپیما به حج می‌روند و می‌خواهند بعد از حج به مدینه مشرف شوند، احتیاط آن است که بدون احرام بروند جدّه، و از اهل اطلاع مورد اعتماد تحقیق کنند، اگر جدّه یا حده معلوم شد محاذی با یکی از میقاتهاست از آنجا محرم شوند و الا بروند به میقات دیگر مثل جحفه و از آنجا محرم شوند ...»

محاذات یا عدم محاذات جدّه با یکی از مواقیت- به نظر بسیاری از فقیهان- موضوع حکم است و نباید توقع داشت حاجی- که از همه جا بی خبر است- تحقیق کند که آیا جدّه محاذی میقات است یا نه و ابهام و تردید در آن با اینهمه امکانات و وسائل فعلی سزاوار نیست. برخی از فقیهان دیگر در این زمینه نوشته‌اند:

- «محاذات جدّه با یکی از مواقیت ثابت نیست، بلکه اطمینان به عدم محاذات آن است، پس احرام از جدّه مجزی نیست و بر حاجی لازم است قبل از رسیدن به جده نذر احرام نموده و از محل نذر احرام ببندد ...» (۱)- «با ملاحظه نقشه‌های جغرافیایی، نقطه محاذی جحفه، در جنوب شرقی جدّه واقع

۱- مناسک حج با ۱۲ حاشیه، صص ۱۱۹-۱۱۸، مسأله ۲۱۲

ص: ۱۰۷

است و لذا با نذر می شود در فرودگاه جدّه احرام بست؛ زیرا قبل از میقات واقع است.»

- «محاذات جدّه با هیچ یک از میقاتها ثابت نیست. بنا بر این باید یا به میقات یا محاذات میقات برود.» (۱) - «جدّه نه میقات است نه محاذی میقات، لذا احوط آن است که با نذر از آنجا محرم شود.» (۲) ظاهراً منشأ اختلاف فتوای علما در این زمینه، مشخص نبودن وضع موضوع حکم، یعنی محاذات یا عدم محاذات جدّه با میقات است، (۳) که با این همه وسایل موجود، ابهام در آن به هیچ وجه شایسته نیست. البته اگر در معنی کلمه «محاذات» اختلاف باشد و بر اثر آن در محاذی بودن جدّه اختلاف شود، سخن دیگری است و چنین اشکالی وارد نخواهد بود.

پی نوشت ها:

۱- همان.

۲- همان، ص ۱۹۹، ذیل مسأله ۴۴۳

۳- برخی از فقیهان نیز مانند آیه الله خوئی رحمه الله می فرمایند: «احرام از جدّه حتی بر فرض محاذی بودن آن با میقات مجزی نیست...» حاشیه مناسک حج، ص ۱۱۸، ذیل مسأله ۲۱۲. بعضی از فقیهان هم معتقدند احرام از جدّه - چه محاذی باشد و چه نباشد - برای کسانی که از میقات و نزدیک آن عبور نمی کنند، صحیح است: «یصحّ الإحرام من جدّه لمن لایمرّ علی أحد المواقیت أو بالقرب منه». و هو الأقرب إلی الصواب.

ص: ۱۱۳

تاریخ و رجال

داستانی دروغین در باره پیامبر اعظم (ص)

ص: ۱۱۴

محمد صادق نجمی

دروغ

مطالعه و بررسی منابع حدیثی و تاریخی و دقت در بعضی حوادث و جریان‌های زندگی پیامبر خدا (ص)، گویای این حقیقت تلخ است که درباره آن حضرت دروغ‌سازی و شایعه‌پردازی بسیار به وقوع پیوسته و از دوران حیات آن حضرت آغاز شده است؛ زیرا در دوران زندگی پیامبر (ص) افرادی بودند که در اثر حبّ و بغض و دوستی و دشمنی و اغراض مختلف، دروغ‌هایی می‌ساختند و مطالب خلاف و بی‌اساس را در مورد آن حضرت، میان جامعه منتشر می‌کردند، تا جایی که حضرت رسول (ص) در بالای منبر به گونه‌ای آشکار، مردم را از وجود چنین دروغ‌سازی آگاه کرد و آنان را از عواقب این عمل ناشایست بر حذر ساخت و فرمود

: «لا تکذبوا علی و من کذب علی فیلج النار» (۱)؛

«مردم بر من دروغ نبندید و هر کس بر من دروغ ببندد جایگاهش آتش است.»

و در ضمن خطبه دیگر فرمود:

«أیها الناس قد کثرت علی الکذابه فمن کذب علی متعمداً فلیتبوأ مقعده من النار»

؛ (۲) «مردم! دروغ‌گویان از زبان من زیاد شده‌اند...»

و آنگاه که سلیم بن قیس از امیرمؤمنان (ع) درباره صحّت و سقم احادیثی که در دست مردم است پرسید، حضرت در پاسخ وی فرمود:

۱- صحیح بخاری، ح ۱، باب اثم من کذب مع النبی؛ تحف العقول، ص ۵

۲- کافی، ج ۱، ص ۶۲ برکت الفضل، ج ۱، ص ۲۱۱ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۳۸؛ تحف العقول، ص ۱۹۳

ص: ۱۱۵

«إِنَّ فِي أَيْدِي النَّاسِ حَقًّا وَبَاطِلًا، وَصِدْقًا وَكُذْبًا، وَنَاسِخًا وَمَنْسُوخًا، وَمَحْكَمًا وَمُتَشَابِهًا، وَحِفْظًا وَوَهْمًا وَلَقَدْ كَذَبَ عَلِيٌّ رَسُولَ اللَّهِ عَلِيٌّ عَهْدَهُ...»؛ «در میان حدیث‌هایی که در دست مردم است؛ حق باطل، راست دروغ، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و حقایق و اوهام به هم در آمیخته است، حتی در دوران حیات پیامبر خدا نیز مطالبی را به دروغ به او نسبت می‌دادند...»

اغراض و انگیزه‌های جعل و دروغ، پس از ارتحال پیامبر اسلام، رو به فزونی گذاشت و به موازات فاصله مردم از دوران زندگی پیامبر (ص) علل و انگیزه‌های دروغ‌سازی و شایعه پردازی درباره آن حضرت بیشتر گردید. دوران پیش از نبوت پیامبر گرامی، چگونگی آغاز وحی و معاشرتش با همسرانش و خلاصه تمام جوانب زندگی آن بزرگوار طبق آمال و اهداف و بر اساس سیاست‌های روز رنگ آمیزی شد. هر کس برای مقصود و هدف خاصی که داشت، از زندگی آن حضرت مایه گرفت و به صورت حدیث (گفتار) و یا سیره (رفتار عملی) پیامبر نقل گردید و به آن حضرت نسبت داده شد و این وضع در دوران معاویه شکل اساسی‌تر و خطرناک‌تری به خود گرفت که بحث مفصلی را می‌طلبد.

ص: ۱۱۶

این احادیث ساختگی، دست به دست می‌گشت تا این که به کتاب‌ها راه یافت و در لابه‌لای متون احادیث صحاح و مسانید اهل سنت جای گرفت. در پیشاپیش همه کتاب‌های حدیث و صحیح‌ترین منابع حدیثی و مورد اعتمادترین کتاب‌های روایی؛ صحیح بخاری، صحیح مسلم و صحاح چهارگانه دیگر، معرفی و به سایر کتاب‌های حدیث و تاریخ و تفسیر از این منابع، منتقل گردید و نویسندگان و مؤلفان این کتاب‌ها، بدون نقد و بررسی، این مطالب ساختگی را به عنوان حدیث پیامبر خدا و تاریخ و سیره آن حضرت، در اختیار مسلمانان قرار دادند و گاهی همین مطالب بی‌اساس، از رواج بیشتری برخوردار شد و حدیث‌های صحیح و مطالب واقعی تحت الشعاع قرار گرفت و به فراموشی سپرده شد.

داستان لدود (۱)

یکی از داستان‌های ساختگی و حدیث‌های جعلی، که در منابع اولیه اهل سنت نقل گردیده، حدیث «لدود» است. خلاصه این افسانه، که از عایشه نقل گردیده، این است که:

در روزهای آخر عمر پیامبر اسلام و در دوران شدت مرضی اش، که در حال اغما به سر می‌برد، با صلاح‌دید همسران حضرت و کسانی که در منزل حضور داشتند، معجون و دوی تلخی، که به افراد مبتلا به سینه‌پهلو داده می‌شد، به دهان پیامبر ریختند و پیامبر خدا در آن حال اشاره کرد که دوا را به دهانش نریزند.

عایشه می‌افزاید: ما فکر کردیم امتناع پیامبر از خوردن دارو، بدان جهت است که هر مرضی از خوردن دوا کراهت دارد و امتناع می‌ورزد و لذا به امتناع و اشاره آن حضرت ترتیب اثر ندادیم و دوا را به دهانش ریختیم. چون پیامبر به هوش آمد و تلخی دوا را در دهانش احساس کرد و متوجه شد که به دهانش دارو ریخته شده، سوگند یاد کرد که: باید به مجازات این عمل، در برابر چشمانم، به دهان تمام کسانی که در مجلس حضور دارند، به جز عباس، از آن دارو ریخته شود و طبق

۱- لدود معجون و داروی تلخ بدمزه‌ای بود که به مریض‌ها خورانده می‌شد.

ص: ۱۱۷

دستور اکید و سوگند پیامبر، دارو به دهان یکایک حضار، به جز عباس، ریخته شد تا نوبت به همسران پیامبر رسید. از میان آنان، میمونه اصرار کرد که من روزه هستم، ولی به گفتار وی اعتنا نکردند؛ زیرا پیامبر بر این امر تأکید و سوگند یاد کرده و کسی را به جز عباس استثنا ننموده بود.

متن حدیث، که به صورت خلاصه در صحیح بخاری و صحیح مسلم، از عایشه نقل شده، چنین است:

«قالت عائشة: لددناه فی مرضه فجعل یشیر إلینا أن لا تلدونى فقلنا كراهية المریض للدواء، فلما أفاق قال أ لم أنهكم أن تلدونى؟ قلنا كراهية المریض للدواء، فقال: لا یبقی فی البیت أحدٌ إلا لدَّ و أنا أنظر إلا العباس، فأنه لم یشهدكم» (۱) در حدیث دیگری که ابن ابی الحدید باز از عایشه نقل کرده، آمده است: «فلقد لدَّت میمونه و إنها لصائمة لقسم رسول الله عقوبه لهم بما صنعوا». (۲) از آنجا که بررسی همه حدیث‌های مربوط به این داستان ساختگی، از نظر متن و سند با وضع این مقاله کوتاه سازگار نیست، تنها به بعضی از نکاتی که در متن این حدیث‌ها وجود دارند، بسنده می‌کنیم:

در مرحله نخست، آنچه در متن این حدیث‌ها جلب توجه می‌کند و ساختگی بودن این داستان را، حتی برای کسانی که پیامبر (ص) را معصوم و مصون از خطا و کارهای لغو نمی‌دانند، تأیید می‌کنند که در مفهوم این حدیث‌ها تناقض و تضاد وجود دارد که، سه مورد از این تناقض‌ها را توضیح می‌دهیم:

۱. پیامبر خدا (ص) در چه زمانی متوجه ریختن دوا به دهانش شد؟ آنچه در متن بیشتر این احادیث تصریح شده، این است که پیامبر خدا پس از آن که به هوش آمد و تلخی و اثر دارو را در کام خویش احساس کرد، متوجه شد که به دهان وی دارو ریخته‌اند؛ «ووافق فعرف أنه قد لدَّ و وجد أثر اللدود.» (۳) ولی بنا به مضمون همان حدیثی که در آغاز بحث، از صحیحین آوردیم، پیامبر خدا (ص) متوجه بود و با ایماء و اشاره، از این عمل نهی می‌کرد؛ «فجعل یشیر إلینا أن

۱- صحیح بخاری ۶/ باب کتاب النبى الى كسرى و قیصر و ۷ کتاب الطب باب اللدود و ۹ کتاب الديات و صحیح مسلم ۷ کتاب السلام باب كراهية التداوى باللدود سنن ترمذی ۳، ص ۲۶۵

۲- شرح نهج البلاغه: ص ۱۳، ص ۳۲

۳- مسند احمد ح ۶، ص ۱۱۸

ص: ۱۱۸

لا تلدونى فلما أفاق، قال ألم أنهكم أن تلدونى».

۲. موفعیت عباس در این جریان: بنا به مضمون حدیثی که ترمذی و بعضی علمای اهل سنت نقل کرده‌اند، عباس عموی پیامبر خدا (ص) از همان افرادی بود که به دهان پیامبر دوا ریختند. «رده العباس و أصحابه» (۱) ولی به نقل ابن ابی الحدید، از عایشه، عباس با این که در مجلس حضور داشت اما از دوا ریختن به دهان حضرت رسول امتناع ورزید «فاجمعوا علی ان یلدوه فقال العباس لا اله...» (۲) در حالی که بنا به مضمون حدیثی که از صحیحین نقل آوردیم، عباس در اصل جریان حضور نداشته بلکه بعداً وارد شده است؛ «إلا العباس فأنه لم یشهد کم». (۳) چه کسانی مشمول مجازات گردیدند: بنا به نقل احمد بن حنبل، به همه صحابه، که در آن جریان حضور داشتند، دوا داده شد تا نوبت به همسران آن حضرت رسید ولی بنا به مضمون حدیث دیگری که باز احمد بن حنبل نقل کرده، به جز همسران پیامبر شخص دیگری در آن موضوع و در آن جلسه شرکت نداشت و دوا نیز تنها به همسران پیامبر خورانده شد.

«عن العباس إنه دخل علی رسول الله وعنده أزواجه فاستترن منه إلا میمونه فقال (ص) لا یبقی فی البیت أحد شهد للذی إلا لُدَّ: عباس گوید: وارد حجره پیامبر شدم و همسران آن حضرت در کنارش بودند. با دیدن من، حجاب به سر کردند، جز میمونه. پس پیامبر فرمود: در خانه کسی باقی نماند که شاهد دوا خوردن من بوده است، مگر این که به دهان او هم دوا ریخته شود. آیا صدور چنین حکمی با مقام نبوت سازگار است؟

گذشته از این تضاد و تناقض سه گانه در متن این داستان، که دلیل بر جعل و ساختگی بودن آن می‌باشد، در زمینه این افسانه ساختگی، این سؤال مطرح است که: آیا اصلاً صدور چنین حکم خنده‌دار و دستور چنین مجازات مخالف عقل و وجدان، از سوی رسول الله، با مقام نبوت و شخصیت شاخص رسول اعظم و پیامبر خاتم متناسب است؟! زیرا در ظاهر، مضمون همه این حدیث‌ها و مفهوم صریح بعضی از

۱- سنن ترمذی ۳، ص ۲۶۵ فائق زخمشری، ج ۳، ص ۳۱۳

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۳۱

۳- مسند احمد ۱، ص ۲۹۰

ص: ۱۱۹

آن‌ها این است که دستور اکید و سوگند پیامبر خدا در مورد دوا خوردن تمام افراد حاضر در مجلس، به عنوان عمل متقابل و مجازات اقدام آنان صورت گرفته است؛ «یقسم رسول الله عقوبه لهم بما صنعوا» (۱) در صورتی که اولاً- همان گونه که اشاره شد، بنا به مضمون بخش مهم این حدیث‌ها، پس از آن که پیامبر خدا به هوش آمد، متوجه شد که به دهان او دوا ریخته شده، بنابراین، از ناحیه آن حضرت، که در حال بیهوشی به سر می‌برد، نهی وجود نداشته تا مخالفتی صورت پذیرد و متخلفان مجازات شوند. ثانیاً- اگر در این رابطه مفهوم همان حدیث را بپذیریم که آن حضرت قبلاً متوجه جریان بود و با ایما و اشاره آنان را نهی میکرد و از خوردن دارو امتناع ورزید، باز هم نمی‌توان چنین مخالفتی را جرم قابل مجازات به حساب آورد؛ زیرا این مخالفت، بر اساس توجیهی از سوی عاملین بوده که معمولاً هر مریض از خوردن داروی تلخ، امتناع می‌ورزد. و ثالثاً- اگر فرض کنیم که همه حضار مجلس، طرف مشورت و با اصل موضوع موافق بوده‌اند، اما مسلم است که همه زنان در انجام دادن این عمل شرکت و مباشرت مستقیم نداشته‌اند. بنابراین، مجازات همه حضار چرا؟ و چرا همه حاضران، به جرم عمل یک یا دو نفر مجازات شوند، در صورتی که طبق قانون اسلام و قانون عقل نمی‌توان کسی را به جرم شخص دیگر مسؤول دانست؛ «ولا تزر وازره وزر اخری» و آیا این حکم مانند آن نیست که در مقام قصاص عده‌ای را به جرم راضی بودن به قتل کسی، مانند شخص قاتل، محکوم به قصاص نمایند؟! و آیا هیچ شخص عاقلی به خود اجازه می‌دهد افرادی را در برابر عملی که آن را وظیفه اسلامی و انسانی خود و راه نجات وجود پیامبر و معالجه او می‌دانند، به جای تقدیر و تشکر از عمل آنان مجازات کنند؟! کجا رسد به مقام ارجمند رسالت و خاتم نبوت، که طبق نقل ابن حجر، آن حضرت در تمام دوران زندگی اش، حتی نسبت به حقوق شخصی و مسلم خویش با هیچ کس و حتی با دشمنانش به مقام انتقام و مجازات برنیامد و با

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۳۲

ص: ۱۲۰

همه آنان، با عفو و اغماض رفتار نمود (۱) و در فتح مکه چون با سرسخت‌ترین دشمنانش مواجه گردید، فرمود: «إذهبوا أنتم الطلقاء».

انگیزه جعل این داستان:

در مورد جعل حدیث «لدود» که وهنی است به ساحت مقدس رسالت و بهانه و دست‌آویزی است در دست مخالفان اسلام، گرچه ممکن است انگیزه‌های متعدّد وجود داشته باشد، ولی به نظر می‌رسد، دو انگیزه زیر، از مطالب دیگر قوی‌تر باشد:

۱- تأییدی بر گفته خلیفه دوم

در برخی روایات آمده است که پیامبر خدا (ص) در ساعات و لحظات آخر عمر، دستور داد «ایتونی بکتاب لکم کتاباً لا تضلوا بعده أبداً» (۲) و خلیفه دوم گفت «أنه لیهجر» و حدیث سازان خواسته‌اند با جعل این افسانه، این سخن خلیفه را، که بدین وسیله مانع از کتابت آن وصیت‌نامه گردید، به اثبات رسانند. و بگویند: رفتار و روش پیامبر در ایام مریضی و روزهای آخر عمر، گفتار خلیفه را تأیید می‌کند؛ زیرا آن حضرت در آن روزها دستورهایی می‌داد که ناشی از هذیان و در اثر از دست دادن نیروی تعقل بوده است؛ زیرا گاهی دستور می‌داد داروی تلخ و بد مزه، به دهان همه حاضران در مجلس بریزید و من تماشا کنم! دستوری غیر عقلایی و خنده‌آور! و گاهی نیز فرمان می‌داد قلم و کاغذ بیاورید تا مطلبی بنویسم که پس از من گمراه نشوید.

۲- فضیلت تراشی برای سر سلسله خلفای عباسی

سیاست و اهتمام خاندان و خلفای عباسی بر این بوده تا آنجا که ممکن است، هر فضیلت و افتخار را به نفع خانواده خویش؛ از عباس گرفته تا یکایک خلفای این

۱- فتح الباری، ج ۸، ص ۱۱۲

۲- صحیح بخاری، ۱ کتاب العلم باب کتابه العلم.

ص: ۱۲۱

خاندان، جعل نمایند. گرچه این نوع فضیلت تراشی منجر به اهانت به ساحت مقدس پیامبر خدا شود! در داستان لدود، این انگیزه و هدف مشهود است که برای اثبات یک فضیلت و بیان یک افتخار از سوی پیامبر (ص) نسبت به سرسلسله و بنیانگذار این خاندان ساخته و پرداخته شده است، که حضرت رسول دستور داد به دهان اعضا و افراد خاندان خویش و حتی به همسران و اعضای اهل بیت؛ یعنی امیرمؤمنان و فاطمه زهرا و حسنین (علیهم السلام) داروی تلخ ریخته شود و تنها کسی که مستثنی گردید، عباس بود؛ «لا یبقی أحدٌ فی البیتِ إلَّا لُدٌّ و أنا أنظرُ إلیه إلَّا العباس فأنه لم شهدکم».

حدیث لدود از دیدگاه علما

چون از نظر علما و دانشمندان شیعه، که انبیا را معصوم و از هر عمل غیر عقلانی مصون می‌دانند و در ساختگی بودن این حدیث و خرافی بودن این افسانه هیچگونه تردید ندارند و مخالف عقیده آنان درباره نبوت و غیر قابل قبول می‌باشد، لذا آنان نه تنها آن را نقل نکرده‌اند بلکه حتی در مقام ردّ و پاسخگویی آن نیز نبوده‌اند و به طور کلی، با بی‌اعتنایی نسبت به آن مواجه گردیده و در بوته نسیان و فراموشی قرار داده‌اند.

و اما علمای اهل سنت، با این که این افسانه در مهم‌ترین منابع حدیثی آنان؛ یعنی صحیح بخاری و صحیح مسلم نقل گردیده، ولی محققان آن‌ها نیز آن را ساختگی و مردود دانسته‌اند؛ از جمله آن‌ها است نقیب ابوجعفر استاد ابن ابی الحدید.

او می‌گوید: من در مجلس استادم ابوجعفر نقیب حدیث «لدود» را مطرح کردم و نظر او را در این مورد جویا شدم که آیا در این حادثه، به دهان علی بن ابی طالب نیز از آن داروی تلخ و بدمزه ریختند؟ او در پاسخم گفت: معاذ الله، اگر چنین چیزی حقیقت داشت، عایشه می‌گفت؛ زیرا او علاقه‌مند بود که در باره علی بن ابی طالب نقطه ضعفی بیابد و آن را افشا و برملا کند. ابوجعفر سپس گفت: در آن روزها و ساعت‌های آخر پیامبر (ص)، مسلماً نه تنها علی و فاطمه، بلکه حسن و حسین نیز در

ص: ۱۲۲

کنار بستر پیامبر حاضر بودند و آیا می‌توان احتمال داد که از آن دارو به دهان آنان نیز ریخته باشند؟! نه، به خدا سوگند چنین چیزی نبوده است.

ابن ابی الحدید می‌گوید: ابوجعفر گفتار خود را با این جمله پایان داد: «و داستان لدود از اصل دروغ و ساختگی است و آن را تنها یک نفر برای تقرّب به بعضی از مقامات ساخته و پرداخته است» (۱) پی‌نوشت‌ها:

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۳۲

ص: ۱۲۳

بقیع در بستر تاریخ

علی اکبر نوایی

درآمدی بر موضوع

بقیع، قطعه زمینی رها شده و مقبره‌ای همچون مقابر عمومی نیست، گنج تاریخ و مخزن اسراری جاودانه است. تاریخی مملو از حادثه و دنیایی از همه عظمت‌ها، اخلاص‌ها، رشادت‌ها، کرامت‌ها، معناها، جانفشانی‌ها، ایثارها، مظلومیت‌ها، حماسه‌ها و فریادهاست؛ فریادهایی در سکوت، گریه‌هایی در تنهایی.

ناله‌هایی در ظلمت، یادواره‌ای است از جهادها و پیکارها و از خود گذشتن‌ها، نمادی است از عظمت یک تاریخ بلند و گسترده، واگویی کتاب‌های سترگ است که باید به استنطاق درآید و به مرحله کتابت نهاده شود تا نهفته‌های حیات بخش و شور آفرین و الهام بخش خود را باز نماید و اسراری را که در خود نهفته، برملا سازد تا درس‌های خود را بی دریغ، فراروی تشنگان حقیقت و معرفت و انسانیت بازگو نماید و عبرت‌های خود را به صاحبان بصیرت ارزانی دارد.

بقیع، مجمع اسرار، رازها و رمزهای سر به مهر است که دست تطاول و ستم، نگذارده لب بگشاید و رازها و رموز و اسرار معرفت بخش خود را فراروی انسان‌های سرگشته معاصر، نجوی کند.

بقیع، سینه سینا است، که اکنون ساکت و خاموش، منتظر سؤال‌های ذهن‌های

ص: ۱۲۴

کاوشگر و معنا طلب است. بقیع داستان صدها صحابی مخلص و وفادار است که هرگز سهمی دنیوی از ایثار و اخلاص‌ها و همگامی‌های خود با نبی رحمت در دنیای ماده، طلب نکرده‌اند.

داستان امامت شیعی و راستین اسلامی است که در چهره سبط اکبر نبی رحمت، حسن مجتبی (ع) و باقی مانده حادثه طف، سجاد امامت (ع) و باقر علوم و صادق آل البیت (علیهم السلام) تجلی یافته است.

داستان و غم‌نامه خلیفه بلافصل پیامبر رحمت و دخت مظلومه او، سیده زنان عالم است. غم‌نامه غربت، انقطاع وحی و سیلی خوردن‌های دردانه هستی و گریه‌های ممتد از رجعت امت، پس از پدر خویش و نگین رسالت و نبوت است. معنای آیه تطهیر و طنین صدای مظلومانه کوثر است و فریاد بیت الاخوان فاطمه، نگین هستی است. واگویه دخترکانی از تتمه نبوت است که با غم‌های سترگ خود، در سینه آن غنودند؛ همچون رقیه و زینب و امّ کلثوم، بازتابی از کرامت زنان و مادرانی بزرگ است که با داستان خود انسان‌هایی بزرگ را به تاریخ انسانیت عرضه داشتند و با کعبه نجوی کردند و طفلِ مام هستی را، که جان جهان است، بر داستان کرامت خویش گذاردند. داستان بانویی است که کفالت خاتمه رسالت و عقل کل هستی را مفتخر شده است.

بانویی بزرگ، فاطمه بنت اسد، که هم مام امیر ولایت و عدالت است و هم کفالت گر انسان کامل تاریخ بشریت، ستوده خدا، محمد مصطفی (ص).

بقیع، یادمان سعدیه‌ای است که با شیر پستان خویش، کاری همچون فاطمه بنت اسد را تداعی کرده است.

بقیع، جایگاه مادران امت، زنانی کرامت پیشه؛ همچون جویریّه، امّ حبیبه، امّ سلمه، ماریه و ... که همواره، همچون امّ سلمه و امّ حبیبه، غم‌های زنانه را از چهره تابناک پیامبر ستردند.

غم‌نامه صفیه و عاتکه؛ دو بانوی با شهامت و عمه‌های یتیم عبدالله، پیام آور

ص: ۱۲۵

حقیقت است؛ آنان که پشتوانه‌ای برای یادگار رسالت بودند. واگویه‌ای از گریه‌های خواهری است که سیل اشکش او را تا احد فراخوانده و در غم عمّ پیامبر، سید شهیدان احد، مویه کرده و خونابه دل خویش را در رگ‌های تاریخ جاری کرده است. بقیع، داستان فراوان گفته شده عدالت علی است، که عقیل برادر را هم از بخششی اضافه دریغ داشته تا عدالت، قربانی خویشاوندی و تبارگرایی نگردد و داستان حدیده محماتش عالمی را در فراگیری درس عدالت، کفایت کند.

بقیع، داستان مکرّر غم رسول خاتم در فراق از دست دادن جگر گوشه‌ای است که امید نبی رحمت بود؛ ابراهیم، ابن رسول خاتم؛ او که ولادتش موجی از شادی را در مدینه الرسول و مرگش، سایه‌ای از غم را بر شهر وحی و شهر محبوب پیامبر خدا افکند.

بقیع، غم مادری است که اشکش را از مدینه تا کربلا روانه کرده و پسران قهرمان و قهرمان قهرمانان حادثه طف را نثار آرمان‌های رسالت کرده، تا فریاد رهایی بخش محمد (ص) در سینه تاریخ بماند و دُرّانه و جگر گوشه اش، سید شهیدان طف، تنها نماند. او که ابوالفضل رشیدش و عون و عبدالله و جعفرش را برای هم‌کابی با جگر گوشه فاطمه و علی (ع)، همراه او نمود تا در رکابش بسان دسته‌های گل پرپر شوند و به کام مرگی با عزّت و کرامت در افتند.

باز هم بنگارم که بقیع، یادواره تشت سرخ خون و یادواره تیرهای نشسته بر پیکری مظلوم است. فریاد باقی مانده حادثه طف و رییس بکابین است و صاحب دعا‌های پندآموز معرفت بخش.

بقیع، داستان منصور شیطان است که با نصرت‌های شیطان، جبل الهی را و رییس احیاگر تشیع را به خاک نشانند و علم و کرامت و فضیلتش را از تشنگان معرفت دریغ داشت.

ص: ۱۲۶

بقیع، غمنامه مدینه مظلوم، در دوران تاراج گری است که یزیدش نامیدند تا حرّه را بیافریند و بیالاید و انسان‌های والاتبارش را به دست دشنه مسرف بن عقبه بسپارد و به تاراج گری اش فرمان دهد و اباحه این تطاول را اعلامش نماید تا که هر چه می‌تواند قساوت کند. ناپاکی نماید و هزاران تخم حرام را از تیره اموی تا امروز بر آن بیفزاید، مؤمنانش را کشته و حرام زادگانش را به دست تاریخ قساوت علم کند، تا که امروز هم دشنه به دست، آماده فشردن گلوهای عدالت طلب باشند. لهوفی در سینه سوزان است، سینه بی کینه شیعه. آری، بقیع داستان سرای واقعه‌ای است که حرّه اش نامیدند، نه حرّه شرقی یا غربی، که حرّه حرارت کینه و بغض فرزندان عاص، که پس از گذشت از سی تن، سرها را درو کردند و داستان شجره ملعونه را تفسیر نمودند.

بقیع، سوگنامه شهیدان با فضیلت و بی ادعای احد است که پس از سید شهیدان احد، به صورتی تدریجی از کثرت جراحات، بر خاک بقیع غنودند.

بقیع، نمادی از کینه ابوسفیان است؛ آن که هرگز به خدا ایمان نیاورد «ما أسلم و لکن استسلم» او اسلام نیاورد و لکن تظاهر به آن نمود. او (ابوسفیان) ریشه درخت ملعونه در قرآن است که همواره از نسل و ذریه سفاکش چه خون‌ها که

ص: ۱۲۷

نریخته و چه سرها که بر نیزه نگردیده تا در سینه بقیع نهان گردند و بالأخره بقیع، مطلع غزل حجت آخرین است. بقیع، فریادی رسا و بغضی در گلوی تاریخ است که باید با لبان و نوک قلم انسان‌های دارای نقش و رسالت فریاد شود و به دایره معرفت تبدیل شود و داستان صحابی و دیگر انسان‌های والاتبار و داستان امامت فخر آفرین شیعه و غم‌های نهفته در دوران او را به تفسیر و نمایش بایسته پردازد.

من بقیع را در چند مقبره رنگ و رو رفته و به غربت نشسته نمی دانم. او را فریادی مجسم و بغضی ترکیده از گلوی تاریخ می دانم. بقیع هم اکنون در مجلس آل فلاخن گرفتار آمده، صهیونیسم را شادمان نموده و سازمان‌های جاسوسی عالم را؛ سازمان‌هایی که جاهلیت مدرن و پست مدرن را پاس می‌دارند، بدون زحمتی به اغراض شیطانی شان رسانده و همان‌ها و نفاثات فی العقد، چنان در شیپورها دمیده‌اند و در گوش‌ها خوانده‌اند که بقیع، باید در مسیر فراموشی فرایندی را طی کند که ذکرش و یادش نماد شرک است و بدین روی، قبور امامان بقیع، بیت الاحزان و قبه ابراهیم بن رسول خاتم و یادمان فاطمه بنت اسد و حلیمه سعدیه و مادر چهار پسر از دست داده و ... به دست تخریب سپرده شد و چیزی از آن مشهود نیست و هم اکنون دلچک‌هایی ساخته شده از شام و هرات و حلب و بخارا و سمرقند و مدینه و یمن و هر ناکجا آباد دیگر، گردشان آورده‌اند و با دلارها و ریال‌ها و تورهای کشنده نامرئی در محفظه ذهن شیطانی اش خوانده‌اند که دشداشه‌ای بر تن نما، عبایی بر دوش، تسبیحی بر دست، چفیه‌ای بر سر و رمانی برفرق بند و داد سخن ده، که تو سئل، شرک است، معرفی غنودگان در بقیع، کفر است و آری دیروز بقیع، و داستان تاریخ میانه و تاریخ امروزینش، همه برگ‌های عبرت می‌باشند و قابل تذکار و بسط و شرح و تفصیل و پژوهش و تحقیق.

ص: ۱۲۸

بقیع، غم همیشه شیعه

بقیع، در مدینه است. در مکه که هستی، فقط می‌بینی صف‌های نماز باید چنان مستقیم باشد که از خط اعتدال، یک میلی متر هم خارج نشود، مخالفت با شیعه، رنگ روشنی ندارد و ملایم‌تر می‌نماید.

اما همینکه پا به مدینه می‌گذاری و از سنگفرش‌های ساخته شده در ایتالیا و فرستاده شده از اروپای مدرن که می‌گذری، پایت را به روی محله‌ای می‌نهی که محله بنی هاشم می‌خوانیم، محله‌ای که دشمنان پر کینه بنی هاشم از حذفش شادمانه‌اند، از آن که می‌گذری و بر آن وقوفی مختصر و مکثی کوتاه را که می‌کنی یکباره می‌خواهی فریاد بکشی. آه، ای امامت مظلوم. آه، ای پیامبر رحمت، که سخنان قبل از دفنت، همگی به فراموشی نهاده شدند، دست رحمت را دریغ مفرما و از تطاول پیشگان در محضر عدل ربوبی شکوه نما و دل بی‌کینه شیعه را از غم خلاصی بخش!

از چنین وضعیتی، اولاد یهودا رقص شادی می‌کنند! آری، به پشت دیوار بقیع که می‌رسی، همه مظلومیت و غربت و تنهایی شیعه را می‌نگری، شیعه‌ای که مصب و مجرای ولایت است.

وضع کنونی بقیع، قطعاً، نتیجه کینه اولاد یهودا است. بقیع، بغض فرو خفته اصحاب شیطان است، که همچون اصحاب اُخدود، اخگر و آتشی علیه آن بر افروختند.

بقیع، کینه مشرکان علیه موحدان است تا برای از چشم انداختنش او را به شرک در الوهیت متهم نمایند تا بتوانند شرکی همه جانبه را در ذهن به ظاهر مسلمانان جایگزین نمایند. آری، بقیع خاری در گلوی استعمار و خاشاکی در چشمان مادّه پرستش می‌باشد.

و صد البته که بسیار هم مایلند تا اصلاً نقشه بقیع از دل مدینه حذف گردد و البته که در سینه تنگ و پلید اولاد یهودا، این ایده شیطانی وجود دارد که داستان

ص: ۱۲۹

بقیع، همچون محلّه بنی هاشم، به سنگفرش‌های مدرن و بازاری مکاره تبدیل شود و کالاهای آمریکایی، چینی، اروپایی، ایتالیایی و فرانسوی به معرض فروش نهاده شود.

فریاد بقیع

گویا هم اکنون فریاد بقیع را می‌شنوم که می‌گوید: فضیلت را پاس دارید. عبرت‌ها را تعریف کنید. درس‌های بلندم را به گوش انسان‌ها برسانید. درس‌های نهفته در سینه‌ام را کشف نمایید. مرا بهتر بشناسید. تنها دیدار غربتم را نجوا نکنید. در من گنج معرفت بجویید. فریاد بقیع، فریاد معرفت حقیقت، فریاد اخلاص، فریاد کرامت و ایثار، فریاد شهادت، فریاد علیه ستمگران همیشه تاریخ است. هم اکنون دست بقیع گشوده است که بیاید دستم را بگیرد تا برخیزم و نسخه‌ای شفابخش را برایتان بنگارم.

بقیع، فریاد نبوت و ولایت و ایمان و عشق و جهاد و شهادت و ایثار و جانفشانی و عشق و مجموعه راز است. فریاد آیه تطهیر است و فریاد فضیلت خواهی است و به ما می‌گوید: بیاید در معرفتم بهتر بکوشید و تنها نجوای ظاهری را در عشق به من ملاک قرار مدهید.

پاسخ به دعوت‌های بقیع

اکنون من در آغاز راهی ایستاده‌ام تا فریاد بقیع را به لطف و کرامت نبی رحمت و توجّه والای امامان غنوده در بقیع دریابم و با توکل بر خدای توفیق دهنده، پژوهش تفصیلی را درباره این مجموعه ذخایر و این گنج نهان معرفت آغاز کنم. این پژوهش را با اشارت معاونت محترم آموزش و پژوهش، حضرت حجّه الاسلام و المسلمین جناب آقای قاضی عسکر آغازیده‌ام و در آغاز راه از خدای منان توفیق را در لحظات پژوهش و کتابت طلب می‌نمایم.

ص: ۱۳۰

هم اکنون در آغاز حرکت، در حدّ ورود به بحثی کلان و گسترده تاریخی، در حوزه‌های مختلف این پژوهش که در نهایت، استعداد تبدیل شدن به کتابی قطور را دارد، قرار دارم و توفیق را طلب می‌نمایم.

مفهوم شناسی بقیع

از واژه بقیع به گونه‌های ذیل، تعاریفی ارائه شده که در حدّ لزوم، به آن‌ها اشاره می‌کنیم:

«أصل البقیع فی اللغة (بفتح أوله و کسر ثانیه)، الموضع الذی اروم الشجر من ضروب شتی».

«اصل بقیع در لغت، (به فتح اول و کسر دوم)، جایگاهی است که در آن انواع درختان وجود دارد.»

در تعریفی دیگر آمده است:

«بقیع، زمینی وسیع را گویند که در آن درخت یا ریشه‌های درختانی باشد.»

در تعریف سوم، چنین آمده است:

«البقیع من الأرض، المكان المتسع، ولا یسمی بقیعاً إلا و فیہ شجر».

«بقیع از زمین، مکانی پهناور است، و بقیع نامیده نمی‌شود مگر که در آن درختی باشد.»

گوناگونی بقیع‌ها

در تعدّد و گوناگونی بقیع، یا باغ‌هایی که در آن‌ها درختانی بوده و درون بعضی از آن باغ‌ها مساکنی هم وجود داشته، شکی وجود

ندارد؛ زیرا چنانکه در لغت شناسی ملاحظه کردیم، بقیع، اطلاق بر زمین وسیعی می‌گردد که در آن باغ و درخت وجود دارد.

گزارش‌های تاریخی حکایت از آن دارد که در شهر مدینه،

ص: ۱۳۱

چندین بقیع وجود داشته است که اشاره به تعدّد آن‌ها، هم در متون تاریخی ضبط است و هم در متون روایی؛ که به عنوان نمونه می‌توان به این بقیع‌ها اشاره نمود:

«بقیع الخنجه، بقیع الخیل، بقیع الزبیر، بقیع المصلی، بقیع الغرقد».

به جهت این که در این بحث، منظور ما فقط بقیع الغرقد است، به مفهوم آن هم اشاره می‌کنیم:

«بقیع غرقد، آن قبرستان مقدس را، بدین جهت به این نام خوانند که درخت غرقد، در آن فراوان بوده است.» (۱)

در تعریفی دیگر از بقیع غرقد چنین می‌خوانیم:

«و بقیع الغرقد، و الغرقد بفتح الغین المعجمه و القاف، بینهما راء ساکنه، کبار العوسج و هو مقبره أهل المدینه علی سورها بجنب البستان.» (۲) «بقیع غرقد، غرقد به فتح غین و قاف، که میانشان رای ساکنی وجود دارد، درختان بزرگ است و آن، مقبره اهل مدینه است که در داخل دیواری است، در بستانی.»

«و بقیع الغرقد، مقبره أهل المدینه ... قال الأصمعی، قطعت غرقدات فی هذا الموضع حین دفن فیه عثمان بن مظعون فسّمی بقیع الغرقد.» (۳) «بقیع غرقد، مقبره اهل مدینه است. اصمعی گفته است، درختان این موضع قطع شد، هنگامی که عثمان بن مظعون در آن دفن شد، پس به بقیع الغرقد تغییر نام یافت.»

«بقیع الغرقد، و هی مقبره بالمدينه، و الغرقد شجر شوک کان ینبث هناك فذهب و بقی الاسم لازماً للموضع.» (۴) «بقیع غرقد، مقبره‌ای است در مدینه، و غرقد درختی خاردار بوده که در آن می‌رویده. پس، از بین رفت ولی اسم آن در این مکان باقی ماند.» «بقیع (بقیع غرقد- جنه البقیع)، نام مشهورترین و قدیمی‌ترین قبرستان اسلامی، از زمان حضرت رسول، تا عصر حاضر، واقع در انتهای جنوب شرقی مدینه، به فاصله کمی از مسجد النبی و بقعه مطهر حضرت پیغمبر، در خارج از دیوار قدیمی

۱- حسینی دشتی، سید مصطفی، معارف و معاریف، ج ۳، مؤسسه فرهنگی آرا، ۱۳۷۹، ص ۲۲۲.

۲- اعلمی حائری، شیخ محمد حسین، دائرة المعارف الشیعیه، جزء ۶، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۹۹۳ م. ص ۲۴۷

۳- ابن شبه، ابوزید عمر، تاریخ المدینه المنوره، ج ۱ و ۲، دارالفکر قم، ۱۳۶۸، ص ۸۶

۴- ابن منظور، لسان العرب، ج ۸، بی تا، ص ۱۸

ص: ۱۳۲

مدینه است، که امروزه در وسط شهر قرار دارد، لفظ «بقیع» به معنای زمین وسیعی است که دارای انواع درختان باشد، لذا آن را جنّه البقیع (باغستان بقیع) نیز می‌نامند؛ بقیع غرقد نامیدن آن، بدین سبب بوده که غرقد، نوعی خاربن است که پس از خرابی آن، در این مکان روئیده و فراوان بوده است.» (۱) از نتیجه نقل‌های متون و منابع تاریخی به دست می‌آید که بقیع الغرقد، که امروزه در شهر مدینه به نام بقیع مشهور است، مکانی بوده که در آن خارهایی می‌روئیده و پس از آن که پیامبر خدا به مدینه هجرت کردند، پس از ساختن مسجد مشهور مدینه (مسجد النبی)، این باغ وقف مسلمانان گردید. پس از آن که اسعد بن زراره انصاری، که از صحابی بزرگ پیامبر گرامی بود، او را در قبرستان مذکور دفن نمودند و او اولین صحابی مدفون در این قبرستان مقدس است.

«حضرت رسول (ص) اسعد بن زراره را در بقیع به خاک سپرد.» (۲) این باغ، هم اکنون به نام بقیع، محل آمد و شد مسلمانان و به خصوص شیعیان است که از هوا و فضای مقدس و مترنم به عطری روحانی از آن بهره می‌جویند.

رسمیت دفن در بقیع، به وسیله پیامبر (ص)

بقیع، نخستین مدفن و مزار است که به دستور و اقدام پیامبر گرامی اسلام شکل گرفت. این قبرستان در دوران پیامبر (ص)، در خارج شهر مدینه و پس از دیوار شهر مدینه قرار داشته و در پشت خانه‌های مدینه به شمار می‌آمده، که هم اکنون با توسعه مدینه، در وسط شهر قرار گرفته است. نخستین اقدام پیامبر (ص)، دفن اسعد بن زراره بود، که شخصی از مهاجرین بوده و فرد والا مقامی در نظر پیامبر بوده است. دومین شخص، عثمان بن مظعون مهاجر، برادر رضاعی پیامبر (ص) بود و فرد بعدی ابراهیم، فرزند حضرت رسول، که همه آنان به وسیله و امر پیامبر (ص) در این جنت و قبرستان دفن گردیدند.

بعد از آن که شخصیت‌هایی مانند اسعد بن زراره، عثمان بن مظعون و ابراهیم

۱- خرمشاهی، بهاءالدین و صدر حاج سید جوادی، احمد، دائرةالمعارف تشیع، ج ۳، نشر شهید سعید محبی، ص ۳۸۳

۲- اسد الغابۀ، ج ۱، صص ۸۶ و ۸۷

ص: ۱۳۳

فرزند گرامی حضرت رسول در این قبرستان دفن شدند، این کار رسمیت و شهرت یافت و مسلمانان به اقتدا و تأسی به پیامبر، مردگان خویش را، که باز هم جزو صحابی آن رسول گرامی بودند، در این قبرستان مطهر، دفن نمودند.

«سپس پیغمبر خدا (ص) دستور دادند آنجا را از بوته‌های خار ستردند و به مسلمانان ساکن مدینه اختصاص داده شد.» (۱) جایگاه بقیع در اندیشه نبوی

مدفونین در بقیع، بیشتر از شخصیت‌های ممتازی هستند که در اندیشه نبوی و سپس در تاریخ پس از رحلت پیامبر، دارای حرمتی عظیم بوده‌اند؛ شخصیت‌هایی که پیامبر بارها عظمت‌های آنان را یاد کرده و در سیره معصومان بعد از پیامبر مورد توجه فراوان قرار داشته‌اند.

«قال المطری: انّ أكثر الصحابة رضی الله تعالی عنهم ممّن توفی فی حیاة النبی و بعد وفاته مدفونون بالبقیع و كذلك سادات أهل بیت النبی و سادات التابعین و فی مدارک عیاض عن مالک: إنّ هناک بالمدينة من الصحابة نحو عشرة آلاف و قال المجدی، لاشکّ أنّ مقبرة البقیع محشوة با لجماء الفقیر من سادات الأمة.» (۲) «مطری گفته است که بیشتر صحابه رضی الله عنهم از کسانی هستند که در دوره حیات پیامبر و بعد از وفات ایشان، در بقیع دفن شده‌اند و همچنین بزرگان اهل بیت پیامبر و سادات تابعین هستند و در مدارک عیاض از مالک منقول است که مقبره‌ای در مدینه است که حدود ده هزار نفر از صحابه در آن مدفون‌اند و مجدی گفته است: شکی نیست که مقبره بقیع در بردارنده جمع بزرگی از بزرگان امت اسلامی است.»

پیامبر (ص) برای مدفونین در بقیع، عظمت فراوانی قائل بودند و آنان را شخصیت‌های بزرگی می‌دانستند، که پیامبر را در دوران سختی و عسرت یاری نموده‌اند.

۱- خرمشاهی، بهاء الدین، پیشین، ص ۸۶

۲- سمهودی، نورالدین علی ابن احمد، وفاء الوفاء، ج ۲، دار احیاء التراث العربی، ص ۷۸

ص: ۱۳۴

واقعی در مغازی نقل کرده است که پیامبر خدا هنگام دفن سعد بن معاذ در بقیع الغرقد تکبیر گفتند و همه مسلمانان و صحابه تکبیر گفتند. سپس سعد بن معاذ را وارد لحد نمودند و پس از آن هم تکبیر گفتند. از ایشان پرسیدند چرا تکبیر گفتید؟ فرمودند: «رأیت الملائکة تحمله»؛ (۱) دیدم ملائکه را که جسد سعد را حمل می‌کردند.

در متون تاریخی، نسبت به بیانات حضرت رسول، راجع به اصحاب خودشان، نقل‌های فراوانی وجود دارد که آن‌ها را در مواضع خودش در نوشتارهای بعدی مورد اشاره قرار خواهیم داد.

این نقل‌ها، این نکته را نشان می‌دهد که پیامبر خدا (ص) مدفونین در بقیع را محترم می‌شمردند و از همین رهگذر فراوان سفارش فرموده‌اند و این خاک مطهر را گرامی می‌داشته‌اند.

در خصوص این نکته، که پیامبر برای مدفونین در بقیع حرمت فراوانی قائل بوده‌اند، نمونه‌هایی را اشاره می‌کنیم:

ابن شبه در تاریخ المدینه المنوره اش آورده است:

«حدَّثنا هودة بن خليفة، قال: حدَّثنا عوف، عن الحسن، إنَّ النبي قام على أهل البقيع، فقال: السَّلام عليكم يا أهل القبور من المؤمنين و المسلمين، لو تعلمون ما نجاكم الله منه ممّا هو كائن بعدكم! ثمَّ نظر إلى أصحابه، فقال: هؤلاء خير منكم، قالوا: يا رسول الله ما يجعلهم الله خيراً منا؟

قد أسلمناكم أسلموا و هاجرنا كما هاجروا، و أنفقنا كما أنفقوا، فما يجعلهم الله خيراً منا؟ قال: إنَّ هؤلاء مضوا لم يأكلوا من أجورهم شيئاً و شهدت عليهم و إنَّكم قد أكلتم من أجوركم بعدهم، و لا أدري كيف تفعلون بعدى». (۲) «هودة بن خليفة برای ما نقل کرد که عوف از حسن نقل نموده که پیامبر خدا، که درود خدا بر او و آتش باد، به بقیع آمد و فرمود: درود بر شما ای اهل قبور! درود بر مؤمنان و مسلمانان شما، اگر بدانید که خداوند شما را از چه شروری نجات داده است! سپس نگاهی به اصحابشان نموده، فرمودند: آن‌ها از شما بهترند. گفتند: ای

۱- محمد بن عمر بن واقد، مغازی، ج ۱، نشر دانش اسلامی، رمضان ۱۴۰۵، ص ۵۲۸

۲- ابن شبه، ابوزید عمر، تاریخ المدینه المنوره، ج ۱ و ۲، دارالفکر قم، ۱۳۶۸ شمسی، ص ۹۴

ص: ۱۳۵

پیامبر خدا، چه چیزی آن‌ها را بهتر از ما قرار داده است؟ ما اسلام آوردیم، همانگونه که آن‌ها اسلام آوردند و هجرت نمودیم، چنانکه هجرت نمودند، انفاق کردیم، چنانکه انفاق کردند. پس، چه چیزی آن‌ها را بهتر از ما قرار داد؟ فرمود: آن‌ها از دنیا رفتند در حالی که از نتیجه زحمات خود بهره‌ای نبردند و من شاهد اعمال آنان بودم و لکن شما نتیجه اعمالتان را دیده اید و از آن بهره می‌برید و من نمی‌دانم که شما بعد از من چه کار خواهید کرد.

همچنین سمهودی به نقل از طبرانی گوید که وی این حدیث را نقل کرده است:

«روی الطبرانی فی الکبیر، محمد بن سنجر فی مسنده، و ابن شَبَه فی أخبار المدینة من طریق نافع مولى حمنه، عن أمّ قیس بنت محصل، و هی أخت عکاشة إنّها خرجت مع النبی إلى البقیع، فقال: یحشر من هذه المقبره سبعون ألفاً یدخلون الجنه بغیر حساب و کان وجوههم القمر لیلئ القدر». (۱) طبرانی در تاریخ کبیرش روایت نموده که محمد بن سنجر در مسندش آورده و ابن شَبَه در اخبار المدینة از طریق نافع، برده حمنه و از امّ قیس دختر محصل نقل نموده که امّ قیس با پیامبر خدا به بقیع رفت. پیامبر (ص) فرمود: محشور می‌شوند از این مقبره، هفتاد هزار تن که بدون حساب وارد بهشت می‌شوند، گویا صورت هایشان همانند ماه شب چهارده است.

در مصادر شیعه نیز فراوان به مضمون خبر یاد شده، پرداخته شده که نمونه‌ای از آن را می‌آوریم:

«عن صفوان الجمال قال: سمعت أبا عبد الله (ع) يقول: کان رسول الله (ص) یخرج فی ملاء من الناس من أصحابه کلّ عشیة خمسين إلى المدینین، فیقول: السّلام علیکم أهل الدیار- ثلاثاً- رحکم الله ثلاثاً- ثمّ یلتفت إلى أصحابه فیقول: هؤلاء خیر منکم، فیقولون یا رسول الله و لم؟ آمنوا و آمنّا و جاهدوا و جاهدنا؟ فیقول: إنّ هؤلاء آمنوا و لم یلبسوا إیمانهم بظلم و منعوا علی ذلك و

ص: ۱۳۶

إِنَّا لَهْمُ عَلِيِّ ذَلِكِ شَهِيدٌ، و أَنْتُمْ تَبْقُونَ بَعْدِي وَ لَا أُدْرِي مَا تَحْدُثُونَ بَعْدِي». (۱) «صفوان جمال از امام موسی بن جعفر نقل کرده که فرمود: پیامبر (ص) غروب هر پنج شنبه با اصحاب خود به بقیع می‌رفتند و می‌فرمود: سلام بر شما اهل خانه‌های قبور (سه مرتبه)، و می‌فرمود: خدای رحمتان کند (سه مرتبه)، سپس به اصحاب خویش رو می‌کردند و می‌فرمودند: اینان از شما برترند. اصحاب می‌پرسیدند: چرا ای پیامبر؟ آنها ایمان آوردند، ما هم ایمان آوردیم. جهاد کردند و جهاد کردیم. فرمود: اینان ایمان آوردند ولی ایمانشان را با ستم نیامیختند و بر همین روش طی مسیر کردند و من گواه بر آنان بودم، اما شما بعد از من باقی می‌مانید در حالی که من نمی‌دانم که چه خواهید کرد.»

اهتمام پیامبر نسبت به حضور در بقیع

پیامبر (ص)، تا زمانی که در قید حیات بودند و تا آخر عمر شریفشان، نسبت به حضور در بقیع، اهتمام فراوانی داشتند و فراوان در آنجا حاضر می‌شدند و بر اهل بقیع سلام می‌کردند و برای آن‌ها دعا و استغفار می‌نمودند.

ص: ۱۳۷

«فی کامل الزیارات، کان رسول الله (ص)، یخرج فی ملاء من الناس من أصحابه کلّ عشیة خمیس إلى بقیع المدینین، فیقول: السّلام علیکم أهل الدیار (ثلاثاً)، رحمکم الله». (۱) «در کامل الزیارات وارد شده است که پیامبر گرامی (ص)، در میان جمعیتی از اصحاب خودشان غروب هر پنج شنبه به بقیع مدینه می‌رفتند و می‌فرمودند: سلام بر شما اهل خانه‌های قبور (سه مرتبه)، خداوند رحمتتان کند.

صاحب موسوعه الفقهیه میسرّه، چنین آورده است:

«و قد ورد فی صحیح مسلم عن عائشة: إنّها قالت: کان رسول الله، کلّما کان لیلتها من رسول الله، یخرج من آخر اللیل إلى البقیع فیقول: السّلام علیکم دار قوم مؤمنین، و آتاکم ما توعدون غداً مؤجّلون، و أنا إن شاء الله بکم لاحقون، اللهم اغفر لأهل بقیع الغرقد». (۲) «وارد شده در صحیح مسلم از قول عایشه که گفته است: حضرت رسول شهبایی را که نوبت ورود به خانه عایشه بود، در آخر شب به بقیع می‌رفتند و می‌فرمودند، سلام بر شما، خانه قومی مؤمن، آمد شما را آنچه که خدا وعده‌تان داده بود و ما هم به خواست خدا به شما ملحق خواهیم شد. خدایا برای اهل بقیع غرقد، (مردگان آن) بخشش نما.»

پیامبر خدا نسبت به اصحابش حرمت فراوان را قائل بودند و معنای این سخن آن است که طبق قاعده، خود را به حضور در بقیع موظف می‌دانستند. طبق نقل‌های مستند و موثق تاریخی، «در قبرستان بقیع بیش از ده هزار نفر از اصحاب، تابعین و بنی‌هاشم مدفون هستند.» (۳) نقل ابن شهبه را صاحب مرآة الحرمین هم تکرار کرده و همین گزارش را در کتاب خویش آورده است. نقل‌های تاریخی فراوان آورده‌اند که پیامبر، در هفته مکرّر به بقیع مدینه می‌رفتند و دست به دعا برمی‌داشتند و از خدا چنین می‌خواستند. «اللهم اغفر لاهل بقیع الغرقد». (۴) «خدایا! اهل بقیع غرقد را ببخش.»

۱- محقق نراقی، مستند الشیعه، ج ۲، بی‌نا، ۱۳۵۳، ص ۲۲

۲- انصاری، شیخ محمد تقی موسوعه الفقهیه المیسره، ج ۲، مرکز انتشارات اسلامی، ۱۳۶۸، ص ۱۷

۳- ابن شهبه، پیشین، ج ۲، ص ۳۸۵

۴- نووی، یحیی الدین، المجموع، دار احیاء التراث، بیروت، ۱۹۸۹ م، ج ۱۵، ص ۵۲۱

ص: ۱۳۸

«و کان: یخرج إلى البقیع فیقول: السّلام علیکم دار قوم مؤمنین و أنا بکم إن شاء الله لاحقون، اللّهم اغفر لاهل بقیع الغرقد». (۱) «پیامبر خدا- که درود خدا بر او و آتش باد!- به هدف بقیع، از خانه خارج می‌شد و می‌فرمود: سلام بر شما خانه‌های قومی مؤمن، ما هم به خواست خدا به شما ملحق می‌شویم، خدایا! اهل بقیع غرقد را ببخش!»

پیامبر (ص) خود را مأمور می‌دانستند که برای اهل بقیع دعا و استغفار کنند.

«عن أبی مویهبه، مولی رسول الله (ص) قال: أهینی رسول الله (ص) من جوف اللیل فقال: إننی أمرت أن أستغفر لاهل البقیع، فانطلق معی، فانطلقت معه، فلما وقف بین أظهرهم، قال: السّلام علیکم یا أهل المقابر لیهنثکم ما أصبحتم فیهِ ممّا أصبح الناس فیهِ، أقبلت الفتن کقطع اللیل المظلم، یتبع آخرها أولها، الآخرة شرّ من الاولى، ثم استغفر لهم طویلاً». (۲) «از ابو مویهبه، غلام پیامبر (ص) است که گفت: پیامبر مرا فرمان داد که با ایشان باشم، و آن در دل شب بود. پس فرمود: من مأمور شده‌ام که برای اهل بقیع، طلب مغفرت کنم.

پس با من باش. من با ایشان شدم و رفتم؛ چون در مقابل آنها ایستاد، فرمود: درود بر شما ای اهل قبرها، آسان صبح کردید، به خاطر آنچه که مردم، الآن در آن گرفتارند، فتنه‌ها همچون پاره‌های شب تار بر آنها هجوم برده، سرای آخرت برای آنها بدتر از امروزشان است. سپس برای اهل بقیع به صورتی طولانی استغفار کردند.»

در منابع تاریخی شیعه آمده است: پس از آن که پیامبر (ص) در آخر عمر شریفشان، سپاه اسامه را تجهیز نمودند و به آنها فرمان دادند که از مدینه خارج شده، به مرز روم بروند، احساس مریضی سختی نمودند و به همراه علی و عده‌ای از اصحاب باقیمانده در مدینه، به قبرستان بقیع رفتند.

۱- الشروانی، حواشی الشروانی، ج ۲، ص ۱۹۹

۲- ابن شبه، پیشین، ص ۵۷

ص: ۱۳۹

«فلما أحس بالمرض الذى عداه أخذ بيد على بن أبى طالب و اتبعه جماعة من الناس، توجه إلى البقيع، فقال الذى أتبعه، إننى قد أمرت بالاستغفار لأهل البقيع، فانطلقوا معه، حتى وقف بين أظهرهم، قال: السلام عليكم أهل القبور، ليهنئكم ما أصبحتم فيه مما فيه الناس، أقبلت الفتن كقطع الليل المظلم، ثم استغفر لأهل البقيع طويلاً». (۱) چون پیامبر احساس مریضی کردند و با آن مریضی از دنیا رفتند، دست علی را گرفتند و جماعتی از مردم هم با ایشان همراه بودند، به بقیع رفتند. به همراهان فرمودند: من مأمور شده‌ام برای اهل بقیع طلب مغفرت کنم. حضرت مقابل اهل قبور ایستاده، فرمودند: سلام بر شما اهل قبور، تهنیت می‌گویم بر شما از آنچه که شما صبح نموده و در وضع مردم قرار ندارید، فتنه‌هایی همچون پاره‌های شب تار بر مردم هجوم آورده‌اند ... سپس به صورت طولانی برای اهل بقیع مغفرت طلب کردند.

نماز بر نجاشی در بقیع

در روایات متواتر، (۲) در منابع شیعه و سنی آمده است: پس از آن که پیامبر از طریق وحی دریافت نجاشی، پادشاه حبشه از دنیا رفته، به دلیل خدمتی بزرگ که به مهاجرین نخستین کرده بود، آن حضرت مردم مدینه را در بقیع گرد آوردند و بر نجاشی، که در روم بود، از قبرستان بقیع نماز خواندند.

«قَتَادَةُ وَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ فِي قَوْلِهِ وَ إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ نَزَلَتْ فِي النَّجَاشِيِّ لَمَّا مَاتَ نَعَاهُ جَبْرِئِيلُ إِلَى النَّبِيِّ (ص) فَجَمَعَ النَّاسَ فِي الْبَقِيعِ وَ كُشِفَ لَهُ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى أَرْضِ الْحَبَشَةِ فَأَبْصَرَ سَرِيرَ النَّجَاشِيِّ وَ صَلَّى عَلَيْهِ فَقَالَتِ الْمُنَافِقُونَ فِي ذَلِكَ فَجَاءَتِ الْأَخْبَارُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ أَنَّهُ مَاتَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ فِي تِلْكَ السَّاعَةِ وَ مَا عَلِمَ هَرَقْلُ بِمَوْتِهِ إِلَّا مِنْ تُجَّارٍ رَأَوْا مِنَ الْمَدِينَةِ». (۳)

«قتاده و جابر بن عبدالله انصاری، درباره قول خدای متعال نقل نمودند که فرمودند که: همانا، از اهل کتاب است کسی که به خدا ایمان دارد. این آیه درباره نجاشی نازل

۱- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۲۲، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳، ص ۴۶۶

۲- اگر حدیثی را افراد مختلف از معصوم روایت کرده باشند و احتمال تبانی و دروغسازى در میان نباشد و خلاصه برای انسان یقینآور باشد، آن را متواتر می‌نامند.

۳- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۳۰

ص: ۱۴۰

شده است؛ آنگاه که نجاشی از دنیا رفت، جبرئیل مرگ وی را بر پیامبر ابلاغ کرد. و آن حضرت، مردم را در بقیع گردآورد. تخت و تابوت نجاشی برای پیامبر ظاهر شد و تخت او را می‌دید در حبشه و بر جنازه نجاشی نماز خواند، منافقین سخن‌ها گفتند. پس خبرها از هر ناحیه‌ای می‌آمد که نجاشی مرده است، و هرقل هم از طریق اخباری که از مدینه شنیده بود، از مرگ نجاشی آگاه شد.» نماز خواندن پیامبر در بقیع

از روایات فراوانی دریافت می‌گردد که پیامبر (ص) در بقیع حاضر می‌شدند و برای جمعیتی از صحابه نماز می‌خواندند.

«عن معاویة عن ابي عبد الله (ع) فی حدیث و قد کان رسول الله (ص) یخرج إلى البقیع فیصلی بالناس»، (۱)

«معاویة بن عمار در حدیثی آورده است که امام صادق فرمود: پیامبر به بقیع می‌رفتند و برای مردم نماز می‌گزاردند.»

از این نمونه روایت فراوان است که دلالت دارند پیامبر خدا (ص) در بقیع، هم نماز بر جنازه خوانده و هم نماز عید گزارده‌اند و برخی اوقات هم نمازی جهت درخواست مغفرت برای مدفونین در بقیع می‌خوانده‌اند.

امر پیامبر نسبت به حضور در بقیع

پیامبر (ص) سفارش‌های فراوانی کرده‌اند که صحابه به بقیع رفته، برای اهل بقیع استغفار نمایند. در این خصوص، مواردی را شاهدیم:

۱. امر به اصحاب به این که همراه ایشان در بقیع حاضر شوند.
۲. امر به اصحاب که برای خواندن نماز میت، در بقیع حضور یابند.
۳. امر به اصحاب که در بقیع حاضر شده، نسبت به مدفونین آن دعا نمایند و طلب استغفار کنند.

ص: ۱۴۱

۴. امر به علی (ع) که همراه ایشان باشد و در بقیع به دعا پردازد.

۵. امر به علی (ع) که به تنهایی، در هر زمانی که ممکن است و در آخر شب، به بقیع رفته، برای اهل بقیع دعا و استغفار نماید.

مضمون روایات گذشته، موارد پیش نوشته را تأیید می‌کند که در این خصوص به چند نمونه هم اشاره می‌کنیم:

«عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا ذَرٍّ جُنْدَبَ بْنَ جُنَادَةَ الْغِفَارِيَّ قَالَ رَأَيْتُ السَّيِّدَ مُحَمَّدًا (ص) وَقَدْ قَالَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) ذَاتَ لَيْلَةٍ إِذَا كَانَ غَدًا أَقْصِدْ إِلَى جِبَالِ الْبُقَيْعِ وَقِفْ عَلَى نَشْرٍ مِنَ الْأَرْضِ فَإِذَا بَزَعَتِ الشَّمْسُ فَسَلِّمْ عَلَيْهَا فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ أَمَرَهَا أَنْ تُجِيبَكَ بِمَا فِيكَ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَدِ خَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) وَمَعَهُ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَجَمَاعَةٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ حَتَّى وَافَى الْبُقَيْعِ وَوَقَفَ عَلَى نَشْرٍ مِنَ الْأَرْضِ فَلَمَّا طَلَعَتِ الشَّمْسُ قَالَ (ع) السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلْقَ اللَّهِ الْجَدِيدَ الْمُطِيعَ لَهُ فَسَمِعُوا دَوِيًّا مِنَ السَّمَاءِ وَجَوَابَ قَائِلٍ يَقُولُ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ» (۱)

«از سلیم بن قیس هلالی است که گفت: از ابوذر جندب بن جناده غفاری شنیدم که گفت: دیدم سید را (محمد مصطفی را) که درود خدا بر او و آتش باد! به امیر مؤمنان، علی (ع) فرمود: در شبی که صبح که شد، به بقیع برو و بر قطعه‌ای از زمین آن بایست، وقتی که خورشید طلوع کرد، به آن سلام کن، که خداوند به آن امر کرده هر چه بگویی به تو جواب دهد. چون صبح شد، امیر مؤمنان (ع) بیرون شد و ابوبکر و عمر و جماعتی از مهاجر و انصار هم با او بودند. وقتی که به بقیع رسید، بر قطعه‌ای از زمینش مکث نمود و چون که خورشید طلوع کرد. علی (ع) به خورشید سلام داد و فرمود: سلام بر تو ای خلق جدید، خدا که خدا را اطاعت خالصانه می‌کنی. پس همراهان ناله‌ای شنیدند و جواب گوینده‌ای را که می‌گفت: درود بر تو ای علی...»

در روایات فراوان آمده است که در ماجرای بازگشت جعفر بن ابی طالب از حبشه، پیامبر به علی (ع) امر کرد: پارچه‌ای را که جعفر آورده، بردارد و به بقیع ببرد و دعا کند و سپس آن را تقسیم نماید. (۲)

۱- ابن عبدالوهاب، حسین، عیون المعجزات، مطبع الحیدریه فی النجف، ۱۹۵۰ م، ص ۴

۲- ر. ک. به: بحرانی، سید هاشم مدینه المعاجز، ج ۱، صص ۲۳۲-۲۲۷

ص: ۱۴۲

در روایت دیگری آمده است که پیامبر (ص) می‌خواست و صایای راز گونه‌ای را به علی (ع) بگوید. به انس بن مالک فرمود: برو و علی را بیاور، انس می‌گوید: رفتم و علی را خواستم به حضور پیامبر بیاید. علی آمد. پیامبر (ص) به او فرمود: «انطلق معی، فجعلنا یمشیان و أنا خلفهما، و إذا غمامة قد أظلتهما نحو البقیع لیس علی المدینة منها شیء، فتناول النبی شیئاً من الغمامة و أخذ منها شیئاً شبه الاترنج، فأكل و أطمع علینا، ثم قال: هكذا يفعل کل نبی بوصیة». (۱)

«ای علی، با من بیا، آن دو با هم می‌رفتند و ابری بر سرشان سایه افکنده بود که در شهر مدینه سایه‌ای نداشت، پیامبر، چیزی از ابر گرفت نظیر ترنج، از آن خورد و به علی هم داد. سپس فرمود: چنین کاری را هر پیامبری با وصی خود انجام می‌دهد.»

در ادامه همین روایت دارد که پیامبر در بقیع اسراری را به علی منتقل فرمودند.

نتیجه

نتیجه و برداشتی که از نوع برخورد پیامبر (ص) با بقیع و دیدگاه آن حضرت نسبت به این مکان می‌توان داشت، این است که بقیع در اندیشه نبوی، دارای جایگاهی رفیع و بلند بوده و آن حضرت، در هر موقف و زمان مناسبی که پیش می‌آمده، نسبت به بقیع سفارش می‌کرده است. رسول الله می‌خواستند، حضور در بقیع و حرمت نهادن به آن، برای آیندگان سنت گردد و بعداً در مطاوی تاریخی خواهیم دید که مردم مدینه، پیش از رسمیت یافتن بقیع الغرقده، به عنوان قبرستان عمومی، توسط پیامبر (ص) مردگان خویش را در گورستان عمومی «بنی حزام» و «بنی سالم» دفن می‌کردند و گاهی هم مردگان خود را در داخل منازل خویش به خاک می‌سپردند. اما پس از این که پیامبر، اسعد بن زراره و عثمان بن مظعون و فرزندش ابراهیم را در قبرستان بقیع دفن کرده، این محل مورد توجه واقع شد و رسمیت یافت و پس از آن مردم مدینه، در گذشتگان خود را به این قبرستان می‌آوردند و با سنت‌ها و تشریفات که از دوران پیامبر به یادگار مانده بود، مردگان

۱- بحرانی، سید هاشم، مدینه المعاجز، ج ۱، مؤسسه معارف الاسلامیه، بی‌تا، ص ۲۸۵

ص: ۱۴۳

خویش را دفن می‌کردند.

مردم مدینه، با اقتدا به آن حضرت، خارهای غرقده را از آن ستردند و به‌طور کامل زمین آنجا و درخت زار غرقده را از خارها پاک نمودند و مردگان خویش را در آن دفن کردند، که دفن مردگان تا امروز، همچنان ادامه دارد.

پی‌نوشت‌ها:

ص: ۱۴۵

خاطرات

سفر نامه منظوم مکه

ص: ۱۴۶

از مؤلفی ناشناخته/ به کوشش: رسول جعفریان

مقدمه مصحح

نسخه‌ای از سفرنامه منظوم ذیل، که به نظر می‌رسد نسخه منحصر است، در کتابخانه میرزا محمد کاظمینی در یزد موجود است. این نسخه به شماره ۵۳۱ در دفتر اول فهرست این کتابخانه معرفی شده است. این معرفی بسیار ناقص است و دلیلش هم آن است که گویا چند صفحه از آخر نسخه به ابتدای آن منتقل شده و فهرست نویس بر آن اساس تنها نوشته است: «سفرنامه حج است به نظم که نسخه حاضر از آغاز حرکت از بندر بوشهر تا ورود به جده را داراست». (۱) در حالی که چنین نیست. این سفرنامه، چنان که از محتوای آن به دست می‌آید، کامل است و سفر از جده به بوشهر، آخرین بخش کتاب است. این نسخه در ۲۹ برگ است و در هر صفحه به طور مورب در چندین ردیف، اشعار به خط نستعلیق نوشته شده است.

سراینده این اشعار کیست؟ مع الاسف این نکته نامشخص است. فهرست نویس بر آن است که نسخه به خط ناظم است. تنها چیزی که با توجه به متن در باره مؤلف می‌توانیم بدانیم آن است که ناظم، روحانی بوده و خود در بیتی از ابیات کتاب به این نکته اشاره کرده است. اما بیش از این خبری از وی نداریم. به همین ترتیب، از سال سفر

۱- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه میرزا محمد کاظمینی، سید جعفر حسینی اشکوری، قم، ۱۳۸۳ دفتر دوم، ص ۲۱۴

ص: ۱۴۷

هم بی‌خبریم و تنها می‌توانیم حدس بزنییم که در نیمه دوم قاجاری و حوالی سال ۱۳۰۰ ق و شاید اندکی بعد از آن بوده است. با این حال به دلیل آن که سفر از سلطانیه آغاز شده، می‌توان حدس زد که شاعر ما از زنجان یا حوالی آن است. وی از سلطانیه حرکت کرده، از شهر میانه راه را ادامه داده و به تبریز رسیده است. در فاصله میان این شهرها، به برخی از روستاها و کوه‌های میان راه اشاره کرده و از آنها نام برده است. اهمیت اطلاعاتی که وی در باره این مسیر و بعداً سایر مسیرها می‌دهد، کم نیست. برای مثال در باره یوسف‌آباد که پیش از تبریز از آن نام برده از وجود راهزنان یاد کرده است:

بسی دزد، بس راهزن اندر اوست یقین دان حسین پاشا هم جزو اوست

نویسنده پنج روز در تبریز مانده و سپس از طریق صوفیان، دیز خلیل و تسوج راه را به سمت هدف ادامه داده است. او شیفته مناظر طبیعی است و هر کجا چشمه‌ای، دریاچه‌ای یا مرغزاری می‌بیند، بی‌اختیار در ستایش آن شعر می‌سراید. آخرین شهری که وی در ایران گزارش می‌کند، شهر خوی است. زان پس وارد سرزمین عثمانی می‌شود.

آغازین برخورد کاروان با کردان است که تصور وی بر آن بوده که قصد دستبرد داشته‌اند. وی تفنگ دولول داشته و مرغی را روی آسمان زده و به این ترتیب به دشمن نشان داده است که با چه کسانی طرف هستند. در واقع از همین جاست که درمی‌یابیم ناظم، روحانی بوده است؛ زیرا در این باره چنین می‌سراید که:

زدم تیر و مرغی فکندم زمین بگفتند آن قوم با خود چنین

مسیری که او طی کرده طریق عثمانی است که غالباً کاروان‌های حجاج از آن طریق به حج می‌رفتند. راه دیگر، راه جبل بود که از طریق نجف و پیمودن بیابان‌های معروف به بادیه الشام طی شده به دمشق منتهی می‌شد. اما راه عثمانی چنان بود که پس از عبور از مرز به شهر وان رفته و از آنجا به سمت بدلیس و سپس منطقه صفین

ص: ۱۴۸

در شمال سوریه می‌رسید. شاعر ما در آنجا قبر او پس قرن را زیارت کرده است. از اینجا باز به سمت شمال رفته به دیار بکر می‌رسیدند و پس از طی مسیری طولانی که شاعر ما نام آن محلات و روستاها و شهرک‌ها آورده به حلب وارد می‌شدند. این زمان مثل گذشته، در جای‌های مختلف باید به بهانه‌های گوناگون پول‌هایی داده می‌شد. در این شهر قنسول ایرانی حضور داشت و او از احسان وی اظهار شادمانی کرده است، گویی با این شادمانی بخشی از مصیبت‌های راه میان وان تا بدلیس را فراموش کرده است.

ز احسان قنصول باشیم شاد نیاریم از وان به بطلیس یاد

با این حال در آنجا نیز گرفتاری‌های مختلفی بروز کرده که مهم‌ترین آن‌ها همان پرداخت‌هایی است که با انواع حيله‌ها از حجاج می‌گرفتند.

بدادند آن پول را نیز حاج که هر روز باج است بر روی باج

در حلب وی به زیارت مقام رأس الحسین رفته و سپس دنباله سفر که رفتن به سمت حما و سپس رسیدن به دمشق است. دمشق هر چه هم آباد باشد وقتی یک حاجی شیعه آنجا می‌رسد، برایش «شام خراب» است و برای شاعر ما هم چنین است. او بلافاصله به یاد کربلا می‌افتد و اشعار چندی در روضه مجلس شام می‌خواند ولی شیعیان این سخن بشنوید

سر شاه دین را به حکم یزید به همراهی اهل بیتش تمام

ز کوفه نمودند وارد به شام

ده روز بعد از شام حرکت کرده از شهرهای مختلف و معروف این مسیر مانند معان و تبوک می‌گذرند تا به مدینه منوره می‌رسند. شاعر ما برای مدینه شعر بسیار اندک می‌سراید؛ یعنی فقط هشت بیت و سپس حرکت به سمت مکه آغاز می‌شود. از مکه هم مع‌الاسف شعر فراوانی نگفته و اطلاعات ارائه شده اندک است. ایستگاه بعدی که مسیر بازگشت است، شهر جده است. جهاز کوچکی از راه می‌رسد و آنان سوار شده و ۱۸ روز بعد پس از گذر از بندر بوشهر به شهر بصره می‌رسند. این مسیر بسیار طولانی و برای کسی که مسافرت

ص: ۱۴۹

دریایی نکرده بسیار سخت و دشوار است. شاعر ما هم که گویا به عمرش دریا ندیده، آزار فراوان کشیده، می گوید:

به کشتی خردمند جا کی کند اگر روز و شب صد منزل طی کند

جهنم که گفتند شیخ و فقیه بود کشتی و ساکن او سفیه

الهی به اعزاز پیغمبران ز کشتی تو این حاج را وارهان

این زائر، از بصره به کاظمین و سپس به کربلا رفته است. باید توجه داشت که اشعار این سفرنامه، به لحاظ شکل و محتوا، اشعار

ضعیفی است اما هرچه هست، سندی است از یک سفر طولانی و پرمشقت با اطلاعاتی از چند و چونی این مسیر که سالانه هزاران

عاشق را به خود جذب می کرده است؛ عاشقانی که فارغ از همه این مشقات، وقت برگشتن، چندان شادمان بودند که هرگز در عمر

خویش چنین تجربه روحی را نیندوخته بودند.

ص: ۱۵۰

حرکت از سلطانیه

ز سلطانیه چون برون آمدیم به زنجان رسیدیم ساکن شدیم
 چو وارد به زنجان شدیم از وفا یکی شهر دیدیم بس خوش صفا
 عجب منزل و شهر نیکو بود اناث [و] ذکورش چه خوش رو بود
 سه شب اندر آن شهر ساکن شدیم چو یوم سوم شد برون آمدیم
 رسیدیم آنگاه در «نیک پی» بماندیم یک شب که خوش بود وی
 از آنجا چُه صبحی روانه شدیم رسیدیم «سرچم» فرود آمدیم
 ز سرچم سوار از دل و جان شدیم روانه سوی کوی جانان شدیم
 رسیدیم در پای «قافلان کوه» که از خستهای آمدیم در ستوه
 یکی رود بود و گذشتیم از او به سوی «میانه» نمودیم رو
 «قرل اوزون» آن رود مشهور بود که آبش ز او هام ما دور بود
 از آن تلّ معظم چُه بالا شدیم به رودخانه شهر چای کسن آمدیم
 عجب رود! بسیار پرمايه بود عجیب تر، پُلش بیست فیل پایه بود
 [میانه] غرض شب «میانه» نمودیم جا یکی قصبه‌ای بود خوش با صفا
 در آن شب همان شهر ساکن شدیم صباحش از آنجا برون آمدیم
 رسیدیم در «ترکمان» آن زمان نمودیم در آن روز سیر جهان
 که صحرا همه زرع [و] آب [و] علف بگشتم در آن دشت با صد شَعَف
 ز شعبان جمعه اول ماه بود همه کار بر وفق دلخواه بود

ص: ۱۵۱

چُه شد صبح، از «ترکمان» پا شدیم همان دم سوار مرکب‌ها شدیم
 به وقت ظهر اندر کجین (۱) آمدیم به خانه کربلایی بابا ساکن شدیم
 در آن شب مرا آب آمد ضرور برفتم به حمام شب با سرور
 صباحش برون آمدیم با سرور به قهوه‌خانه «کمداش» نمودیم عبور
 یکی دیده شد کوه بس ژرف بود که از پایه تا قلّه پر برف بود
 ز سرحدی آنجا ندارد عیار چهل پنج بگذشته بُد از بهار
 ز توصیف آن کوه همین قدر بس چنین برف در این فصل ندیدست کس
 غرض از «کجین» جمله از روی مهر رسیدیم «حاجی آقا» قبل ظهر
 چُه شب اندر او جا گرفتیم ما به صبحی نهادیم رو را به راه
 چُه در بین ره آمدیم آن زمان بدیدیم دریاچه‌ای ناگهان
 نه داخل نه خارج از او آب بود یقین دان که از حکم وهاب بود
 بسی مرغ و ماهی در او کرده جا به امر خداوند ارض و سما
 در آن جنب بُد «یوسف آباد» دان بود آن زمین برج نحسین قران
 بسی دزد، بس راهزن اندر اوست یقین دان حسین پاشا هم جزء اوست
 از آنجا گذشتیم با صد سداد رسیدیم در کربی (۲) «سید آباد»
 عجب سبزه زار [و] چمن زار بود تو گویی که آن دشت گلزار بود
 خلاصه رسیدیم واس مج (۳) همه نبد ذره‌ای در میان هممه [تبریز] پس از ماندن شب همه سر به سر
 نمودیم در شهر تبریز سفر چُه شهری که تبریز خود نام از اوست
 چُه شهری که مبهوت، اوهام از اوست چُه شهری که طهران از او آیتی
 فلک جنب رایات او رایتی بحسن طراوت همه خوب رو
 سلیقه جهان جمع گشته در او

۱- از روستاهای خلخال.

۲- به معنای پل.

۳- با سمنج، در حدود شش کیلومتری تبریز.

ص: ۱۵۲

به پنج روز آن شهر ساکن شدیم که بعضی از آن روز ناخوش بُدیم پس آنکه به یک شنبه وقت صباح (۱) به حال فلاکت فتادم به راه از سرما تب سخط (۲) بنموده بود به رویم غم [و] درد بگشوده بود به ظهری رسیدیم در «صوفیان نمودیم منزل همه آن مکان بُود الحق آن ده بسی با صفا که بخشاید اندر بصر او ضیا عجب چشمه [و] باغ [و] رودی در اوست که با اهل آن قریه جمله نکوست به عزم تماشا تفرّج کنان نمودم در آن قریه سیر جهان همه چیز او را نکو یافتم پس آنکه به منزل چُه بشتافتم همان شب در او مکث کردیم ما به فردای آن شب فتادیم به راه چُه صبحی شد از «صوفیان» در شدیم همه حاج با هم برابر شدیم نظر چون فکندم به صحرا و دشت کدورت ز قلب محبّان بشتست جهان سر به سر سبزه [و] مرغزار گلستانِ دلکش چُه روی نگار رسیدیم آنکه به «دیز خلیل» به همراهی حاجیان جلیل بماندیم در آن مکان یک شبی در آن شب مرا گشت عارض تبی که از حدّتش استخوانم بسوخت اگر راست خواهی روانم بسوخت ز دیز خلیل چون برون آمدیم روان ره، چون باد صرصر شدیم بدیدیم دریای ژرف عمیق که کشتی افلاک در وی غریق ولی آب او تلخ مثل حمیم یقین او نمونه بود از جحیم (۳) بلی هر که اهل عذاب خداست حمیم جهنّم مر او را غذاست به ظهری رسیدیم اندر «سوج» ز یاران مرا قلب گردیده سوج (۴) به من عقل رهبر شد در آن دیار اگر شوق داری تو دیدار یار چرا هم نشینی به اهل جهان جدا شو برو گوشه‌ای شو نهان

۱- در اصل «صباه». باشد برای درست کردن قافیه!

۲- شاید: سخت.

۳- در اصل «جهیم».

۴- سوج: به معنای «سوز».

ص: ۱۵۳

[خوی] چُه صبحی برفتم در خوی ما زیاران دیرین گشتیم جدا
 سر خویش در پیش انداختم دگر با رفیقا [ن] نپرداختم
 رسیدیم در «خوی» با عزّ [و] ناز نمودیم شکر خدا از نیاز
 چُه شهری که یک قطعه از جنت است چُه شهری که طهران از او آیت است
 دو شب اندر آن شهر ساکن شدیم شب سومین «ده پیره» آمدیم
 ز «ده پیره» چون جمله گشتیم رکیب رسیدیم چخماق، (۱) شنوای لیب
 در آن سرزمین گفتگو شد عیان میان حاج افتاد از هر سو فغان
 جمعی از «دیار بکر» روانه شدند جمعی «ارض روم» با ترانه شدند
 ز «زیوه» چُه صبحی برون آمدیم به اوضاع مغشوش گون آمدیم
 نکردیم بر قول کس اعتماد که این ره دهد جملگی را به باد
 به قدر دو ساعت به مشق جنون به همراهی چاوش شدیم ره نمون
 همه حاج با هم ترانه شدیم ره «قره درّه» روانه شدیم
 رسیدیم در قریه «ملحمی» که سنی (۲) بدند جمله خلقش همی
 بدیدم یکی سبزه [و] مرغزار در آن سرزمین همچو روی نگار
 همان سبزه را نام کردم سؤال بگفتند بخورست آن خوش حمال ورود به دیار عثمانی از آن جا روان جانب «قوچ قران»
 شدستیم ما جمله اندر زمان همان سرزمین، اول «روم» بود
 که خلقش همه سربه سر شوم بود چُه وارد شدند حاج در آن زمین
 بگفتند کردان بخود این چنین که امشب عجب دستبردی کنیم
 که این حاج را در تعب افکنیم در این حال، یک جفت مرغ از هوا
 نشستند مرداب در جنب ما

- ۱- این کلمه به صورت مخحجان یا شبیه آن هم خوانده می شود. اما مشابه آن در فهرست روستاهای خوی فرهنگ جغرافیایی سازمان جغرافیایی ارتش «خوی و سلماس» نبود و تنها کلمه ای که شبیه آن بود، همین چخماق بود.
- ۲- در اصل: ثنی. در چندین جای دیگر هم، به همین صورت آمده است.

ص: ۱۵۴

گرفتم تفنگ دو لوله به دست که تا آورم قلب سنی شکست
 زدم تیر و مرغی فکندم زمین بگفتند آن قوم با خود چنین
 که ملای این حاج، صید افکند! جوانان ما را به قید افکند
 نسازیم بر حاج ما دستبرد بماندیم آسوده از دست گرد
 از آنجا «چُقُلی» روانه شدیم سوی قلعه ملحدانه شدیم
 در آنجا شبی همچو لیل ممت بماندیم و بودیم ما جمله مات
 وز آنجا روان سوی «ارچک» شدیم در آن قریه آن روز سرخوش بودیم
 همه ارمنی اهل آن قریه دان زن و دخترش جمله گویا جوان
 ز «ارچک» چه بیرون کشیدیم مال مرا خود دیگر واژ گونست حال
 یکی سبزه دیدم چه روی بتان دیگر بحر دیدیم در جنب آن
 ندانم که آن دجله یا بحر بود مرا حیرت اندر تفکر فرود
 یکی گفت این شط بغداد هست مرا نیست معلوم چون شخص مست
 غرض زان مکان چون روانه شدیم به سوی «اوان» با ترانه شدیم
 ز بلدان روم اولین شهر بود نبایست بنمود گفت و شنود
 چه رفتیم «اوان» از برای خدا نبودیم یک ساعت آسوده ما
 گهی خانه قنصلات ایران گهی گمرک روم بودم روان
 که از بهر تذکره دادند نوید که از بهر گمرک شدم ناشکیب [وان] دیگر «وان» که ویران گمرک بود
 دل حاج از غصه چون خون شود گهی پول از بهر قول (۱) می گرفت
 نبودیم ما لحظه‌ای در شگفت یکی عارضه بود در «وان» به ما
 که رفتار کردم به قول خدا ز سرّی که تدبیر گفتار شد
 تردّ الامانات رفتار شد

۱- قول کشیدن، به معنای مهر کردن گذرنامه.

ص: ۱۵۵

الهی تویی واقف از کار من تو دانایی از امر سرّ و علن
ولی سرّ این کار نزد خداست که ذاتش منزّه ز چون و چراست
هر آن کس گمان خیانت نمود سپردم هم او را به خلاق خود
خلاصه سه شب «وان» کردیم جا چُبه روز سوم شد فتادیم به راه
به بحری رسیدیم بس ژرف بود در اطراف او کوه پر برف بود
کلیسای احمارا! در آن میان بُد و بود او مسکن دختران
ز دنیا گذشتند گر دختران مجاور در او می شدند آن زمان
از آن بحر «وان» سبزه کردیم عبور همه حاج آن روز اندر سرور
رسیدیم «چرچی» به وقت غروب خریدیم زان قریه بسیار چوب
از آنجا برون آمدیم با سرور به صحرای سبزی نمودیم عبور
پسندیدم آن دشت نیکو عیار بدیدم در او دو سه تن گاو یار (۱)
زراعت (۲) نمودند بردند سود ز نوروز دو ماه بگذشته بود
چنین گفت آن روز آشیخ علی نمایم به وصفش سخن گستری
عجب گاو یارانِ صاحب فن اند که دو جفته سه جفته زمین گاو زنند
همه رود [و] دریا بود تا به شام همه کوه [و] صحرا بود و السلام
عجب کوه خوش دشت صحرا بُود که روم است یکباره غوغا بُود
همه سبزه [و] مرغزار نکوست چمن همچو رخسار یار نکوست
دهات خوش خلق خوش آب رنگ زن و مرد گویی چُبه اهل فرنگ
ز «چرچی» چو بیرون شدیم سربه سر «کلو» شب بشد جملگی را مقرر
صبح از «کلو» چون بستیم بار بجنب «سرب» جمله خوردیم نهار
در آن روز اطراف دریای وان بگشتیم، آمد ز هر سو فغان
که از خستگی ما به تنگ آمدیم تو گویی به چنگ پلنگ آمدیم
که گشته است خُرد استخوان‌های ما گر رحم بر ما رسد از خدا

۱- تنی چند، که با گاو شخم می زنند.

۲- در اصل: ضراعت!

ص: ۱۵۶

به سوی طواف خدا رو کنم نهم جبهه بر آستان او کنم
 شمارندم از حاجیان در جزا که ناقابل است جمله افعال ما
 غرض جنب «سرب» بخوردیم نهار شب اندر سرب حاج بگشود بار
 چُه صبحی از آنجا برون آمدیم به «بطلیس» (۱) رفتیم و ساکن شدیم
 دو فرقه در آن شهر ساکن بُدند یکی سنی [و] ارمنی آمدند
 عمارات جمله از سنگ خام در او جمع شد ساده رویان تمام
 ندانم چُه گویم که این شهر چیست ولی در وی آهو نموده است زیست
 تصوّر نمودم در او از یقین که گشته است واقع به زیر زمین
 ندیدیم در این شهر روز خوشی ز باران [و] سیلاب از ناخوشی
 گهی ترس از دزد [و] از راهزن بیا طعنه بر ما تو جانا مزن
 که یک شب تفنگ ترا دزد برد دو قاطر ز زوّار شد دستبرد
 در آن شهر بدحال جمله تباه نماند بهر زوّار کفش [و] کلاه
 دو گرمابه در شهر بطلیس بود چُه تحقیق کردیم رفتیم زود
 عجب باصفا جای خوش آب هست که این چشمه از حکم وهاب هست
 بود خاصیت‌های نیکو در او که او جاع علت از او شد رفو
 برفتم در آن چشمه یکساعتی از آن چشمه بس یافتم راحتی
 چهار شب به بطلیس بودم مقیم چُه شد شنبه ز آنجا بیرون آمدیم
 به اطراف رودخانه رهرو شدیم چُه شیرین که در کوی خسرو شدیم
 شب اندر دخان توی جنگل بدیم عجب با صفا بود ساکن شدیم
 به فردای آن روز ای خوش سیر به سوی «دیاربکر» (۲) نمودیم سفر
 چُه در زیر «سنّاح» رسیدیم ما بدیدیم آن رود خود شد دو جا
 یقیناً یکی شطّ بغداد بود مظنه فرات دیگری می نمود
 الهی تو این مشکلم را بر آر نه چاوش داناست نه حمله دار

۱- درست آن، بدلیس است.

۲- در اصل: دیاریک.

ص: ۱۵۷

[مزار اویس قرنی] رسیدیم ظهری اویس القرن ز اوصاف باشد چُه درّ عدن
 در آن سرزمین شب بماندیم ما سفیده نهادیم رو را به راه
 یکی چاقویی را جز ای نیکِ خو بشد گم، نگشتیم جویای او
 نظر چون نمودم به صحرا و دشت همه سبز [و] خرّم بُد آن پهن دشت
 رسیدم به «ذق قریه» زان مکان بدیدم در آن قریه رعنا بتان
 همه گلعداران نیکوسرشت همه لعبتان همچو حور بهشت
 گذشتیم از آن قریه با صد لعب بماندیم به دشت چمنزار شب
 گذشتیم از آن قریه با صد لعب به «کانی برازه» رسیدیم شب
 چُه شد صبح زان رود دریا صفات گذشتیم و بودیم با صد نشاط
 به صورت چُه لارست ای هوشیار ولی لاله زارست تو گوشدار
 که هر درّه اش از دو صد لار ما بود بهتر [و] برتر و با صفا
 در او بود یک رود چون رود لار ولی صد برابر بود آب دار
 علف تا کمر، کوه [و] صحرا و دشت تو گویی جهان سر به سر لاله گشت
 ز «کانی برازه» چو گشتیم سوار به «کوسیریان» ما گشودیم بار
 از آنجا چُه صبحی روانه شدیم برابر به یک رودخانه شدیم
 چُه رودخانه! چون بحر عمان بُود که آبش چُه دریا، بی پایان بود
 همه حاج در جنب او آمدند پریشان [و] ترسان [و] حیران بُدند
 برای گذشتن همه چاره گر چو اطفال مسکین همه در به در
 نه یارا کسی را ز رود عظیم زنند آب لرزند از ترس [و] بیم
 غرض آخر الامر چند خیک باد بیامد از او حاج شد بر مراد
 نزاعی در آن روز شد بین حاج که روباه بگرفت از شیر باج
 خلاصه گذشتیم از آب رود چُه رودی که آن رود، خود نیل بود

ص: ۱۵۸

بگردم سؤال زان مکان از راعی [ای] بگفتند این است «باتمان چایی»
گذشتیم ز آن رود با خیک باد در آن روز گشتیم از غصه شاد
سرفته [!] آن روز اندر میان فتاد [و] نشد راه طی یک زمان
چو آن شب رسیدیم به یک بهن دشت بماندیم بودیم تا صبح گشت
چو از اسم آن قریه کردم سؤال بگفتند «سیناست» ای خوش حمال
ولی حاجی دایی بگفت این چنین بود «المدن» اسم این سرزمین
از آنجا چه صبحی روانه شدیم سوی قریه «ملحدانه» شدیم
سر سبزه‌زاری گشودیم بار و ز آنجا همه حاج خوردند نهار
از آنجا به تعجیل گشتیم سوار سرسبزه‌زاری گشودیم بار (۱)
چه پرسیدم از اسم آن قریه جا بگفتند «بسمل» بود ای فتی
یکی رود اندر همان قریه بود بگفتند فرات است آن نیک رود
چه آب فرات دیده شد ای جوان همه غسل کردند در آن مکان
پیاپی درختان توت از وفا در آن سبز با صفا گشت جادیار بکر به چهار ساعتی در «دیار بکر» روان
شدیم بعد شام زان مکان ای جوان در آن شب بُد در میان هممه
رسیدیم به شهر دیار بکر مه چمن زار [و] سبزه بُد و با صفا
به «دوره» چه شد منزل حاج ما به طوماس افندی بدادند باج
دو شب در دیار بکر بماندند حاج به یک شنبه رفتم کلیسای شهر
نمودم نظر و وضعش از روی قهر به ناقوسشان من شدم مستمع
یکی تخته میزد در آن مجتمع در آنجا چنان صوت پیچیده بود
که از مغز افلاک در رفته دود زن [و] دختر شهر یکجا همه
نمودند در آن دیر بس هممه

۱- کذا. مصرع اول بیت بالا، در اینجا تکرار شده است.

ص: ۱۵۹

ملک گر در آنجا نظر می نمود ز اوصاف اوضاع عقلش ربود
و آنجا سوی جامع سنیان برفتم دو مسجد بُد در آن میان
بگفتند این دو، یک از شافعی است دگر مسجد از مذهب حنفی است
زن [و] مرد آن شهر در سیر [و] گشت روانه صباح و مسا سوی دشت
غرض از دیار بکر چُه بیرون شدیم وزان شهر رو سوی هامون شدیم
شب اندر «سر سینک» خیمه زدیم در آن سرزمین یک شب ساکن بُدیم
ز «سر سینک» نصف شبی ای جوان چو گشتند در راه حجاج روان
رسیدند در زیر یک آسیاب یکی نهر کاو (۱) داشت سه سنگ آب
عجب آب سردی در آن نهر بود که شش ساعت آنجا الی شهر بود
بکوبید فنیخ، میخ چادر در او همان دم بشد بین حاج گفتگو
گروهی به فنیخ تابع شدند دگر فرقه با او نقیض آمدند
که در این زمین ما نباشیم شاد اگر مال ما رفته یکسر به باد
نخواهیم تابع به فنیخ شد در خیمه چون دیگران سیخ شد
که تا اذن فرماید و جا دهد به هر روز یک خیمه ما وا دهد
شکستند و رفتند بر سوی شهر ز چاووش [و] فنیخ نمودند قهر
بیامد حاجی دایی در بین راه ز دل برکشید درد [و] افغان [و] آه
که ای حاج این راه را آب نیست کسی را به راه از عطش تاب نیست
دل جمله زان قول بی تاب بود از آن جا الی شب همه آب بود
غرض حاجی دایی به قلب حزین نمود عود بر منزل اوّلین
چُه ما رو نهادیم در راه شهر نمود حاجی دایی ز زوّار قهر
دوان جانب «صدرسو» آمدیم به چشمه رسیدیم ساکن شدیم
چُه شب اندر آن منزل با صفا برای وجود خود گزیدیم جا
به نصف شبی حاجی دایی رسید که ای حاج، بهر خدا برجهید

ص: ۱۶۰

روانه سوی شهر با هم شویم که شاید هم از غصه ره رهیم
 «سویرک» رسیدیم بی گفتگو دویدیم هر سو برای وضو
 شنیدیم چون صوت قُریاقه (۱) را بگفتیم آب است رفتیم به راه
 برفتیم چون جمله در جنب آب شدیم آن زمان از جهان کامیاب
 چُه شد فرض صبحی ادا آن زمان نمودیم منزل همه آن مکان
 الی شب بماندیم در آن مکان نمودیم در شهر سیر جهان
 از آنجا به ره چون روانه شدیم به «میش میس» با صد ترانه شدیم
 چو شد نصف شب جملگی پا شدیم روانه به فریاد [و] غوغا شدیم
 به «تتریش» یک قریه آمدیم در آن سرزمین یک شب ساکن شدیم
 چو حرکت نمودیم زان سرزمین «هوک» (۲) آمدیم چشم واکن بین
 به سایه درختان توت نرک نشستیم در آن مکان با کمک
 بیامد به نزد ما حاجی عباس کمر بسته شمشیر همچون الماس
 در این سرزمین پول چاووش دهید که از دام من آن زمان می‌رهید
 بگفتیم چاووش ای مرد خوب مکن قال مقال تا نبینی تو چوب
 اگر گفته‌ای تو به ما حرف بد همین لحظه بینی تو از چوب بد
 چو سرخورده گردید زان قول پست برفت [و] سبک منزل خود نشست
 به وقت غروب از غرض پا شدند روانه به ره حاج یکجا شدند
 نگویم نماز غروب [و] عشا کجا کرده شد مردم پارسا
 خلاصه در آن شب به یک سنگلاخ گذشتیم گفتیم هر ساعت آخ
 الهی تو ما را نگهدار باش در این راه پر سنگ غمخوار باش
 اگر بر زمین افتیم از روی مال ز ضرب لگد می‌شوم پایمال
 چُه گویم در آن شب که خود ابر بود ز تلخی سرازیری قبر بود
 چُه شد راه گم برکشیدیم آه ز الله آمد دلیلی به راه

۱- در اصل چنین است.

۲- شاید: هرک.

ص: ۱۶۱

به جایی رسیدیم وقت سحر که از پَرّه کاهی نبودش اثر
خلاصه به نوعی در آن سرزمین بختیم بودیم لکن غمین
سفیده که از جای خود پا شدیم دو دسته روانه بدان راه شدیم
رسیدیم در یک کلش زار جو که تازه نمودند او را درو
نهادیم اسباب خود بر زمین بشد گفتگو بین حجاج چنین
فنیخ را که دیگر ما چاوش [و] نخواهیم گردیم ز ایشان جدا
همان لحظه چاوش [و] فنیخ رسید چّه از گرگ گوسفند حجاج رمید
گروهی برفتند با حمله دار که در خفیه، ظاهر هم گشتند یار
از آنجا به برچنگ آورد رو نمودند جمعی بی پا گفتگو
که ما یاوریم با شما سر به سر ولی چون که از حال شان بُد خیر
نکردیم بر قولشان اعتماد چّه دیدیم از ایشان رأی زیاد
پس از گردش شهر وقت صباح نشستیم کتی فتادیم به راه
چّه کمی از آن رود دریا صفت گذشت و گذشتیم زان قوم بد
جلوکش نمودیم ره رو شدیم چّه شیرین که در کوی خسرو شدیم
رسیدیم در یک محل خوشی نشستیم در شه سر ناخوشی
یکی نهر پر آب جاری در او نمودیم چایی در او آرزو
از آنجا به ره چون روانه شدیم به صوت غزل با ترانه شدیم
چّه ره نرم و هم بکر بی سنگ بود ولی اسب حاجی نوری لنگ بود
به لنگ به لنگ چون ره فتادیم ما به هر ساعتی ره ستادیم ما
به عصری رسیدیم «ساجن» همه ولی ره نبند خوف نی واهمه
نمودیم جا سبزه زار [و] چمن یکی رود نامند رود عدن
صباحی از آنجا برون آمدیم به «آقابران» جمله خیمه زدیم
بگفتیم ماها به هم یاوریم به شهر حلب صبح رو آوریم

ص: ۱۶۲

صبحی از آن چه، چُه بستیم بار به پهلوی چاهی بخوردیم ناهار
 عجب با صفا بود آن سرزمین گر انکار داری بیا و ببین
 اگر چشمه جاری بُد در او به نیکویی او نبَد جا نکو حَلب از آنجا برفتیم شهر حَلب
 به توفیق حق زو نبینیم تعب یکی نکت دیگر آمد به یاد
 که از خواندنش ذهن گردد زیاد گرچه جمل حاج بی پا بُدند
 ز وان تا حَلب مکفی شدند چو دادند به فنیخ قول و قرار
 بگشتند مسلوب از اختیار غرض چون که از حاج بار شدیم (۱)
 به شهر حَلب جمله وارد شدیم رسیدیم در شهر با عزّ [و] ناز
 بیامد ز قنصول (۲) چند پیش باز ز بی عقلی حاج گویم چو من
 نه مردانه مرد [و] نه باشند زن بگفتند قنصول احسان نمود
 همه حاج در شهر مهمان نمود ز احسان قنصول باشیم شاد
 نیاریم از وان به بطلیس یاد به همراه میرزا کوچک خان بُدند
 همه حاج وارد به یک خان شدند همه را ز تحدید منزل بداد
 شود رفع تا بینشان اتحاد نگردید در منزل آسوده حاج
 بگفتا بیارید ای حاج باج به جبرا همه تذکره‌ها گرفت
 به نوعی که هوش از سر ما برفت چو بگرفت تذکره بنشست زمین
 بگفت با کمال تغیر چنین سری یک مجیدی [و] ربعی دهید
 وگر نه ز چنگال من کی رهید غرض وقت خفتن که شب رفته بود
 زیادی ز حجاج هم خفته بود به فانوسِ غوّاصِ دربِ اطاق
 ستاندند [و] دادند یکپا به طاق دهید پُلِ قُول تا ز غم وا رهید
 وگر نه کنم قهر سخت و شدید

۱- در اصل چنین است. قافیه مشکل دارد.

۲- در اصل: قنصور. در موارد قبلی و بعد از این هم، همه جا «قنصور» یا «قنصورات» آمده است.

ص: ۱۶۳

رسیدند بالین حاجی میرزا که ای مرد که، زود پا شو بیا
 به زاری بگفت مهلتی تا صباح دهیم پول قول [و] بیفتیم راه
 کشیدند او را از آن رختِ خاب (کذا) کشیده که رفت از دلش صبر و تاب
 شنیدند دادش هداوندها به یک دفعه از غیظ (۱) جستند ز جا
 بیاید بینیم این داد چیست خود این هزرگویی در این شب ز کیست
 برفتند هنگامه کردند بلند طپانچه به یکدیگر آن شب زدند
 کشیدند از پله‌ها تا به زیر همان خان غواص‌های شیریر
 بگفتند کای حاجی علی کرم تو چون مانعی حاج را از درم
 ترا می‌کنیم حبس در قنصلات که من بعد حجاج گردند مات
 کشیدند تا درب کاروانسرا همان دم برآورد حاجی صدا
 که ای حاج بهر خدا این جلب مرا برد در قنصلات (۲) جلب
 بیاید پایین یاری کنید که شاید ز الطاف کاری کنید
 رهانیدم زین گیردار اساس که این قوم دونند حق ناشناس
 گروهی ز حجاج بیرون شدند به صد ترس در توی خان آمدند
 غرض دست کشیدند زین کار قبح بدادند مهلت به ما تا به صبح
 صباحی به تمهید صد خدعه‌ها گرفتند پنج ربعی از حاج ما
 بگفتیم آسوده، کی می‌شود بگفتند نه یک کار جزئی بود
 همان لحظه کردند عود از جفا همان خان چاوش غواص‌ها
 دهید پول چاوش امپریال کم [و] بیش این پول باشد محال
 خلاصه گرفتند آن پول را که از یک نفر بر نیامد صدا
 شب دوّمین شد که خانچی رسید کرایه به من بهر منزل دهید
 کرایه اطاق سه قروش گر دهید پس از آن ز تکلیف‌ها و ارهید
 بدادند آن پول را نیز حاج که هر روز باج است بر روی باج

۱- در اصل: غیض.

۲- در اصل: قنصرات

ص: ۱۶۴

صبحی چُه دزدان ز شهر حلب برون آمدند حاج پیش عقب
رسیدند در جنب یک آسیا که بد اسم آن قریه «داما سنا»
دو شب مکث کردیم در آن چمن نشد حاج فارغ دمی از فتن
شب اولین چون به شوق [و] شعف فتادیم یک سر به آب [و] علف
نمودند دزدان بما دستبرد دو قاطر ز حاجی فنیخ دزد برد
چُه شد عرض بر والی قنصلات که عقل سلیم است زین غصه مات
که آن‌ها به آن دزد خود هم‌رهند کجا مال را پس به صاحب دهند
چُه گشتند مایوس زان گیردار فتادند به ره جمله با حال زار
رسیدند «سراقب» همه وقت ظهر زبان از عطش در دهان گشته مهر
شبی آن زمین صرف اوقات شد ز آسودگی عذر مافات شد مقام رأس الحسین (ع) از آنجا چُه بر مال گشتند سوار
به شهر معزّا گشودند بار سه ساعت در [آن] مکث کردیم ما
زیارت نمودیم اندر دو جا یکی بقعه [چون] در مکنون بود
که این بقعه از یوشع نون بود دگر رأس مولای جن [و] بشر
امام الوری هادی راهبر همان سر که از امر ربّ مبین
نمود، شست [و] شو جبرئیل امین همان سر که بی ترس [و] بی‌واهمه
زدی شانه بر گیسویش فاطمه شب [و] روز را ختم پیغمبران
زدی بوسه از مهر بر آن دهان زبانم شود لال گویم سخن
که در کربلا با هزاران محن به حکم یزید آن سگ بد گهر
حسین را به زاری بریدند سر عیالات او را نمودند اسیر
به سر کرد گیهای شمر شریر چُه بردند از کربلا سوی شام
اسیران آل مُحَمَّد تمام

ص: ۱۶۵

ز راه حلب بود منزلگهی که بد خان خولی اصبحی
 همان ظالم تیره بخت شرور سر شاه دین را شبی در تنور
 زبان لال شد از چه در وی نهاد به خاکستر آن را شبی از عناد
 زیارت نمودیم مر آن تنور هنوز زان مکان بر فلک رفته نور
 غرض از معرّا چو بستیم بار «سراقب» گشودیم وقت نهار
 از آنجا به «حما» رسیدیم ما شبی آن زمین آرمیدیم ما
 عجب گاو چاهان [و] باغات داشت که اندر سلیقه نه باقی گذاشت
 از آنجا چه صبحی بستیم بار رسیدیم رستان به وقت نهار
 همان قریه را عسقلان (۱) بود نام که رستان بنامند خلقان تمام
 چه صرف نهار اندر آنجای شد به «حمص» (۲) رسیدیم [و] مأوای شد
 خریدند زان شهر احرام حاج ندادند زان شهر حجاج باج
 درو گاو چاهان چرخ فلک که محوند ز او جمله جنّ [و] ملک
 همه خلق بشّاش خوش [و] آبرنگ در او مجتمع همچو اهل فرنگ
 از آنجا سر شب چه ره رو شدیم «حُصین» آمدیم جمله خیمه زدیم
 فراوان در او بیضه گاه شعیر که آن قریه بود از حُصین نُمیر
 الهی به اندازه علم خود بکن لعن بر آن سگ شوم بد
 از آنجا سحرگه بستیم بار رسیدیم به «ده قار» وقت نهار
 از آنجا به منزل برفتیم زود که اسمش «زین العابدین چشمه» بود
 بدان چشمه چون نه‌های بهشت ز اعجاز آن شاه نیکو سرشت
 از آنجا سر شب چه ره رو شدیم صباخی ده «طائفی» آمدیم و رود به دمشق ز ده طائفی چون به چشم پر آب
 رسیدیم صبحی به شام خراب

۱- در اصل: اسقلان.

۲- در اصل: همس

ص: ۱۶۶

به اطراف باغات اشجار داشت صفای خوش [و] آب بسیار داشت
 زراعات باغات بی حد [و] مژ گرفته است عالم همه سر به سر
 ندارد جهان همچو صفحه به یاد چنین بود کز حکم شداد عاد
 نمای ارم کرده شه آن زمین خدا کرده وصفش به قرآن چنین روض مجلس شام ولی شیعیان! این سخن بشنوید
 سر شاه دین را به حکم یزید به همراهی اهل بیتش تمام
 ز کوفه نمودند وارد به شام به دروازه شام قومی کثیر
 شدند مجتمع تا ببینند اسیر که ناگه رسیدند آل رسول
 دل افگار [و] نالان [و] زار [و] ملول سر حلقه شان زینب زار بود
 که اندر مصیبت دل افگار بود صباحی به دروازه وارد شدند
 غروبی خرابه فرو آمدند تماشاگر شام چون بُد وفور
 بشد مانع اهل بیت از عبور به حکم یزید آن سگ اشقیا
 بیستند آیین (۱) بازارها که تا اهل بیت حسین را تمام
 بگرداند از ظلم، بازار شام پس از گردش شام آل رسول
 نمودند اندر خرابه نزول شبی دختر شه رقیه به نام
 پدر را عیان دید اندر منام برآورد افغان [و] آه [و] خروش
 پرد عقل از سر ز ارباب هوش یزید اندر آن شب چه بیدار شد
 از آن واقعه چون خبردار شد فرستاد رأس حسین از جفا
 خرابه به نزدیک آن طفل‌ها چه آن طفل ببیند سر باب خویش
 تسلی شود قلب زارش ز نیش نهادند آن سر چه در پیش او
 بگفتا به عمه که ای نیک خو نکردم ز تو خواهش آب [و] نان
 نمودی تو [آن را] به نزد من عیان

ص: ۱۶۷

بگفت عمّه جان رأسِ بابای تو است شب و روز بابا به جویای تو است
 رقیه چّه سر پوش زان رأس پاک برفکند، افکند خود را به خاک
 سر انور باب زارش حسین به سینه نهاد او به صد شور و شین
 ز غصه همان دم شدش قبض روح به قلب زنان زد شَرَر کوه کوه
 فغانِ زنان چون به گوش یزید در آن نیمه شب به افغان رسید
 بگفت چیست این آه [و] راز [و] نیاز که اندر خرابه بلند است باز
 بگفتند طفل حسین شهید شد از عمر خود در جهان نا امید
 همان ظالم کفر کیش عنود بفتا فرستید تعجیل زود
 فرستید غسال [و] کافور کفن که امشب نمایند آن طفل دفن
 مگر باب این طفل، سبط رسول حسین شهید، نور عین بتول
 سه روز و سه شب چشم زارش فتاد روی خاک [و] خاشاک [و] خورشید [و] باد
 تَبَد یک مسلمانان در آن دیار گذارد به پیش خود او این قرار
 نماید کفن آن بدنهای پاک کند دفن آن نعش‌ها را به خاک
 پس آنکه یزید پلید از جفا به مجلس بخواند آل الله را
 چه گویم به وضعی طلب کردشان که یارا ندارد به وصفش زبان
 به حکم همان کفر کیش عنود زنان را به یک ریسمان بسته بود
 سر انور شاه خوبان حسین دگر نوجوانان آن نور عین
 نهاده به طشت (۱) زر آن کفر کیش عیان ساخت آن روز او کفر خویش
 یکی خیزران بود دست لعین سر شه مخاطب نمود او چنین
 عجب با صفا موی خوشروستی ز خلقان عالم تو نیکوستی
 چرا سر ز فرمان من تافتی عیالات خود را چنین یافتی
 بزد چوب بر آن لب [و] آن دهان که ای خلق، باشد حسین نوجوان!
 چّه آن ظلم زینب بدید از یزید بگفتا که ای تیره بخت پلید

ص: ۱۶۸

زنی چوب بر بوسه گاه نبی نما شرم ای تیره بخت دنی
 نماید خدا خانه‌ات را خراب که هرگز نکردی تو کار صواب
 نمود امر از ظلم، آن دم یزید کنون زینب زار گردن زیند
 سکینه به پا خاست اندر زمان گشود آن زمان از فصاحت زبان
 یزید لعین را مخاطب نمود به نوعی ز افلاک در رفته دود
 نمودی حسین را شهید جفا جوئان او را تو در کربلا
 ز خونخواری اهل بیت رسول نکردی حیا ای ظلوم جهول
 برفت نزد سجاد جان ابا بکن ای برادر تو رحمی به ما
 ستاده لعینی به حکم یزید که بنماید او عمّهام را شهید
 چنین گفت سجاد کی خواهرم! نشین یک زمانی تو اندر برم
 که این ظالم تیره بخت عنید نه بنماید او عمّات را شهید
 چه ملعون، فصاحت از آن طفل دید به جلاّد گفتا هماندم یزید
 که این زن به این طفل بخشیده شد نمی گویم آیا که چه دیده شد
 به یک بار یک ظالم سرخ مو که لعنت بر او باد [و] بر کیش او
 گرفت دست کلثوم را آن لعین بگفت ای یزید این کنیزک بین
 چه خوش روی [و] نیکوی باشد عزیز مرا هست در خانه لازم کنیز
 یزید آن سگ شوم ظالم شعار نماندش به این حرف صبر [و] قرار
 بگفتا به آن سرخ مو از جفا خدا بشکند آن دهان تو را
 کسی کو به عالم ز آل رسول کنیزی گرفته است ای بوالفضول؟
 غرض گفتگویی در آن بین بود که آن روز را خود قیامت نمود
 بیا مذنبا رو در ارض شام نما ثبت نام غریبان تمام
 که در شام خود قبر زینب نمود به یک فرسخی دور از شهر بود
 سکینه و کلثوم زار [و] علیل که باشند بس مجتبی و جلیل

ص: ۱۶۹

دگر فاطمه کو به صغرا لقب در او هست مدفون نمایند عجب
 مدینه بدان سینهریش کباب کی آورد او را به شام خراب
 رؤوس شهیدان کرب [و] بلا در او دفن گردیده بُد از جفا
 بود رأس عباس [و] قاسم دگر علی اکبر آن شبه خیر البشر
 حبیب مظاهر و حرّ رشید دگر کان شهیدان شدند نا امید حرکت از دمشق بماندیم ده روز در شهر شام
 تماشاگر شام باشد بنام غرض چون که رفتیم از شهر شام
 تماشاگر از مرد و زن، خاص [و] عام دم کوچه [و] مسجد [و] پشت بان!
 زنان فواحش تماشاکنان ز دروازه شام بیرون شدیم
 همه حاج رو سوی هامون شدیم ز مه شانزدهم بود ای تاجدار
 شدند حاج یکسر به اشتر سوار که بودند اندر مزارات شام
 زنان تماشاگر از خاص [و] عام خلاصه چُه از شام بیرون شدیم
 به «کردی» رسیدیم خیمه زدیم از آنجا چُه صبحی روانه شدیم
 بمنزلگه «اعذران» آمدیم یکی بر که خوب پر آب داشت
 که آن حاج را جمله سیراب داشت یکی بر که آب بود در او
 که دریا به جنبش بود آب جو از آنجا چُه صبحی روانه شدیم
 به «حصّا» رسیدیم خیمه زدیم در او گاو چاهی ست عذب [و] فرات
 که او هام زان آب محوند [و] مات از آنجا چُه صبحی برون آمدیم
 «عَنیزه» رسیدیم خیمه زدیم بُد آب [و] دانه در آن سرزمین
 کسی را نه یاد ست منزل چُنین از آنجا چُه صبحی روانه شدیم
 «معان» آمدستیم خیمه زدیم بود در معان رأس قوم ثمود
 شده سنگ، رفتیم زان درّه زود

ص: ۱۷۰

یکی قری کوچکی بی گیاه بُد و لکن آبش بود آب چاه
 بیا بشنو از حملمهداران شام غنی هستند از وصف ایشان تمام
 ایا حاج اسلام از شرق [و] غرب ز ترک [و] ز تاجیک [و] روم [و] عرب
 به مکه چرایید از راه شام کنند روزتان را همین ها چُه شام
 اگر خُدعه [و] جور ایشان تمام بگویم ننگجد به این دفتر ای خاص [و] عام
 معان گرچه نی زرع [و] نی باغداشت ولکن دو سه چشمه آب داشت
 از آن جا چُه ظهری روانه شدیم تمام شب [و] روز راه آمدیم
 صباحش سه ساعت ز روز رفته بود به درّه همه حاج آمد فرود
 «عقبه» مر آن درّه را نام شد ز قلب همه صبر و آرام شد
 ز آب آن زمین را نبودی خبر همین است از خستگی ره اثر
 صباحی به «دواره» حاج آمدند ز یک برکه ای حاج سیراب شدند
 بدان عَزّ ماه ذیقعه بود به روز سه شنبه که حجاج شد (۱)
 غروب ز «دواره» گشتند روان به «دوهیج» صبحی شدند شادمان
 ز «دوهیج» با صد نشاط [و] طرب «ارائی» نمودیم منزل عجب
 که یک قطر آب در او نبود زبی آبی راه ما را چه سود
 به اشتر بیارند در منزل آب شوند زان آب پس کامیاب تبوک سحر از «ارائی» چُه بستیم بار
 «تبوک» آمدیم [و] بخوردیم نهار عجب آب خوش نخل [و] انگور داشت
 که حجاج را شاد [و] مسرور داشت از آنجا سحرگه روانه شدیم
 پس از ظهر «دار المقر» آمدیم نبود آب [و] آبادی آن سرزمین
 بیا نیک بنگر تو ای نازنین ز دار المقر عصری ای هوشیار
 برفتم در «اغدر» ای نامدار

۱- در اصل چنین است.

ص: ۱۷۱

ز اغدر به عصری همه حاج ما برفتند در «مقدم» ای پارسا
مقدم رسیدیم ای پاک زاد ندارد چنین برکه‌ای کس به یاد
یکی گاو چاهی در آن قلعه بود که حجاج زان بردند سود
از آنجا چُه ظهری روانه شدیم نهار «منزل احمد پاشا» آمدیم
که بیست و دو ساعت مر اوراه داشت ولی باز در ره شدیم وقت چاشت
سه ساعت در آن سرزمین مکث شد نه یک قطره آبی در آنجای بُد
از آنجا چُه صبحی روانه شدیم «مداین» رسیدیم، فرود آمدیم
خطا شد که اینجاست «شعب العجوز» که از تشنه بر من افتاد سوز
به قدر دو صد زرع شد طی چُه راه به تحقیق پیوست حال تباه
که این درّه را آب باشد بسی ولکن نه پیدا است بیند کسی
بود زیرش آب سرد روان فراوان بود رو بین ای جوان
بدان آب این قسم کار خداست که کار حق از کار خلقان جداست
بُد اندر مداین یکی برکه آب که زان آب گشتند حاج کامیاب
صبح از مداین چُه رهرو شدیم به «دار الغنم» ظهر خیمه زدیم
ز «دار الغنم» ظهر بستیم بار رسیدیم به «سور کبه» وقت نهار
در آنجا بود آب چاه و فور ولی آب او بود فی الجمله شور
غروب ز «سور کبه» با عزّ [و] ناز به «بئر الجدید» رفت وقت نماز
عجب برکه و قلع آب داشت ز نیکی جوی او فرو کش نداشت
ولی شمه‌ای گویم از حمله دار که اوّل گذارند قول [و] قرار
پس آنکه دو صد حیلہ در تیک [و] ریو نمایند با حاج مانند دیو
گهی عذر از بهر بار آورند دو صد مکر در ره به کار آورند
به حجاج جور [و] عداوت کنند کجا یک جو حاج استراحت کنند
الهی به شاه زمان شو تو یار که از حمله داران بر آرد دمار
که تا بود با حاج مشفق شوند دو صد خدعه اندر میان ناورند
ز «بئر الجدید» حاج وقت غروب روانه شدند جمله با فوج و توپ

ص: ۱۷۲

رسیدند صبحی به «راء شنو» که بودیم آن روز ما پیش رو
 به ظهري از آنجا روانه شدیم به نصف شب «حدیه» فرود آمدیم
 ندانم حدیه آنجا بود که آبش سراسر به خیر رود
 که خیر به آنجا یکی روز هست بگویند عجب شهر فیروز هست
 کنم شمه‌ای وصف «حدیه» همان بود ظلم حالش نگرده عیان
 عجب رود آبی [و] خوش منزلی است همان منزل حجاج را خوش دلی است
 چُه ظهري از آنجا نمودیم بار رسیدیم منزل به وقت نهار
 ندانم که آنجای را نام چیست همین قدر دانم در او آب نیست
 به قدر سه ساعت گشودیم بار پس آنکه به تعجیل گشتیم سوار
 سحرگه «زحرو» رسیدند حاج که آب اندر آن جایگه بد رواج
 همه زیر شن اندر او آب بود چه آبی که از مژه نایاب بود
 مرا مهري کیسه بس چیزها بردند سقا و جمّال‌ها
 بماندیم آن روز در آن زمین نمودیم حظ ز آب ای نازنین مدینه منوره از آنجا چُه حجاج بستند بار
 مدینه رسیدند وقت نهار چه گویم مدینه بهشت (۱) است بس
 به ماوای عنقا مگس کی رسد (۲) مرا خامه در این زمین بازماند
 ز بین دو معشوق خود راز ماند همین قدر گویم که نور خدا
 در آن سرزمین کرده از لطف جا حریمش که جنّات عدن نعیم
 نمودست آن نور آنجا مقیم دگرعرش [و] کرسی و لوح [و] قلم
 بود محو آن نور بر گوی کم در او مرقد حضرت مصطفی است
 که نور وجودش ز نور خداست بود قَرَّةُ العین آن نور پاک
 در آن سرزمین است روحی فداک (۳)

۱- در اصل: بهشت!

۲- در اصل اینگونه است. شاید یک مصراع افتاده و مصراع بیت دوم به جای مصراع دوم بیت اول درج شده است.

۳- در اصل: فداه.

ص: ۱۷۳

مکه مکرمه از آنجا به وادی لیمو شدند که حجاج از صدمه پنهان بُدند
ولی آن زمین آب [و] هر میوه بود به جان آمدند حاج، آن لحظه زود
از آنجا همه حاج با صد سرور نمودند آن روز در ره عبور
رسیدند عصری به مکه همه ز لیبک بُد بینشان همهمه
به مکه رسیدیم با صد نشاط بگیریم تا از خدا ما برات
برفتیم آن شب برای طواف بدان بیت عزّ [و] کرامت مَطاف
چُه نیت نمودیم شرط نماز پس آنکه به زاری [و] سوز [و] نیاز
پس از نیت [و] طوف در عمره ما برفتیم از بهر سعی صفا
ز کوه صفا تا به مروه بدان بود هفت سعی آن عمل ای جوان
چُه گشتیم فارغ ز سعی صفا نهادیم رو سوی بیت خدا
طواف و نماز نساء ای گروه به اتیان رساندیم با صد شکوه
ز ذیحجه چون روز هشتم رسید ز جمعیت آن روز عقلم پرید
نمودیم ما غسل و مُحرم شدیم از آنجا به سوی منا آمدیم
شب اندر منا جمله را صرف شد میان همه حاج این حرف شد
رویم جمله بر جانب عرفات در آن سرزمین جمله محویم و مات
ز حی حاجت خویش کردم سؤال به زاری به درگاه عزّ و جلال
دوشب آن زمین صرف اوقات شد به درگاه حق عذر مافات شد
از آنجا به مشعر نهادم قدم وجود آمدم گوئیا از عدم
وقوفین چُه تکمیل شد از وفا به عید ضحی آمدم در منا
پس از رمی قربانی [و] حلق رأس نباشد ز تقصیر بر حاج باس
چُه شد یازدهم سوی کعبه شدیم به طوف نماز نساء آمدیم
همان روز رفتیم اندر منا نمودیم ما رمی آن میل ها

ص: ۱۷۴

صباحش همه رمی کردند حاج تو گویی نهادند بر فرق تاج
 همه سوی مکه شتابان شدند ز اعمال حج جمله فارغ بُدند
 بماندیم چندی در آن سرزمین بود بیت حق چون بهشت برین
 ولی پر بها بود مآکول او یکی (۱) ربعی یک هندوانه شنو
 همه چیز او پر بها و گران نخوردیم ارزان در او لقمه نان
 گر از ماست گویم براری خروش دو مثقال موزون او یک قروش جدّه از آنجا به جدّه نهادیم رو
 بیا مذنباً شمه‌ای باز گو بود جدّه در جنب یک بحر ژرف
 ندارد ز نیکویی آن شهر، حرف بود مثل مکه در او خوردنی
 همه پر بها اهل او ارمنی غرض حاج بگرفت بهر جهاز
 چنین قیمت سه لیره با نیاز بود ثقل کشتی ز باد نقیض
 شنو ای سخن سنج اندر جهیز خلاصه به کشتی نشستند حاج
 گرفت ناخدا را عمل در رواج به کشتی خردمند جا کی کند
 اگر روز [و] شب صد منزل طی کند جهنم که گفتند شیخ [و] فقیه
 بود کشتی و ساکن او سفیه (۲) دو بار ار نشیند به کشتی لیب
 بود کافر آن شخص، بی شک [و] ریب الهی به اعزاز پیغمبران
 ز کشتی تو این حاج را و ارهان بشو یار بر شیعیان علی
 ز الطاف‌های خفی و جلی الهی اگر رستم از این محن
 ز کشتی دگر ره نیارم سخن ز شهر ذیحجه بیست چهار رفته بود
 نشستیم گشتیم پشیمان، چه سود؟ اگه «گه» خورد شخص اندر جهان
 بود به که با کشتی گردد روان حمیم جهنم که بر عاصیان
 خدا وعده داده است ای عاقلان

۱- در اصل: یکی یک ربعی یک هندوانه شنو.

۲- در اصل: صفیح.

ص: ۱۷۵

همه روزه در فلک باشد وفور خلایق ز هر ذرّ او تفور
ندانم حمیم است آن [یا] حرق که از خوردنش طبع اندر خلق
ز دست همان مالک ارمنی که دون [و] نجس [است و] زشت [و] دنی
و از اختلافات کشتی اگر بخواهی دهم ز آن من خیر
نشیند اگر پور زال زمان به کشتی ز تنگی برآرد امان
که هر حمله اش زهر شیر را کند آب ای عاقل پارسا
تلاطم اگر ذره‌ای آورد ز مرگ، خلق آن زمان یاد آورد
خلاصه چّه کشتی به راه اوفتاد چنان رفتنی کرد مانند بادبندر بوشهر چنان رفت تا بندر بوشهر او
نشد هیچ در بین کس گفتگو در آن شب بشد بین حجاج نزاع
نمودیم آن گفتگوها سماع شنو ای خردمند با عقل و هوش
تو گویی ز یزدان رسیده سروش الهی من آن مُذنب عاصیم
بیخشای از کرد ماضیم دل مرده‌ام زنده کن در نشور
رحیمی و ستّاری و حیّ غفور رسان دست من بر ضریح حسین
به حق همان شاه بدر [و] حُنین همان لیل بود عاشورای حسین
دو سه بیت اندر عزای حسین بگفتم که باشیم ز یاران او
شمارندم ز دوستان او دو شب لنگ کشتی به بندر نمود
ز طوفانی آن بحر مانند دود به چشم خلایق بشد تیره رنگ
ز ترس از رُخ خلق در رفته رنگ چّه ره کشتی آن روز گم کرده بود
زغم قلب حجاج مانند دود که ناگه بیامد جهاز صغیر
بدر رفت سنی ز کشتی کثیر سبک گشت کشتی و در ره فتاد
شتابان چنان رفت مانند باد

ص: ۱۷۶

بصره چنان رفتنی کرد بعد از نهار به بصره رسید و گشودیم بار
 ز جده به بصره ایا هوشمند بپمود هیچده روزه بی گزند
 از آنجا به بکاره گشتیم سوار برون آمدیم ای جوان گوش دار
 نشستیم اندر جهاز صغیر که آن فلک را خود نباشد نظیر
 ز اوصاف کشتی زبان عاجز است که وصفش مرا در بیان عاجز است
 ز چرخ و ز اسباب او سر به سر مرا خود تصور نباشد خبر
 صفایش اگر گویم ای با بصر ز شادی رود عقل [و] هوشت به در
 خلاصه چنین منزلی را به یاد نباشد به بهرام نه کیقباد
 شهان جهان منزلی با صفا چنین جایگه را نکردند جا
 بیا مذب از وصف کشتی گذر ز بصره بده ذره‌ای تو خبر
 ندیدی اگر خود تو بصره کنون ولی شهر خوبی است ای ذوفنون
 ز باغات او گویم ای شهریار سه منزل همه نخل خود پر شمار
 رطب‌های الوان [و] باغات خوب در اطراف شط از شمال و جنوب
 ز شلتوک او گر بخواهی عیان خود این عقل ناقص نسازد بیان
 غرض همچو صفحه ندیدم به دهر خدا خلق کرده ست در جنب بحر
 ز صد اندکی گفته‌ام من یقین گر انکار داری بیا و بین
 خود این شط را شط بغداد دان که کشتی به بغداد گشته روان
 ز بصره به بغداد ای هوشیار همه شهر باغات نخلش شمار
 چه شبها نمودیم ز آنجا عبور ندانم من اسماء آن ای غیور
 نگویم که این صفحه ز عالم نکوست به عالم اگر مملکت هست اوست
 رسیدم به بغداد در روز پنج از آن مرکب حاصل نشد هیچ رنج

ص: ۱۷۷

کاظمین شب پنج وارد شدم کاظمین چُهِ دیدم مرآن شهر با زیب [و] زین
 دو نور خدا کرده جا آن زمین یکی زان دو بد قبل هفتمین
 دیگر عالم کامل العارفین نقیّ جواد، نور اهل یقین
 چُهِ آن بقعه‌ها دید چشم عیان یقین کردم این است قصر جنان
 ولی کسب کرده جنان زان بقاع چُهِ مهتاب از شمس کسب ضیا (۱)
 رفتیم ز کاظمین سوی «سرّمن رأی» بودیم دل شکسته همه دیده پر بکاء
 یکشب دجیل منزل ما بود دوستان! ساکن بدند آن ده جمعی ز شیعیان
 لیل دوم که منزل ما بود در «بلد» گویا که خلق او همه بودند دیو [و] دد
 روزسیم به «سامره» رفتیم شیعیان نور خدای بود در آن جایگه عیان
 ز نور حق سه نور مقابل به یکدیگر کرده ز لطف حق همه در آن زمین مقرر
 بعد از سه روز عود نمودیم به کاظمین رفتیم غبار مرقد آن شه به هر دو عین به سوی کربلاز آنجا به «کربلا» بنمودیم عزم راه
 هر کس به کربلا نرود هست پر گناه زیرا گناه شیعه اگر هست مثل کوه
 زانجا تمام ریخته گردد ایا گروه در بین ره به شط «مسیب» عبور شد
 اندوه درد دل آمد از دل شه سرور شد یک بقعه ز دور بدیدیم آن زمان
 زین غم برار شیعه زد دل آه [و] هم فغان رفتیم در آن دیار چُهِ من با دل ملول
 دیدم دومیغ عرش نموده دراو نزول بودند آندو بی کس مظلوم ناشکیب
 طفلان زار مسلم و در آن زمین غریب از جور ظلم حارث ملعون شدند شهید
 آن نو خطان ز عمر بگشتند ناامید از آن زمین به کرب و بلا با دل حزین
 رفتیم مجتمع همه بودیم دل غمین از رو یصدق می شنو ایشیعه این بیان بیان
 دیدم که عرش گشته در آن سرزمین عیان عیان

۱- در اصل: ضیاع.

ص: ۱۷۸

داخل شدم چُه در حرم شاه تشنه لب بهر طواف مرقد سلطان ذی نصب
دیدم که کعبه طوف کند در آن آستان بنگر شرف، نگشته سخن صد یکی بیان
بهر زیارتش چُه برفتم در رواق زاندوه سوز غصه بگشتم جمله داغ
گفتم به عقل باعث این غصه کن بیان گفتا شهید گشته شهنشاه انس و جان
آب فرات کرده از او منع ابن سعد افغان کنید شیعه از این داغ همچو رعد
فریاد العطش ز بنات شه شهید از تاب تشنگی به سماواتیان رسید
پی نوشت‌ها:

ص: ۱۸۱

بهداشت در حج

فلور قارچی و نقش آن در بیماری‌های تنفسی زائران

ص: ۱۸۲

(حج تمتع - ۱۳۸۳) هیأت پزشکی حج* (۱)

چکیده مقدمه: با توجه به بروز بیماری تنفسی در تعداد قابل توجهی از زائران خانه خدا، در طی مراسم حج تمتع سال‌های اخیر و عوارض و مشکلات ناشی از آن، تعیین

۱- تهیه کنندگان مقاله عبارت‌اند از خانمها و آقایان: دکتر پرورش کردبچه دانشیار، دکتر فریده زینی استاد، دکتر کاظم محمد استاد، دکتر حسین ضیائی استادیار، دکتر سید منصور رضوی دانشیار، خانم مهین صف‌آرا هم تراز مربی، خانم نسرین قرائیان تکنسین آزمایشگاه گروه انگل شناسی و قارچ شناسی، دانشکده بهداشت و انستیتو تحقیقات بهداشتی، دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی- درمانی تهران. گروه اپیدمیولوژی و آمار حیاتی، دانشکده بهداشت و انستیتو تحقیقات بهداشتی، دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی- درمانی تهران. گروه چشم پزشکی، دانشکده پزشکی، دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی- درمانی شهید بهشتی. گروه پزشکی اجتماعی، دانشکده پزشکی، دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی- درمانی تهران.

ص: ۱۸۳

عامل اتیولوژیک بیماری مزبور جهت پیش‌گیری، کنترل و درمان آن، لازم و ضروری به نظر می‌رسد. آنچه مسلم است، عوامل میکروبیال محیطی در ایجاد بیماری‌های تنفسی نقش مهم و اساسی دارند. در مان این عوامل، قارچ‌ها ارگانیسم‌هایی با پراکندگی وسیع در طبیعت هستند که اسپور آن‌ها از راه هوا پخش شده و همواره در محیط وجود دارند و قادرند اثرات زیان‌باری بر سلامت انسان داشته و منجر به بروز عفونت، آلرژی و حتی عوارض توکسیک گردند.

مواد و روش‌ها:

در مطالعه اخیر، با جمع‌آوری و کشت نمونه‌های به دست آمده از محیط، در محل اقامت و تجمع زائران ایرانی، در طی مراسم حج ۱۳۸۳ و با انجام تست‌های سرولوژیک بر روی دو نمونه خون ۱۴۶ زائر داوطلب، به فاصله ۸ هفته، سعی گردید نقش قارچ‌ها در ایجاد بیماری تنفسی حجاج مورد بررسی و ارزیابی قرار گیرد. یافته‌ها: در این مطالعه، جمعاً ۳۵۲۱ کلنی، شامل ۲۳ جنس و گونه مختلف قارچی، از محل اقامت حجاج در شهرهای مکه و مدینه و مناطق عرفات و منا جدا گردید که شامل قارچ‌های رشته‌ای ساپروفیت ۷۹٪، قارچ‌های رشته‌ای پاتوژن (درماتوفیت) ۳/۶٪ و قارچ‌های مخمری ۱۷/۴٪ بود. گونه‌های آسپرژیلوس شایع‌ترین (۴/۴۳٪) عوامل قارچی جدا شده در این بررسی بودند. تست‌های کانترایمونوالکترو فورزیس و لا-تکس آگلوتیناسیون که جهت تشخیص بیماری‌های قارچی فرصت طلب (آسپرژیلوزیس، کاندیدایازیس و کریپتوکوکوزیس) به عمل آمد، همگی منفی بوده و مورد مثبتی مشاهده نگردید. نتیجه‌گیری و توصیه‌ها: نتایج به دست آمده از این مطالعه، گرچه نقش قارچ‌ها را در ایجاد بیماری تنفسی حجاج تأیید نمی‌نماید ولی با توجه به تنوع بیماری‌ها و عوارض ایجاد شده توسط قارچ‌ها و مشکلات تشخیص بالینی آن‌ها، تأثیر قارچ‌ها بر سیستم ایمنی بیمار و ایجاد زمینه جهت بروز دیگر عفونت‌ها و یا عفونت ثانویه با قارچ‌ها، توصیه می‌شود که در صورت تداوم بروز بیماری تنفسی در طی مراسم حج،

ص: ۱۸۴

بررسی جامع‌تر و کامل‌تری به عمل آمده و نقش قارچ‌ها مورد ارزیابی بیشتری قرار گیرد. کلمات کلیدی: حج تمتع، حجاج ایرانی، بیماری تنفسی قارچی، فلور قارچی محیط. مقدمه قارچ‌ها ارگانسیم‌هایی متجاوز از صد هزار (۱۰۰۰۰۰) گونه مختلف با پراکندگی وسیع در طبیعت می‌باشند (۱). اسپور قارچ‌ها از طریق هوا پخش شده، مدت‌های طولانی به صورت معلق باقی مانده و با نشست بر سطوح مختلف منجر به آلودگی آن‌ها می‌گردند. از طرف دیگر، اسپورهای جایگزین شده بر روی سطوح نیز قادرند باردیگر به اسپورهای معلق در هوا تبدیل گردند (۲). بنابراین، با ادامه این روند، شاهد آلودگی دائمی محیط با اسپورهای قارچی خواهیم بود که می‌تواند اثرات زیان‌باری بر سلامت انسان داشته باشد و منجر به بروز عفونت، آلرژی و حتی عوارض توکسیک ناشی از تماس با این عوامل گردد (۳). به این ترتیب، تعیین فلور قارچی محیط، جهت ارزیابی ارتباط بین قارچ‌های محیطی و اثرات مضر و بیماری‌زای آن‌ها، لازم و ضروری خواهد بود. با توجه به بروز بیماری نسبتاً شدید تنفسی با اتیولوژی نامشخص در تعداد قابل توجهی از زائران خانه خدا در سال‌های اخیر (۴) و با در نظر گرفتن نقش احتمالی قارچ‌ها در بروز این بیماری، مطالعه اخیر جهت تشخیص بیماری قارچی و تعیین فلور قارچی محیط در محل اقامت زائران ایرانی حج تمتع، در سال ۱۳۸۳ صورت گرفت. مسلماً اطلاعات به دست آمده از این مطالعه، می‌تواند در تعیین نقش قارچ‌ها به عنوان عوامل مضر و بیماری‌زا کمک کرده، راهنمایی جهت استفاده از روش صحیح تشخیصی و اتخاذ راهکارهای مناسب درمانی باشد و اهمیت قارچ‌ها را به عنوان عوامل تهدید کننده سلامت حجاج در طی مراسم حج نشان دهد.

۱- Sarosi GA, Davies SF ۲۰۰۰. Fungal diseases of the Lung ۳ rd ed. Lippincott Williams - Wilkins Philadelphia

۲- Kordbacheh P, Zaini F, Kamali P, Ansari K, Safara M. Study on the sources of nosocomial fungal infections at intensive care unit and transplant wards at a teaching hospital in Tehran. Iranian J publ Health, ۲۰۰۵; ۳۴ ۲ : ۱-۸

۳- Sheltin BG, Kirkland KH, Flanders WD Morris GK. Profiles of airborne fungi in buildings and outdoor environments in the United States. Apple Environ Microbiol, ۲۰۰۲; ۶۸ ۴ : ۱۷۴۳-۵۳.

۴- رضوی، سید منصور- ضیائی، حسین- صداقت، مجتبی. بیماری و مرگ و میر در زائران ایرانی حج تمتع- ۱۳۸۲. مجله دانشکده پزشکی، دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی- درمانی تهران ۱۳۸۴، سال ۶۳، شماره ۵، ص ۳۶۰-۳۵۳.

ص: ۱۸۵

مواد و روش‌ها جهت انجام این تحقیق، نمونه برداری در دو بخش مختلف به عمل آمد: ۱- نمونه برداری از محیط ۲- نمونه برداری از افراد داوطلب. محل نمونه برداری از محیط، اقامتگاه زائران در شهرهای مکه و مدینه و نیز چادرهای محل اقامت این افراد در مناطق منا و عرفات بود. نمونه برداری از محیط در دو بخش نمونه برداری از هوا و سطوح به عمل آمد. جمع آوری نمونه در مکه و مدینه در یک نوبت، ولی در مناطق منا و عرفات با توجه به وضعیت خاص محیطی و بیابانی بودن منطقه و استفاده از چادر جهت اسکان حجاج، در دو نوبت قبل و بعد از ساکن شدن افراد انجام شد. جهت نمونه برداری از هوا از روش پلیت باز استفاده شد و بدین منظور پلیت‌های محتوی محیطهای کشت ساپورودکسترو آگار (S) و برین هارت اینفوژن آگار (IHB) به مدت ده دقیقه در ارتفاع یک متری از سطح زمین قرار داده شدند. سپس با گذاشتن درپوش، پلیت‌های مزبور در دمای محیط و ۳۷ درجه سانتی گراد (به ترتیب برای محیطهای S و IHB نگهداری شده و روزانه از نظر رشد کلنی‌های قارچی کنترل و بررسی گردیدند. لازم به ذکر است که جهت دقت در انجام آزمایش‌ها، تمامی پلیت‌های مورد استفاده در این مطالعه، ابتدا به مدت ۲۴ ساعت در دمای ۳۷ درجه سانتی گراد قرار داده شده، بعد از اطمینان از عدم آلودگی، برای نمونه برداری به کار رفتند. ضمناً به منظور کم کردن خطای نمونه برداری، پلیت گذاری در هر مکان به صورت سری دوتائی برای فضای به اندازه تقریبی $3 * 3 * 2$ متر صورت گرفت. برای نمونه برداری از سطوح، از سواب و موکت استریل استفاده شد و از سطوح مختلف مانند کف، دیوار، پنجره و وسایل گوناگون داخل اتاق‌ها و همینطور سطوح داخلی و درزهای چادرها و وسایل موجود در آن‌ها نمونه برداری گردید. نمونه برداری از کف و دیوارهای اتاق‌ها، با استفاده از روش موکت انجام

ص: ۱۸۶

شد و با کشیدن یک تکه موکت به ابعاد تقریبی $۴ * ۴$ سانتیمتر، بر روی این سطوح نمونه لازم جمع آوری و با تکان دادن و تماس موکت مزبور بر روی پلیت‌های محتوی محیطهای S و IHB کشت به عمل آمد. جهت نمونه برداری از سایر سطوح سواب استریل مرطوب شده با سرم فیزیولوژی به کار رفت و با کشیدن آن بر روی این سطوح، نمونه برداری انجام گردیده، نمونه‌ها بر روی محیطهای S و IHB به روش میکروب شناسی کشت داده شدند. تماس محیطهای کشت در دمای محیط و ۳۷ درجه سانتی گراد (به ترتیب برای محیطهای S و IHB) قرار گرفته روزانه از نظر رشد کلنی‌های قارچی کنترل گردیدند. در نهایت با کنترل محیطهای کشت، تعداد کلنی‌های قارچی و مشخصات آن‌ها ثبت شده و با انجام اسلاید کالچر و مطالعه ساختمان میکروسکوپی، قارچ‌های جدا شده از محیط، شناسایی گردیدند. در ضمن، برای تشخیص بعضی از گونه‌های قارچی، از تست‌های بیوشیمیایی نیز استفاده شد.

ص: ۱۸۷

با توجه به مشکلات بالینی برای تشخیص بیماری‌های ریوی ناشی از قارچ‌ها (۱)، در این مطالعه از روش‌های آزمایشگاهی برای تشخیص بیماری در افراد داوطلب استفاده گردید. به این منظور با در نظر گرفتن شیوع قابل ملاحظه بیماری در سال‌های قبل (۲)، تعداد ۲۱۰ نفر از زائران به صورت تصادفی انتخاب شدند تا دو نمونه خون (لخته ناشتا) این افراد به حج و نمونه دوم بعد از بازگشت آن‌ها گرفته شد. گفتنی است که از افراد فوق تنها ۱۴۶ نفر بعد از بازگشت همکاری لازم را در دادن نمونه خون داشتند. نمونه‌های سرم در آزمایشگاه سرولوژی واحد قارچ شناسی دانشکده بهداشت دانشگاه علوم پزشکی تهران، از جهت تشخیص بیماری‌های قارچی ناشی از قارچ‌های فرصت طلب شایع (کاندیدا، آسپرژیلوس و کریپتوکوکوس) مورد آزمایش قرار گرفتند. تست‌های به عمل آمده، شامل کانترایمونو الکترو فورزیس (EIC) (و لاتکس آگلوتیناسیون) TAL (بود). با توجه به آندمیک بودن قارچ‌های پاتوژن حقیقی، محدود بودن آن‌ها به مناطق خاص جغرافیایی و عدم سرایت این عفونت‌ها از فرد به فرد (۳) و نیز جدا نشدن قارچ‌های مزبور از نمونه‌های مزبور محیطی در این مطالعه، بیماری ناشی از آن‌ها، مورد بررسی قرار نگرفت.

یافته‌ها

تعداد کل ۳۵۲۱ کلنی قارچی از محیط (هوا و سطوح) محل استقرار حجاج در کاروان‌های مورد مطالعه جدا گردید (جدول شماره ۱) که مشتمل بر ۲۳ جنس و گونه مختلف بود. قارچ‌های رشته‌ای ساپروفیت اکثریت (۷۹) موارد را تشکیل داده و قارچ‌های مخمّری تنها در ۴/۱۷ موارد مشاهده شدند.

۱ - Sarosi GA, Davies SF ۲۰۰۰. Fungal diseases of the Lung ۳ rd ed. Lippincott Williams - Wilkins Philadelphia

۲- رضوی، سید منصور- ضیائی، حسین- صداقت، مجتبی. بیماری و مرگ و میر در زائران ایرانی حج تمتّع - ۱۳۸۲. مجله دانشکده پزشکی، دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی- درمانی تهران ۱۳۸۴، سال ۶۳، شماره ۵، ص ۳۶۰-۳۵۳.

۳ - Sarosi GA, Davies SF ۲۰۰۰. Fungal diseases of the Lung ۳ rd ed. Lippincott Williams - Wilkins Philadelphia

ص: ۱۸۸

کاروان‌های حجاج جدول شماره ۱- قارچ‌های جدا شده از محل استقرار ایرانی در مکه، مدینه و مناطق منا و عرفات به ترتیب

فراوانی- حج تمتع ۱۳۸۳

قارچ

تعداد کلیدرصد

Aspergillus spp ۱۵۲۸۴/ ۴۳ Zygomycete spp ۳۹۰۱۱ Rhodotorula rubra ۲۵۲۱/ ۷ Yeasts ۱۸۷۳/ ۵
 Candida spp ۱۷۹۴/ ۴ Cladosporium spp ۱۰۱۹/ ۲ Chrysosporium spp ۹۲۶/ ۲ Acremoniom spp
 ۹۱۶/ ۲ Peinicillium spp ۸۴۴/ ۲ Curvularia spp ۷۱۲ Alternaria spp ۵۹۷/ ۱ Paecilomyces spp ۵۸۶/ ۱
 Fusarium spp ۵۷۶/ ۱ Microsporium audouinii ۵۳۵/ ۱ Ulocladium spp ۵۲۴/ ۱ Drechslera spp ۴۰۱/
 ۱ Pseudallescher ia bo ydii ۳۶۱ Trichophyton verrucosum ۳۱۹/ ۰ Geotuchum spp ۲۸۸/ ۰
 Aureobasidium spp ۲۷۸/ ۰

ص: ۱۸۹

قارچ

تعداد کلیدرصد

Epidermophyton floccosum ۲۲۶/۰ · Trichophyton schoenleinii ۲۱۶/۰ · Scopulariopsis spp ۱۸۵/۰

Chaetomium spp ۱۷۵/۰ · Stemphylium spp ۱۵۴/۰ · Phoma spp ۹۲/۰ · Trichothecium ۸۲/۰

جمع ۳۵۲۱۱۰۰ قارچ‌های رشته‌ای پاتوژن شامل میکروسپوروم ادوئینی، اپیدرموفیتون فلوکوزوم، ترایکوفایتون و روکوزوم و ترایکوفایتون شوئن لاینی از جمله قارچ‌های جدا شده در این بررسی بودند که ۳/۶ موارد را شامل می‌شدند (نمودار شماره ۱). جنس اسپرژیلوس با ۱۵۲۸ کلنی (۴۳/۴) شایع‌ترین قارچ جدا شده در این بررسی بود که بعد از انجام اسلاید کالچر به ترتیب فراوانی، شامل گونه‌های فلاووس (۳۱/۵)، نایجر (۲۸/۲)، فومیگاتوس (۲۳)، ترئوس (۱۵/۲) و نیدولانس (۲) بود. زایگومیسیت‌ها با ۳۹۰ کلنی (۱۱) دومین گروه قارچ‌های شایع مشتمل بر گونه‌های موکور (۵۱/۸)، رایزوموکور (۲۶/۷)، رایزوپوس (۱۹/۷) و کانینگاملا (۱/۸) بودند. شایع‌ترین قارچ مخمّری جدا شده در این بررسی رودتورولا روبرا (با ۲۵۲ کلنی) بود که ۷/۱ موارد را تشکیل داده و از نظر فراوانی بعد از زایگومیسیت‌ها قرار داشت. گونه‌های کاندیدا کلاً ۴/۹ قارچ‌های جدا شده را شامل بودند و سایر گونه‌های قارچی در این مطالعه کمتر از ۳ موارد را تشکیل می‌دادند.

ص: ۱۹۰

نمودار شماره ۱- فراوانی مطلق و نسبی قارچ‌های جدا شده از محل استقرار کاروان‌های حجاج ایرانی- حج تمتع ۱۳۸۳ با بررسی و مقایسه قارچ‌های جدا شده از محیط در محل استقرار کاروان‌ها در مکه، مدینه و مناطق عرفات و منا (جداول ۵-۲) مشخص گردید که قارچ‌های محیطی در مناطق عرفات و منا از تنوع بیشتری در مقایسه با مکه و مدینه برخوردار بوده‌اند ولی در تمامی اماکن مورد مطالعه قارچ‌های جنس آسپرژیلوس، شایع‌ترین عوامل قارچی جدا شده را تشکیل می‌دادند. در بررسی قارچ‌های جدا شده از مکه و مدینه (جداول شماره ۲ و ۳)، نکات شایان ذکر جداسازی قابل توجه قارچ مخمّری رودتورولا روبرا (۲۷/۵) از نمونه‌های محیطی در مدینه و نیز جداسازی قارچ پاتوژن حیوان دوست تریکوفایتون و روکوزوم از محل استقرار حجاج در مکه بود. همان‌طور که پیش‌تر آمد، نمونه برداری در مناطق عرفات و منا در دو نوبت قبل و بعد از استقرار حجاج، در چادرها صورت گرفت (جداول ۴ و ۵). با انجام تست آماری (X² اختلاف معنی داری (P < ۰.۰۰۵) در میزان قارچ‌های جدا شده از محیط قبل و بعد از ورود حجاج در این چادرها ملاحظه گردید. بالاخره جداسازی

ص: ۱۹۱

درماتوفیت‌های پاتوژن (حیوان دوست و انسان دوست) از چادرهای محل استقرار حجاج نیز قابل توجه بود.

جدول شماره ۲- قارچ‌های جدا شده از محل استقرار کاروان‌های حجاج ایرانی در مکه به ترتیب فراوانی- حج تمتع ۱۳۸۳

قارچ

تعداد کلیدرصد

Aspergillus spp ۲۲۸۱/ ۴۵ *Zygomycete spp* ۶۳۴/ ۱۲ *Candida spp* ۵۰۹/ ۹ *Cladosporinm spp* ۴۸۵/ ۹

Paecilomyces spp ۴۲۳/ ۸ *Yeasts* ۳۴۷/ ۶ *Chrysosporium spp* ۲۷۳/ ۵ *Alternaria spp* ۷۳/ ۱

Trichophyton verrucosum ۶۲/ ۱

جمع ۵۰۵۱۰۰ جدول شماره ۱۳- قارچ‌های جدا شده از محل استقرار کاروان‌های حجاج ایرانی در مدینه به ترتیب فراوانی- حج

تمتع ۱۳۸۳

قارچ

تعداد کلیدرصد

Aspergillus spp ۳۰۱۵/ ۴۲ *Rhodotirula rubra* ۱۹۴۵/ ۲۷ *Candida spp* ۵۴۵/ ۷ *Yeasts* ۵۳۶/ ۷

ص: ۱۹۲

قارچ

تعداد کلیدرصد

Alternaria spp ۳۶۵ / *Acremonium* spp ۳۴۸ / ۴ *Zygomycete* spp ۱۹۶ / ۲ *Penicillium* spp ۱۷۴ / ۲

جمع ۷۰۸۱۰۰ در این مطالعه از ۲۱۰ نفر داوطلب، ۱۴۶ نفر همکاری لازم را در دادن نمونه خون، بعد از بازگشت داشتند. لذا تست‌های سرولوژیک نوبت دوم بر روی نمونه‌های این تعداد از داوطلبین (۱۴۶ نفر) صورت گرفت. نتیجه تست‌های به کار رفته یعنی EIC, TAL که جهت تشخیص آسپرژیلوزیس، کاندیدیاژیس و کریپتوکوکوزیس به عمل آمد، همگی منفی بود و مورد مثبتی مشاهده نگردید.

جدول شماره ۴- قارچ‌های جدا شده از چادرهای منطقه عرفات قبل و بعد از استقرار کاوران‌های حج‌ایرانی به ترتیب فراوانی-

حج تمتع ۱۳۸۳

قارچ

قبل بعد تعداد کلیدرصد تعداد کلیدرصد

Aspergillus spp ۳۵۰۴ / ۴۹۳۷۵۳ / ۴۴ *Zygomycete* spp ۱۲۲۲ / ۱۷۱۴۰۷ / ۱۶ *Chrysosporium* spp ۵۲۳ / ۷۸۹ /

• *Yeasts* ۴۳۶۱۶۹ / ۱ *Candida* spp ۲۶۷ / ۳۲۰۴ / ۲ *Acremonium* spp ۲۰۸ / ۲۱۴۷ / ۱ *Cladosporium* spp

۱۸۵ / ۲ — *Fusarium* spp ۱۷۴ / ۲۳۳ ۴

ص: ۱۹۳

قارچ

قبل بعد تعداد کلنیدرصد تعداد کلنیدرصد

Curvularia spp ۱۶۴/ ۲۳۹۷/ ۴ Trichophyton schoenleinii ۱۱۵/ ۱۱۰۲/ ۱ Microsporum audouinii ۱۰۴/
 ۱۲۵۳ Phoma spp ۹۲/ ۱— Stemphylium spp ۸۲/ ۱۷۸/ ۰ Alternaria spp ۷۹/ ۰— Ulocladium spp—
 ۵۰۶ Drechslera spp— ۳۳۴ Geotrichum spp— ۲۵۳ Chaetomium spp— ۱۶۹/ ۱ Aureobasidium
 spp— ۹۱ Scopulariopsis spp— ۹۱ Pseudallescheria boydii— ۷۸/ ۰

جمع ۷۰۹۱۰۰۸۳۷۱۰۰ جدول شماره ۵- قارچ‌های جدا شده از چادرهای منطقه منا قبل و بعد از استقرار کاروان‌های حجاج ایرانی
 به ترتیب فراوانی- حج تمتع ۱۳۸۳

قارچ

قبل بعد تعداد کلنیدرصد تعداد کلنیدرصد

Aspergillus spp ۱۰۹۲/ ۳۸۱۶۵۶/ ۳۴ Penicillium spp ۳۷۹/ ۱۲۳۰۳/ ۶ Yeasts ۲۱۴/ ۷۲۰۲/ ۴

ص: ۱۹۴

قارچ

قبل بعد تعداد کلنیدرصد تعداد کلنیدرصد

Aureobasidium spp ۱۸۳/ ۶-- Rhodotorula rubra ۱۶۶/ ۵۴۲۸/ ۸ Candida spp ۱۳۵/ ۴۱۱۳/ ۲

Cladosporium spp ۱۲۲/ ۴۲۳۸/ ۴ Epidermophyton fliccosum ۱۰۵/ ۳۱۲۵/ ۲ Zygomycete spp ۱۰۵/

۳۳۶۵/ ۷ Alternaria spp ۹۲/ ۳-- Microsporum audouinii ۷۴/ ۲۱۱۳/ ۲ Trichophyton verrucosum ۵۷/

۱۲۰۲/ ۴ Acremonium spp ۵۷/ ۱۱۸۷/ ۳ Trichothecium spp ۴۴/ ۱۴۸/ ۰ Drechslera spp ۳۱۴۸/ ۰

Paecilomyces spp ۳۱۱۳۷/ ۲ Pseudalles heria boydii ۲۷/ ۰۲۶۴/ ۵ Ulocladium spp ۱۳/ ۰۱۲/ ۰

Curvularia spp

۳/۱۶۳ --

Scopulariopsis spp-- ۹۹/ ۱ Fusarium spp-- ۵۷/ ۱ Chrysosporium spp-- ۵۱ Geotrichum spp--

۳۶/ ۰ Chaetomium spp-- ۱۲/ ۰

جمع ۲۸۵۱۰۰۴۷۷۱۰۰

ص: ۱۹۵

بحث

با توجه به هم‌گیری بیماری تنفسی در بین زائران حج، در سال‌های اخیر و موریدیتی قابل ملاحظه این عارضه (۱)، تعیین عامل اتیولوژیک بیماری جهت پیش‌گیری، تشخیص و درمان آن، در اجتماع بزرگ حجاج لازم و ضروری به نظر می‌رسد.

آنچه مسلم است عوامل میکروبیال محیطی همواره در ایجاد بیماری‌های تنفسی نقش مهم و اساسی دارند. در بین این عوامل قارچ‌ها ارگانسیم‌هایی هستند که اغلب از محیط جدا شده و تماس با آن‌ها می‌تواند اثرات زیان‌باری بر سلامت انسان داشته منجر به بروز عفونت، آلرژی و حتی عوارض توکسیک گردد (۲)، (۳)، (۴). لازم به ذکر است که قارچ‌ها از نظر میزان اسپوری که وارد محیط می‌نمایند، با یکدیگر متفاوت بوده و عوارض ناشی از آن‌ها بسته به نوع و گونه قارچ متغیر است. به علاوه واکنش افراد مختلف در برابر عوامل قارچی نیز متفاوت است (۵)، (۶). بنابراین، جداسازی قارچ‌ها از منابع محیطی یکی از اصول اساسی در تعیین و شناخت این عوامل در محیط و بررسی نقش احتمالی آن‌ها در ایجاد عوارض مختلف در انسان می‌باشد. آلودگی محیط با قارچ‌ها به طور کلی در دو بخش آلودگی محیط داخل و خارج محل سکونت و زندگی افراد مطالعه می‌گردد. آلودگی محیط داخلی با اسپورهای قارچی و اثرات آن بر سلامت انسان موضوعی است که اخیراً مورد توجه بسیار واقع شده است. این عوارض می‌تواند ناشی از تماس طولانی با ارگانسیم و یا منتج از آلودگی شدید فضای داخل ساختمان‌ها با اسپورهای قارچی باشد (۷).

منشأ عوامل قارچی داخل ساختمان‌ها و محل اقامت افراد، اغلب همان المان‌های قارچی محیط خارج از این مکان‌هاست. ولی با توجه به نیاز قارچ‌ها به منابع غذایی، حرارت و رطوبت مناسب، در صورتی که وضعیت بهتری در داخل ساختمان برای آن‌ها فراهم گردد و به خصوص اگر رطوبت کافی و لازم تأمین شود، محیط جهت رشد قارچ بسیار مساعدتر شده، اسپور فراوانی تولید خواهد شد. به این ترتیب فلور

۱- رضوی، سید منصور- ضیائی، حسین- صداقت، مجتبی. بیماری و مرگ و میر در زائران ایرانی حج تمتع- ۱۳۸۲. مجله دانشکده پزشکی، دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی- درمانی تهران ۱۳۸۴، سال ۶۳، شماره ۵، ص ۳۶۰-۳۵۳.

۲- Sheltin BG, Kirkland KH, Flanders WD Morris GK. Profiles of airborne fungi in buildings and outdoor environments in the United States. *Apple Environ Microbiol*, ۲۰۰۲; ۶۸ ۴ : ۱۷۴۳-۵۳.

۳- Kordbacheh P, Zaini F, Kamali P, Ansari K, Safara M. Study on the sources of nosocomial fungal infections at intensive care unit and transplant wards at a teaching hospital in Tehran. *Iranian J publ Health*, ۲۰۰۵; ۳۴ ۲ : ۱-۸.

۴- Pei- Chih W, Huey- Jen, Chia- yin L. Characteristics of indoor outdoor airborne fungi at suburban and urban homes in two seasons. *Sci Total Environ*, ۲۰۰۰; ۲۵۳ ۱-۳ : ۱۱۱-۸.

۵- anonymous ۱۹۹۷. How moulds can be isolated. Available from: www.botany.utoronto.ca/researchLabs/MallochLab/Malloch/Moulds/Isolation.

۶- Pascale KL. CHMM. Inc ۱۹۹۳. Mold inspection primer. Available from: www.chmminc.com/mols-inspection-primer.

Herbarth O, Schlink U, Muller A, Richter M. Saptiotemporal distribution of airborne moulds –
spores in apartments. Mycol Res, ۲۰۰۳; ۱۰۷ pt ۱۱ : ۱۳۶۱–۷۱

ص: ۱۹۶

قارچی محیط داخل ساختمان‌ها، اغلب مشابه محیط خارج است ولی در صورت وجود شرایط مناسب جهت رشد قارچ، ممکن است شاهد آلودگی بیشتر محیط داخل در مقایسه با محیط خارج از این اماکن باشیم (۱)، (۲).

با توجه به مطالب فوق، در مطالعه اخیر با جمع آوری و کشت نمونه‌های به دست آمده از هوا و سطوح مختلف در محل اقامت و تجمع زائران سعی گردید تا فلور قارچی محیط زندگی آن‌ها تعیین گردد تا بتوان در مورد نقش و اهمیت قارچ‌ها در بیماری تنفسی حجاج اظهار نظر نمود.

نتایج به دست آمده از این مطالعه نشان داد که قارچ‌های رشته‌ای ساپروفیت (کپکها) ۷۹ درصد قارچ‌های جدا شده از محیط را در محل اقامت زائران تشکیل می‌دهند که ناشی از تطابق خوب این دسته از قارچ‌ها با محیط و رشد آن‌ها بر روی مواد ارگانیک و حتی غیر ارگانیک در وضعیت آب و هوایی مختلف است (۳).

۱ - Pascale KL. CHMM. Inc ۱۹۹۳ . Mold inspection primer. Available from: www.chmminc.com/mols-inspection-primer

۲ - McNeel SV, Kerutzer RA ۲۰۰۳ . California Dept of Health. Mold indoor air quality. Available from: <http://healthandenergy.com/molsandindoorairquality>

۳ - McNeel SV, Kerutzer RA ۲۰۰۳ . California Dept of Health. Mold indoor air quality. Available from: <http://healthandenergy.com/molsandindoorairquality>

ص: ۱۹۷

در این مطالعه همچنین قارچ‌های جنس آسپرژیلوس شایع‌ترین عوامل جدا شده از محیط بودند که این یافته با سایر مطالعات به عمل آمده در دنیا مطابقت دارد، زیرا بر اساس بررسی‌های انجام شده گونه‌های آسپرژیلوس از شایع‌ترین قارچ‌های محیطی و عامل مهم بیماری‌های قارچی انسان می‌باشد (۱).

لازم به ذکر است که اگر چه قارچ‌های ساپروفیت در افراد سالم، به ندرت عامل عفونت و بیماری مهاجم بوده و معمولاً در بیماران با نقص سیستم ایمنی می‌توانند به صورت یک عامل پاتوژن و خطرناک عمل نمایند، ولی استنشاق تعداد زیادی اسپوره‌های این قارچ‌ها در افراد سالم نیز ممکن است منجر به بروز بیماری گردد. (۲) از طرف دیگر این قارچ‌ها از عوامل مهم در ایجاد آلرژی‌های تنفسی می‌باشند. به طوری که بیش از ۸۰ جنس از قارچ‌های ساپروفیت با علائم و سمپتومهای آلرژیک دستگاہ تنفسی همراه بوده‌اند. گرچه در بین آن‌ها اعضای جنس آسپرژیلوس عامل مهم بیماری آلرژیک در انسان هستند (۳)، (۴)، (۵)، (۶) ولی سایر قارچ‌های از جمله جنس‌های کورولاریا، پنی‌سیلیوم و آلترناریا که در مطالعه اخیر نیز از نمونه‌های محیطی جدا شدند از عوامل مهم در ایجاد آلرژی و آسم می‌باشند. ذکر این نکته نیز ضروری است که افراد حساس به اسپور بعضی قارچ‌ها ممکن است به اسپور قارچ‌های دیگر حساسیت نداشته باشند. علائم بالینی بیماران هم به اندازه اسپورها بستگی دارد، به طوری که اسپورهای بزرگتر در نازوفارنکس قرار گرفته و با علائم رینیت همراه‌اند، در حالی که اسپورهای کوچکتر از ۱۰ میکرون (به خصوص کمتر از ۵ میکرون) قادرند به راه‌های هوایی انتهایی رسیده عامل واکنش‌های آلرژیک به صورت آسم باشند و از آنجایی که اندازه اسپورهای قارچی متفاوت می‌باشد، بنابراین علائم واکنش‌های آلرژیک می‌تواند در سیستم تنفسی فوقانی و تحتانی، همزمان بروز نماید (۷)، (۸) و (۹).

نکته قابل توجه دیگر تعداد اسپورهای موجود در هواست. با وجودی که هنوز نمی‌دانیم چه تعداد اسپور جهت بروز واکنش‌های آلرژیک لازم است ولی با

Hogaboam CM, Carpenter KJ, Schuh JM, Buckand KF. Aspergillus and asthma- any link? -۱
Medical Mycology supplement ۱, ۲۰۰۵; ۴۳: ۵۱۹۷- ۵۲۰۲

۲- زینی، فریده- مهبد، امیر سیدعلی- امامی، مسعود ۱۳۸۳. قارچ شناسی پزشکی جامع، چاپ دوم. انتشارات دانشگاه تهران.

McNeel SV, Kerutzer RA ۲۰۰۳ . California Dept of Health. Mold indoor air quality. - ۳
Available from: [http:// healthandenergy. com/ mols and indoor air quality](http://healthandenergy.com/mols and indoor air quality)

Hogaboam CM, Carpenter KJ, Schuh JM, Buckand KF. Aspergillus and asthma- any link? -۴
Medical Mycology supplement ۱, ۲۰۰۵; ۴۳: ۵۱۹۷- ۵۲۰۲

Hirner WE, Helbling A, Salvaggio JE, Kehrer B. Fungak akkergens. Clin Microbial Rev, -۵
۱۷۹- ۱۶۱ : ۸۲ : ۱۹۹۵.

Kurup VP. Aspergillus antigens: which are important? Medial Mycology supplement ۱, -۶
۲۰۰۵; ۴۳: ۵۱۸۹- ۵۱۹۶

anonymous ۱۹۹۷ . How moulds can be isolated. Available from: [www. botany. utoronto. ca/ reseaechLabs/ MallochLab/ Malloch/ Moulds/ Isolation](http://www.botany.utoronto.ca/reseaechLabs/MallochLab/Malloch/Moulds/Isolation) -۷

- McNeel SV, Kerutzer RA ۲۰۰۳ . California Dept of Health. Mold indoor air quality. – ۸
Available from: [http:// healthandenergy. com/ mols and indoor air quality](http://healthandenergy.com/molds-and-indoor-air-quality)
- Hirner WE, Helbling A, Salvaggio JE, Kehrer B. Fungal allergens. Clin Microbial Rev, – ۹
۱۹۹۵: ۸ ۲ : ۱۶۱– ۱۷۹

ص: ۱۹۸

مطالعات انجام شده مشخص گردیده که به هر حال ارتباطی بین شدت علائم و سمپتوم‌های آلرژیک با میزان اسپور استنشاق شده، وجود دارد. یعنی هر چه شدت آلودگی محیط بیشتر باشد، احتمال بروز واکنش‌های شدید آلرژیک بیشتر خواهد بود (۱). با توجه به آن که ۳ تا ۱۰ افراد نسبت به قارچ‌ها حساسیت دارند و این نسبت در مبتلایان به آسم، به حدود ۳۲-۱۰ (۲) می‌رسد و با جداسازی قارچ‌های آلرژی‌زا در این مطالعه، این احتمال وجود دارد که در صورت آلودگی شدید محیط تجمع و اسکان حجاج با اسپورهای قارچی شانس بروز واکنش‌های شدید آلرژیک در افراد حساس افزایش یافته و زمینه‌ای جهت بروز عفونت‌های ثانویه تنفسی در آن‌ها باشد. در مطالعه اخیر، برای تعیین اسپورهای قارچی موجود در هوا، از روش پلیت باز استفاده نمودیم. این روش به طور وسیع در بسیاری از مطالعات در دنیا به کار رفته و اطلاعات با ارزشی در مورد انواع اسپورهای زنده و قطعات هایف موجود در هوا می‌دهد، ولی محدودیت‌هایی نیز دارد، زیرا تنها اسپورهایی را که روی محیط قرار گرفته و رشد می‌نمایند نشان داده و نمی‌تواند تراکم اسپورهای موجود در هوا (noitartnecnoc erops) را مشخص نماید (۳)، (۴). بنابراین، جهت بررسی و تشخیص حساسیت نسبت به قارچ‌ها در آینده علاوه بر تعیین نوع، مشخص نمودن میزان تراکم اسپورها در محیط نیز لازم و مفید خواهد بود.

همانطور که قبلاً ذکر گردید وجود قارچ‌ها در محیط می‌تواند اثرات و عوارض مختلفی را برای انسان به دنبال داشته باشد. در سال‌های اخیر توجه زیادی به قارچ‌های توکسیکوژن و مایکوتوکسین‌ها شده است. مایکوتوکسین‌ها متابولیت‌های ثانویه قارچ‌ها هستند که توسط تعداد زیادی از گونه‌های قارچی تولید شده و می‌توانند به دنبال استنشاق اسپور یا مواد آلوده به کپک وارد ریه شوند (۵)، (۶)، (۷). مطالعات نشان می‌دهد که تماس‌های مکرر یا شدید با مایکوتوکسین‌های موجود در هوا منجر

Tovey ER, Green BJ, Measuring environmental fungal exposure *Mekical Mycology* – ۱
supplement ۱, ۲۰۰۵, ۴۳: ۵۶۷-۷۰.

Hirner WE, Helbling A, Salvaggio JE, Kehrer B. Fungak akkergens. *Clin Microbial Rev*, – ۲
۱۷۹-۱۶۱ : ۸۲ : ۱۹۹۵.

anonymous ۱۹۹۷ . How moulds can be isolated. Available from: [www.botany.utoronto.ca/](http://www.botany.utoronto.ca/reseaechLabs/MallochLab/Malloch/Moulds/Isolation)

Lumpkins ED Sr, Corbit S. Airborne fungi survey II. Culture plate sutvey of the home – ۴
envieoment. *Ann Allergy*, ۱۹۶۷; ۳۶ ۱ : ۴۰-۴۰.

McNeel SV, Kerutzer RA ۲۰۰۳ . California Dept of Health. Mold indoor air quality. – ۵
Available from: [http:// healthandenergy.com/](http://healthandenergy.com/mols) mols and indoor air quality

Moustafa AF, Kamel SM. A study of fungal spore populations in the atmosphere of – ۶
Kuwait. *Mycopathogogia*, ۱۹۷۶; ۱ : ۲۹-۳۵.

Hodgson MJ, Morey P, Leung WY, Morrow L, Miller D, Jarvis BB, et al. Buolding – ۷
associated pulmonary disease from exposure to stachybotys chartarum and *Aspergillus*
versocolar. *J Occup Environ Med*, ۱۹۹۸; ۴۰ ۳ : ۲۴۱-۹.

ص: ۱۹۹

به تحریک سطوح مخاطی گردیده و با ضایعات التهابی چشم، بینی و گلو همراه است و به دنبال استنشاق نیز توکسین‌های مزبور به آلئول‌ها رسیده و با ایجاد واکنش التهابی منجر به بروز پنومونیت توکسیک می‌گردند که با تب، سردرد، علائم سرماخوردگی، خستگی و ضعف عمومی همراه است. در آلئول‌های ریوی مایکوتوکسین‌ها با ممانعت از عمل بیگانه‌خواری ماکروفاژهای ریوی و یا سایر مکانیسم‌ها منجر به بروز اختلال در عمل کرد سیستم ایمنی شده و زمینه را برای شروع عفونت‌های باکتریال و حتی اسپرژیلوزیس مهاجم ریوی آماده می‌نمایند.

در حیوانات آزمایشگاهی نشان داده شده که تریکوتسن‌ها به شدت مانع سنتز پروتئین‌ها شده و ایموناساپرسیو هستند (۱). قارچ‌های جدا شده در این مطالعه مانند گونه‌های اسپرژیلوس، فوزاریوم، پنی‌سیلیوم و کلادوسپوریوم از قارچ‌های توکسیکوژن شناخته شده می‌باشند که قادر به تولید توکسین در محیط هستند، ولی این جداسازی نمی‌تواند دلیل حتمی بر حضور مایکوتوکسین‌های قارچی در محل تجمع حجاج باشد زیرا شرایط فیزیکی لازم جهت تولید مایکوتوکسین‌ها بسیار اختصاصی بوده و اغلب متفاوت از شرایط لازم برای رشد قارچ است. از طرف دیگر عدم توانایی بعضی از گونه‌های قارچی در تولید توکسین در مطالعات این ویترو به معنای عدم تولید توکسین توسط آن‌ها در محیط نمی‌باشد (۲).

بنابراین جهت اظهار نظر دقیق به مطالعات بیشتری نیاز خواهیم داشت. ولی با توجه به عوارض ذکر شده ناشی از تماس با مایکوتوکسین‌ها، با نامساعد نمودن شرایط لازم برای رشد قارچ‌ها در محل اسکان حجاج و جلوگیری از رشد قارچ‌های ساپروفیت می‌توانیم از بروز عوارض ناشی از توکسین‌های قارچی در این افراد جلوگیری به عمل آوریم (۳)، (۴).

بخش دیگر این مطالعه، بررسی ۱۴۶ نفر زائر داوطلب از جهت ابتلا به بیماری‌های قارچی بود. با توجه به این که گونه‌های اسپرژیلوس تقریباً نیمی از قارچ‌های جدا شده از محیط را در این بررسی به خود اختصاص داده بودند، لذا

۱ - McNeel SV, Kerutzer RA ۲۰۰۳ . California Dept of Health. Mold indoor air quality. Available from: [http:// healthandenergy. com/ mols and indoor air quality](http://healthandenergy.com/mols and indoor air quality)

۲ - McNeel SV, Kerutzer RA ۲۰۰۳ . California Dept of Health. Mold indoor air quality. Available from: <http:// healthandenergy. com/ mols and indoor air quality>

۳ - Pascale KL. CHMM. Inc ۱۹۹۳ . Mold inspection primer. Available from: www. chmm. inc. com/ mols- inspection- primer

۴ - McNeel SV, Kerutzer RA ۲۰۰۳ . California Dept of Health. Mold indoor air quality. Available from: <http:// healthandenergy. com/ mols and indoor air quality>

ص: ۲۰۰

بیشترین اسپوره‌های قارچی که زائران با آنها در تماس بودند به این جنس قارچی مربوط می‌شد. از آنجایی که علایم بالینی و یافته‌های رادیولوژیک آسپرژیلوزیس ریوی در اغلب موارد اختصاصی نیست، تشخیص بیماری معمولاً نیاز به استفاده از روش‌های آزمایشگاهی دارد. ولی آزمایش‌های مستقیم و کشت خلط در فرم مهاجم به ندرت کمک کننده بوده و ارزیابی این تست‌ها در سایر اشکال بیماری نیز با توجه به وجود اسپوره‌های قارچ مزبور در هوا و احتمال کلنیزه شدن آنها بر روی سطوح مخاطی و همین طور آلودگی آزمایشگاهی با این قارچ‌ها، در اغلب مواقع مشکل می‌باشد. اما تست‌های سرولوژیک (بر اساس یافتن آنتی بادی در سرم بیمار) در افراد بدون نقص سیستم ایمنی اغلب مفید و ارزشمند بوده و در ۹۰-۷۰ موارد در اشکال بالینی آسپرژیلوس آلرژیک، کلنیزه و مزمن مهاجم ریوی مثبت می‌باشد. حتی نشان داده شده است که استفاده از تست‌های مزبور در تشخیص فرم‌های مهاجم این بیماری در افراد بدون نقص سیستم ایمنی نیز ارزشمند است (۱) و (۲).

بنابراین، با توجه به آنکه افراد داوطلب هیچ کدام سابقه بیماری و نقص ایمنی نداشتند و با در نظر گرفتن ارزش و اهمیت تست‌های سرولوژیک در تشخیص آسپرژیلوزیس، از تست EIC در این مطالعه استفاده شده و این تست بر روی دو نمونه سرم هر بیمار (نمونه رفت و نمونه برگشت) به عمل آمد، ولی نتایج تمامی تست‌های انجام شده منفی بود. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که علی‌رغم فراوانی اسپوره‌های آسپرژیلوس در محل زندگی و تجمع حجاج در طی مراسم حج تمتع، این گونه‌های قارچی نقش مهمی در ایجاد بیماری ریوی آنها نداشتند. ذکر این نکته هم ضروری است که اگرچه در تست‌های روتین معمولاً آنتی‌ژن قارچ آسپرژیلوس فومیگاتوس به عنوان شایع‌ترین گونه بیماری‌زای آسپرژیلوس مورد استفاده قرار می‌گیرد، ولی در مطالعه اخیر با توجه به جداسازی سایر گونه‌های آسپرژیلوس از محیط، این تست با استفاده از آنتی‌ژن گونه‌های نایجر، فلاووس، ترئوس و نیدولانس نیز به عمل آمد.

-
- Sarosi GA, Davies SF ۲۰۰۰. Fungal diseases of the Lung ۳ rd ed. Lippincott Williams – ۱
Wilkins Philadelphia
- Richardson MD, Warnock DW ۲۰۰۳. Fungal infection diagnosis and management ۳ rd ed. – ۲
Blackwell publishing Ltd. Massachusetts

ص: ۲۰۱

گونه‌های کاندیدا ۵ درصد قارچ‌های جدا شده از محیط را در این مطالعه شامل می‌شدند، ولی از آنجایی که بیماری ریوی ناشی از این گونه‌های قارچی اغلب منشأ آندروژن داشته و در بیماران ضعیف و ناتوان دیده می‌شود و با توجه به بروز بیماری‌های مهاجم قارچی متعاقب سایر عفونت‌ها (۱) و (۲)، سعی شد تا نقش این قارچ‌ها را به عنوان یک مهاجم ثانوی در بیماری تنفسی حجاج بررسی نماییم. با توجه به آن که علایم بالینی و رادیولوژیک کاندیدیازیس ریوی غیر اختصاصی بوده و آزمایش مستقیم و کشت خلط نیز اغلب نمی‌تواند کلینیزاسیون را از عفونت تفکیک نماید، در این مطالعه از تست‌های سرولوژیک جهت تشخیص بیماری استفاده شد. گرچه تست‌هایی که بر اساس یافتن آنتی بادی علیه کاندیدا است به دلیل داشتن موارد مثبت و منفی کاذب، ممکن است ارزش محدودی داشته باشد ولی مطالعات نشان می‌دهد که آنتی بادی با تیترا بالا علیه پروتئین‌های سیتوپلاسمی کاندیدا به ندرت در غیاب عفونت کاندیدایی مشاهده شده و تیتراهای بالا رونده احتمال یک عفونت سیستمیک کاندیدایی را مطرح نموده، هشدار برای پزشک جهت پی‌گیری بیمار خواهد بود. از طرف دیگر سعی شده است از تست‌های تعیین کننده آنتی‌ژن‌های کاندیدایی جهت تشخیص کاندیدیازیس سیستمیک استفاده شود که در این میان TAL دارای حساسیت و ویژگی قابل توجهی است.

بنابراین، در این مطالعه از دو تست EIC و TAL استفاده شده و سرم داوطلبین (نمونه رفت و نمونه برگشت) با این تست‌ها مورد آزمایش قرار گرفت؛ زیرا مطالعات انجام شده نشان داده است که جهت تشخیص کاندیدیازیس سیستمیک، نتایج به دست آمده با کاربرد بیش از یک تست قابل اطمینان‌تر بوده است (۳)، (۴)، (۵).

به هر حال نتایج تمامی تست‌های انجام شده منفی بود و مورد مثبتی در تأیید کاندیدیازیس ریوی در افراد مورد مطالعه مشاهده نگردید. TAL جهت تشخیص کریپتوکوکوزیس تست سرولوژیک دیگری بود که برای تشخیص بیماری قارچی بر

Richardson MD, Warnock DW ۲۰۰۳. Fungal infection diagnosis and management ۳ rd ed. – ۱
Blackwell publishing Ltd. Massachusetts

Rippon JW, ۱۹۸۸. Medical Mycoligy ۳ rd ed. W. B. saunders co. Philadelphia – ۲

Richardson MD, Warnock DW ۲۰۰۳. Fungal infection diagnosis and management ۳ rd ed. – ۳
Blackwell publishing Ltd. Massachusetts

Evans EGV and Phichardson MD, Medical Mycology, a practical approach. IRL press – ۴
Oxford ۱۹۸۹

Marcilla A, Monteagudo C, Mirmenea S, Sentandrew R. Monoclonal antibody ۳ H ۸: a – ۵
useful tool in the diagnosis of Candidiasis. Microbiology, ۱۹۹۹; ۱۴۵: ۹۶۵

ص: ۲۰۲

روی نمونه سرم داوطلبین در این مطالعه انجام شد. کریپتوکوکوزیس کلاً یک بیماری فرصت طلب است که به دنبال استنشاق قارچ مخمری کریپتوکوکوس نئوفورمنس ایجاد می‌شود. عفونت اولیه در انسان اغلب ریوی بوده و سیر مزمنی دارد ولی در بیماران ضعیف و ناتوان می‌تواند به صورت یک عفونت حاد و منتشر تظاهر نموده و تابلوی بالینی آن مشابه عفونت‌های ریوی باکتریال گردد (۱)، (۲)، (۳). گرچه در این مطالعه قارچ مزبور از محیط جدا نشد، ولی با مشاهده میزان قابل توجه فضولات کبوتر در محیط خارج از محل اسکان حجاج و احتمال وجود این ارگانسیم قارچی در هوا، سعی شد با انجام تست سرولوژیک نقش این عامل قارچی به عنوان یک مهاجم ثانوی در افراد داوطلب مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد. لازم به ذکر است که این تست سرولوژیک از حساسیت و ویژگی بالایی (حدود ۹۸ درصد) برخوردار بوده و ارجحیت فوق‌العاده‌ای نسبت به آزمایش مستقیم و کشت در تشخیص کریپتوکوکوزیس دارد؛ به طوری که ممکن است تنها تست مثبت در مراحل اولیه بیماری باشد (۴)، (۵). این تست در دو نوبت انجام شد ولی نتایج تمامی آنها منفی بود.

به این ترتیب با توجه به نتایج به دست آمده در این مطالعه مقدماتی، به نظر نمی‌رسد که قارچ‌ها عامل بیماری تنفسی حجاج باشند ولی همانطور که قبلاً ذکر گردید وجود این ارگانسیم‌ها در محیط می‌تواند اثرات و عوارض مختلفی را برای انسان به دنبال داشته و با مکانسیم‌های مختلف زمینه را جهت بروز سایر عفونت‌ها آماده کرده و یا به دنبال سایر عفونت‌ها و ضعف و ناتوانی بیمار به عنوان یک مهاجم ثانویه عمل نمایند. مسلماً با افزایش جمعیت اسپورهای قارچی در محیط، احتمال بروز عوارض ناشی از آنها نیز افزایش خواهد یافت. بنابراین در صورت تداوم بروز بیماری تنفسی حجاج توصیه می‌شود مطالعه جامع‌تر و کامل‌تری در این زمینه به عمل آید.

نکته دیگری که در این مطالعه قابل توجه است جدا شدن میکروسپوروم

Sarosi GA, Davies SF ۲۰۰۰. Fungal diseases of the Lung ۳ rd ed. Lippincott Williams – ۱
Wilkins Philadelphia

Richardson MD, Warnock DW ۲۰۰۳. Fungal infection diagnosis and management ۳ rd ed. – ۲
Blackwell publishing Ltd. Massachusetts

Rippon JW, ۱۹۸۸. Medical Mycoligy ۳ rd ed. W. B. saunders co. Philadelphia – ۳

Sarosi GA, Davies SF ۲۰۰۰. Fungal diseases of the Lung ۳ rd ed. Lippincott Williams – ۴
Wilkins Philadelphia

Anaisse EJ, McGinnis MR, Pfaller MD. Clinical Mycology. Churchill Livingstine New York, – ۵

۲۰۰۳

ص: ۲۰۳

ادوئینی از چادرهای محل استقرار حجاج در مناطق عرفات و منا می‌باشد. این قارچ یکک درماتوفیت انسان دوست بوده و عامل شایل اپیدمی کچلی سر، در بین کودکان است. گزارش جداسازی این قارچ از موارد درماتوفیتوزیس انسانی در ایران به سال‌های دهه ۴۰ تا ۵۰ مربوط شده (۱) و از آن زمان تا کنون موردی از بیماری ناشی از این قارچ در ایران نداشته‌ایم. لذا جدا شدن این ارگانیسم از چادرهای مورد استفاده حجاج احتمال ایجاد عفونت و بیماری را در آن‌ها و در نتیجه انتقال میکروسپوروم اودئینی را به ایران مطرح می‌نماید.

در پایان، با توجه به نتایج به دست آمده در این بررسی، با جداسازی گونه‌های مختلف قارچ‌های ساپروفیت رشته‌ای و مخمری از محل اسکان حجاج، به خصوص چادرهای مورد استفاده در مناطق عرفات و منا (که با ورود زائران به آن‌ها دلیل شرایط خاص این مناطق تشدید می‌شود) و نیز جداسازی قارچ‌های درماتوفیت پاتوژن (با منشأ انسانی و حیوانی) از محل‌های استقرار حجاج، لزوم رعایت اصول بهداشتی و عدم ایجاد شرایط مناسب جهت رشد قارچ‌ها تأکید می‌گردد.

منابع

۱- Binazzi M, Papini M, Simonetti S. Skin Mycises geographic distribution and persrnt day .pathomotphosis. Int J Dermatol, ۱۹۸۳; ۲۲: ۹۲-۷

ص: ۲۰۷

از نگاهی دیگر

سفر مردم نوسانتارا (اندونزی) به مکه

ص: ۲۰۸

(اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰)

/martin van bruinessen

مترجم: ماریا تنگ. دانشجوی الهیات. رشته فلسفه اسلام. دانشگاه تهران در نیم قرن اخیر، بر تعداد زائران و مشتاقان حج افزوده شده است. از اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰، حجاج اندونزی مسافرت بیشتری به عربستان می‌کنند. از سال ۱۹۲۰ (/ ۱۲۹۹ ش. - ۱۳۳۸ ق.)، حدود ۴۰ درصد حجاج را حاجیان اندونزی تشکیل می‌دهند. طی چندین سال گذشته، زائران اندونزی، نسبت به زائران دیگر کشورها، که در مکه زندگی می‌کردند، بیشتر بود و در این میان، مردم جاوا، در صد بیشتری را تشکیل می‌دادند و تقریباً از سال ۱۸۶۰ (/ ۱۲۳۹ ش. - ۱۲۷۶ ق.)، زبان مالایو به عنوان رایجترین زبان، بعد از عربی در مکه به شمار می‌آمد.

تعداد مردم اندونزی در مکه، پیش از ساخته شدن کشتی بخار، کمتر بود؛ زیرا مسافرت با کشتی سخت و طاقت فرسا بود و زمان زیادی طول می‌کشید تا به مقصد برسند.

رفتن به حج برای مسلمانان اندونزی بسیار مهم بوده و به عنوان بالاترین گزینه انتخابی به شمار می‌آمد و این عقیده با فرهنگ سنتی مردم آسیای دور مرتبط است.

ص: ۲۰۹

مکه در دنیا، به عنوان مرکز علم محسوب می‌شود

در کیهان شناسی جاوا (که از جزایر بسیار مهم اندونزی است) و کیهان شناسی آسیای دور، مراکزی برای ارتباط دنیای عینی و جهان ماورا طبیعی؛ مانند قبر بزرگان، کوه، غار و جنگل و مکانهای زیارتی وجود دارد که نه تنها برای عبادت و زیارت مهم است، بلکه مرکزی برای علم بوده است. گرفتن علم و به قول پادشاه ماتارام، این مکان‌ها جایی برای دریافت وحی محسوب می‌شدند.

بعد از اینکه مردم جاوا مسلمان شدند، مکه برای آنان، به عنوان مرکزی برای کیهان شناسی به شمار می‌آمد؛ زیرا می‌دانیم که آنجا قبله مسلمانان بوده و قرآن بر پیامبر (ص) در مکه نازل شده و بنابراین، این شهر به عنوان مرکز علم اسلام محسوب می‌شده است. به طور دقیق مشخص نیست که مردم جاوا، در چه زمان و چه سالی به حج رفتند، اما در اواسط قرن هفدهم، پادشاهان جاوا در این سرزمین فعالیتهای سیاسی بر ضد استعمار هلند را آغاز کردند.

در سال ۱۶۳۰، شاهان بانتن و ماتارام، به رقابت با یکدیگر برخاستند و قرار بر این شد که هر کدام نماینده‌های جداگانه به مکه بفرستند و برای مقام سلطان، از شریف مکه اجازه بگیرند.

آنان بر این باور بودند که گرفتن اذن پادشاهی از مکه برای پادشاهی و ریاست آنها یک نیروی فوق طبیعی است.

در واقع، در هیچجا گرفتن اذن برای مقام از شریف مکه، مرسوم نبود و فقط مردم جاوا معتقد بودند که شریف مکه نسبت به همه ملل مسلمان کرامت و برتری دارد. کاروانیکه از بانتن به مکه رفته بود، در سال ۱۶۳۸ و کاروان ماتارام در سال ۱۶۴۱ به اندونزی بازگشتند.

نماینده پادشاه بانتن، پس از بازگشت، علاوه بر اینکه مقام پادشاهی را از شریف مکه گرفته بود، هدایایی نیز برای پادشاه به همراه آورد. برای نمونه، تکه‌ای

ص: ۲۱۰

از پارچه کعبه را آورده بود که برای آنها به عنوان حرز به شمار می‌آمد.

تاریخ بانتن گواه آن است که در قرن هفدهم، حج برای مردم این دیار، نه تنها مسأله‌های عبادی، که یک فعالیت سیاسی بر ضد استعمار هلند نیز بوده است.

در زبان مالایو نقل می‌کنند که بنیانگذار اسلام در بانتن، پادشاهی به نام سونان گونونگ جاتی، در جاوای غربی بوده است. او و فرزندش، پیش از سفر حج، در چند مکان، که به عقیده آن‌ها مقدس بوده، معتکف شده‌اند. در تاریخ آمده است که حج برای آن دو، سفری معمولی نبوده است.

آقای حسن الدین حکایتی را که مربوط به سفر سونان گونونگ جاتی به حج و دعوت از فرزندش به همراهی با وی در این سفر است، چنین نقل می‌کند:

«فرزندم! اکنون موسم حج است. بیا ما نیز به حج برویم و تو به عنوان مرید در آنجا بمان و از استاد اطاعت کن».

پس از این که فرزندش را نصیحت کرد، او را با خود به مکه برد و وقتی به مسجد الحرام رسیدند، به وی آموخت که طواف کند و حجرالاسود را ببوسد. بعد از طواف و به جا آوردن اعمال حج، فرزند سونان گونونگ جاتی به مدینه رفت و در آنجا علم کامل فرا گرفت و با فرقه نقشبندیه وارد شد.

در گذشته بعضی بر این باور بودند که افرادی مانند شیخ محیالدین، از راه کوچهای تنگ و با بار و بنه اندک و با نیروی فوق طبیعی، از جاوا به حج رهسپار شده است. باور دیگر بر این است که در شهری به نام «چی بولو کن» در بانتن، چاهی وجود دارد که با چاه زمزم در مکه مرتبط است و مولانا منصور از طریق این چاه به مکه می‌رفته است!

اکنون نیز بعضی از علما به این موضوع باور دارند و در هر جمعه، کنار این چاه حضور میابند و نماز می‌گزارند و بر این عقیده‌اند که نماز خواندن در کنار این چاه، حکم نماز در مسجد الحرام را دارد!

این مطالب، نشان می‌دهد که نقش حج و ارتباط با مکه، به عنوان مرکزی برای

ص: ۲۱۱

علم و فعالیت‌های سیاسی، برای مردم جاوا، بسیار مهم است. در اندونزی رفتن به چند مکان، حکم رفتن به مکه را دارد. برای نمونه، مردم شهر کونینگان ... معتقدند هر کس سه مرتبه به کوه چیرمای برود، ثواب آن، مانند رفتن به مکه است. باور مردم مادورا نیز آن است که هر کس توان رفتن به مکه را ندارد، کافی است کوه سنگی امپر را زیارت کند تا از ثواب مکه برخوردار شود. و همین باور و اعتقاد، در شمال جزیره سولاوسی در مورد رفتن به کوه در روز عید قربان، وجود دارد.

حج، عملی عبادی- فرهنگی

حج در نظر مردم اندونزی، علاوه بر اینکه عملی عبادی است، در آموزش علم نیز دارای نقش اهمیت فراوان است.

مکه و مدینه، برای مردم اندونزی، جایی است برای جستجوی خالق هستی و آموختن علوم اسلامی.

آیین اسلام، در قرن ۱۷ م. از عربستان و هندوستان، به اندونزی وارد شد. با این که مردم اندونزی در قبول اسلام، از هندوستان نیز تأثیر پذیرفتند، اما شهرهای مکه و مدینه برای آنها اولین و مهمترین مکانهای مذهبی محسوب می‌شود.

اکنون به نام افرادی اشاره می‌کنیم که برای حج گزاردن و نیز آموختن علم، به مکه سفر کردند:

- شیخ یوسف مکسری، در سال ۱۶۴۹ به مکه رفت و در سال ۱۶۷۰ به اندونزی باز گشت. او در مکه، از محضر علمای بسیاری به خصوص در زمینه تصوّف علم آموخت و مدرک فرقه خلوتیه (از طریقه‌های مهم تصوّف) را گرفت و اجازه یافت در مورد این طریقت، در اندونزی تدریس کند.

- عبد رثوف اسنکلی، عالم دیگری است که در مکه درس دین آموخت. او نیز مانند یوسف مکسری، در مکه تصوّف را آموخت و به اندونزی باز گشت. عبد رثوف اسنکلی در اندونزی مبلغی برای طریقت شتریه شد و تفسیر جلالین را ترجمه

ص: ۲۱۲

و ویرایش کرد. افرادی که در مکه علوم اسلامی را می‌آموختند، به اندونزی بر می‌گشتند و به دیگران آموزش می‌دادند و همواره ارتباط خود را با علمای مکه حفظ می‌کردند.

در سالهای ۱۸۵۲ تا ۱۸۵۸ (/ ۱۲۳۱ تا ۱۲۳۷ ش.)، تنها نیمی از حجاجی که از آسیای دور به مکه رفته بودند، می‌توانستند بازگردند. حتی هلندی‌ها نیز، که در آن زمان حکومت اندونزی را در دست داشتند، به این مطلب اشاره کرده‌اند. حدس آنها بر این بوده که این حجاج، در آنجا از دنیا رفته و یا به عنوان برده فروخته شده است.

خود عبدالله، چند روز پس از آنکه به مکه رسید، از دنیا رفت و نتوانست کتابش را که در حال نوشتن بود، به پایان برساند. زمانی که علم پزشکی پیشرفت کرد، آمار مرگ و میر روز به روز کمتر شد و از سال ۱۹۳۰ (/ ۱۳۰۹ ش.) این تعداد، به ۱۰ کاهش یافت.

افراد بسیاری نیز برای آموختن علم، در مکه می‌ماندند و این تعداد در اواسط قرن ۱۱ رو به فزونی بود. در سال ۱۹۳۱ (مأمور کنسولگری هلند در جده) اینگونه مینویسد: از ۳۰۰۰۰ نفر حاجی اندونزیایی، تقریباً ۱۰۰۰۰ نفر در مکه مانده‌اند.

در سال ۱۸۶۹ (/ ۱۲۷۵ ش.) راه رفتن به جده از جاوا یا سنگارپور، با کشتی بخار گشوده شد و مسافرت با کشتی از این راه بسیار آسان گردید و مردم بیش از گذشته، به سفر حج مشرف شدند.

به دنبال استقبال مردم این سرزمین از سفر حج و تحوّل روحی در میان آنان، هلندی‌ها ترسیدند و از طرق مختلف برای رفتن مردم به حج، محدودیت ایجاد کردند. بیم آنها از این بود که تعصب مسلمانان در اثر این سفرها، نسبت به دین و سرزمینشان، دو چندان شود و هنگام بازگشت برای از بین بردن استعمار هلند، دست به قیام و انقلاب بزنند. در نتیجه شرایط سفر با کشتی را دشوار کردند؛ لیکن با این حال، بر تعداد مردم زائر، روز به روز افزوده می‌شد. آماری که کنسولگری

ص: ۲۱۳

خارجی در جده، ارایه کرده‌اند نشان می‌دهد که تعداد مردم اندونزی در سفر حج بیش از کشورهای هند، مصر و ترکیه بوده است. حج، مسافرتی طولانی و همراه با خطر

پیش از ورود کشتی بخار به اندونزی، مسافرت حج با کشتی معمولی انجام می‌گرفت. وضعیت فصل نیز در این مسافرت مؤثر بود؛ معمولاً حجاج با کشتی تجاری به مکه می‌رفتند و در راه مجبور بودند که چندین مرتبه کشتی خود را عوض کنند. کشتی از چند بندر عبور می‌کرد تا سرانجام به‌آچه می‌رسید. بندر آچه نخستین بندر برای رفتن به مکه و آخرین بندر برای برگشتن به اندونزی بود که به سرامبی (ایوان) مکه شهرت داشت؛ زیرا که آن زمان آچه دروازه ورود اسلام به اندونزی و همچنین محل عبور و مرور به مکه بود.

حجاج از آچه به هند، از هند به حضرموت و از آنجا به یمن و از یمن به جده می‌رفتند، این مسافرت ۶ ماه و گاه بیش از این، به طول می‌انجامید و حجاج در طول این مدت، گاهی در معرض طوفان قرار می‌گرفتند و به جزایر ناشناخته کشیده می‌شدند. گاهی وسایل و لوازم آنها در دریا غرق و یا به وسیله کارگران کشتی دزدیده میشد. البته خطر دزدان دریایی و همچنین مردمان بدوی در خود خشکی که جان و مال مسافران را به خطر می‌انداختند، را نباید نادیده گرفت.

علاوه بر اینها، بسیار پیش می‌آمد که حجاج در میان راه مریض می‌شدند. به هر حال، رفتن به حج در آن زمان کار سهل و آسانی نبود.

عبد الله بن قدیر مونشی، نخستین سفرنامه نویس حج در ادبیات مالایو، که در سال ۱۸۵۴ به حج رفته بود، مینویسد: در مورد خطرات و مشکلات سفر حج با کشتی، که وقتی کشتی به دریای سیلان (سریلانکا) نزدیک شد، باد شدیدی وزید، خدا...، خدا، فقط خدا می‌داند امواج تا چه حد بزرگ بود! دلم می‌خواست به شکم مادرم بر میگشتم و نمیدیدم! امواج دریا از راست و چپ، خود را به کشتی

ص: ۲۱۴

می‌کوبیدند. همه و سایل بار و بنه مسافران به اطراف پراکنده می‌شد. آب دریا به کشتی می‌ریخت و حجاج خیس شده بودند. در آن هنگام هر کس به فکر خود بود، همگی احساس می‌کردند که موج دریا بسیار بلندتر از کشتی است! حتی زمانیکه نماز می‌خواندند، دوشادوش همدیگر قرار می‌گرفتند. آب، داخل کشتی می‌شد و حتی جرأت بالا آوردن هم نداشتند. مسافران دلشان می‌خواست گریه‌کنند ولی اشک نمی‌آمد و فقط فریاد می‌زدند و خدا را می‌خواندند. از سوی دیگر، ناخدا همه را می‌ترساند و می‌گفت: در این محل بارها اتفاق افتاده که کشتی‌ها به همراه مسافران گم شده‌اند!

سفر به حج با کشتی بخاری

مردم اندونزی، هر سال پیش از آغاز ماه رمضان، به سفر حج مشرف می‌شدند. چرا که هدف آنها اقامه نماز تراویح در مسجد الحرام بود (و بیشتر آنها ۴ یا ۵ ماه در مکه زندگی می‌کردند و بعد به حجاز می‌رفتند و بعد از انجام مراسم حج، برای زیارت مقام پیامبر به مدینه می‌رفتند و در سخنرانی شرکت می‌کردند. بعضی از آنها به زبان عربی مسلط نبودند اما مشکل زیادی هم نداشتند؛ زیرا سخنرانان، اهل اندونزی بودند که سالهای زیادی در آنجا اقامت داشتند و به زبان مالایو (زبان رسمی اندونزی) سخنرانی می‌کردند و در آن زمان، مردم جزایر مختلف اندونزی؛ مانند: جاوا، نوسا تنگارا، مالوکو، سولاوسی سلاتان، کالیمنتان، سوماترا و آچه گردهم می‌آمدند و به راحتی، با هم مباحثه علمی و سیاسی می‌کردند؛ به خصوص علیه استعمار هلند و اخبار دیگر کشورهای مسلمان را به راحتی کسب می‌کردند.

و همین افراد واسطه می‌شدند که پیامهای ضد استعماری را به مردم اندونزی، که موفق نشدند در حج شرکت کنند، برسانند. مردم هند در سال ۸۲۴ مدسه شولاتیه را در مکه بنا کردند. از این طریق اطلاعاتی در مورد کوششهای مردم هندوستان علیه استعمار انگلستان کسب

ص: ۲۱۵

می کردند. مردم اندونزی هم در این مدرسه درس می‌خوا نندند و در جریان فعالیتهای ضد استعماری نیز قرار می‌گرفتند. پس از اینکه تعداد مردم اندونزی زیاد شد، آنها مدرسه دارالعلم را در مکه ساختند و این مکان به عنوان حوزه مهمی برای دانشمندان این کشور محسوب می‌شود.

سفر حجاج اندونزی در دوره کنونی

همانطور که اشاره شد، در زمانهای گذشته، حج برای مردم اندونزی معنای گستردهای داشت و فقط عملی عبادی به شمار نمی‌آمد. حج به وسیله‌ای برای کسب اطلاعات و اتحاد مسلمانان اندونزی محسوب می‌شد. مکه نه تنها به عنوان قبله مسلمانان، بلکه مرکز مهمی برای فعالیتهای دینی نیز بود. اما امروزه حج چگونه است؟ آیا مکه هنوز هم به عنوان مرکز مهمی برای مردم اندونزی به حساب می‌آید؟ روشن است که امروزه پیشرفت فناوری و حمل و نقل مدرن، وضعیت خوبی برای انجام این عبادت فراهم کرده است. البته طواف دور کعبه و مراسم روز عرفه، همواره برای مسلمانان مهم بوده و امروز هم انجام می‌شود، اما آیا حج هنوز به عنوان یک هدف سیاسی-اجتماعی برای مسلمانان در نظر گرفته می‌شود؟ آیا حج هنوز هم مرکزی برای کسب اطلاعات از مسلمانان دیگر کشورها؛ مانند هندوستان، پاکستان، ایران، افغانستان، ترکیه و دیگر کشورهای عرب محسوب می‌شود؟ به نظر می‌رسد به علت پیشرفت صنعت و تکنولوژی، هدف اجتماعی حج گم شده است. حجاج اندونزی با هواپیما به حج می‌روند و فقط چند هفته در مکه و مدینه با دیگر مردم اندونزی می‌مانند. با مسلمانان دیگر کشورها ارتباط چندانی ندارند و در این مدت کوتاه، فرصتی برای آموختن علوم اسلامی باقی نمی‌ماند. اگر امروزه اطلاعاتی در مورد دیگر کشورهای مسلمان دارند، از طریق سیستم اطلاعاتی مدرن است نه سفر حج. برای نمونه، حادثه و خونریزی که در سال ۱۹۸۸ در مکه رخ داد، تنها تعداد

ص: ۲۱۶

اندکی از حجاج اندونزی از آن آگاهی یافتند؛ زیرا بیشتر زائران در هتل می‌ماندند و از اتفاقات بیرون آگاهی نداشتند. در ده سال اخیر، تفکرات دانشمندان برجسته اسلامی؛ مانند (آقایان): حسن البنا، ابو العلاء مودودی، مرتضی مطهری، علی شریعتی، یوسف قرضاوی، سید حسین نصر و فضل الرحمان از طریق مکه و سفر حج به اندونزی نرسیده، بلکه اطلاع رسانی مدرن وسیله‌ای برای انتقال افکار این دانشمندان به کشورهای مسلمان شده است. امروزه حتی از طریق اروپا و آمریکا نیز تفکرات اسلامی به جاهای دیگر منتقل می‌شود. درست است که مدرسه دارالعلوم به عنوان مدرسه‌ای دولتی، هنوز هم در مکه وجود دارد و دانشجو می‌پذیرد و مدرسان مشهوری مانند محمد بن علوی المالکی آنجا تدریس می‌کنند، اما در مقایسه با علمای نیم قرن گذشته، نقش آنان کمرنگ است. امروزه سفر حج فقط محدود به عبادت شده و بعضی فقط برای کسب شهرت و وجهه اجتماعی به حج می‌روند و دیگر به عنوان موتور حرکت اسلام در اندونزی محسوب نمیشود.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

